

مزار پیر نور
آخند زاده سيف الرحمن (رح)

غلام حضرت غلام (رح)

فيسبوک Haji Ajab Khan

يا الهی به وسیله و به برکت جمع الانبیانک و اولیائک و ثلّه ما کان عندک حقّ حبّ علی قلوبنا و کاسه شراب مُحبّینک علی سایر قلوب
 ورثه محبوب محمد مصطفی شیخ المشایخ قیوم زمان حضرت آخند زاده سيف الرحمن پیر ارجی خراسانی امام اولیائک و زاکرین
 والخاشعین و العاملین و العارفين الواصلین و الکاملین و المکملین و امام شریعت و طریقت غوث ، بحر العرفانی و اشهب زماني و عارف
 یزدانی و دوریشه سبحانی و سکن بین العارفين و الزاهدين و الصابرين و قاتعین والشاکرین و المشاهدين و المتواصلین و المراقبین و
 المحققین و سلسله های سائر القلوب مشایخ طریقه نقشبندیه و چشتیه و القادریه و السرورديه طریقت الصوفیه المحققین الکاملین
 الذین سائر مشایخ هم ورثه محبوب محمد مصطفی دو قسم وجود دارد عقاید 1- عقاید دین حق مسلمین مقبوله مقبوله و عقاید باطل
 ملحدین مردوده مردودی- یا الهی اعصمینی من الشرّ الفتنه الکافرین و الکافرات و المنافقین و المنافقات و الفاسقین و الفاسقات و
 الفاجرین و الفاجرات و الجابریین و الجابرات و المستکبرین و المستکبرات و الظالمین و الظالمات و الحاسدین و الحاسدات و النعین
 و النعيدات و النّار و النار و سلطان و ذاب الار و اس یجهد و : اس عقاید الملحدین و الملحدین و
 مُتکبرین مُرتد دین زندقه و بدعت

ترتیب کننده حاجی عجب خان ولد عبدالسلام نقشبندی سیفی و حنفی (قوم احمدزی) تقریر مشهور به اسم ناقد غلام حضرت غلام در عقاید حق المسلمین اهل
 السنن و الجماعة به مثل غسل است اما عقاید باطل اهل خوارج و قدریه ، جبریه و بیروان و هابیان ، داعشیان به مثل زهر حل است ، 8 جی بی سیجوری کارت
 در دو کان غذا برای خدمت به مسلمانان حاضر بوده و اشرف غنی بعد از وقوع حمله انتحاری خونین شبه شب مورخ 16 سنبله 1398 در هتل عروسی شهر دبی
 اعلان نمود اگر داعشیان را در هر جای که دیدید فوراً اطلاع آژرا برسانید و این خدمت به عام مسلمین و به امت رحمة للعالمین است.

فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهِ مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهِ کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبهرتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیاء و اولیای قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب
44-75-165 اشخاص بدعتی و جهالت و کمزوری است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و کمزوری کفر بود و هر طرف نوشیدن شراب بود هر طرف قتل و زناکاری نمود
میگردد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیامد بودند

خارج کیست قانون شرعی و حکومت شرعی غایت کننده را میگویند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج غایت کرد حضرت عمر فاروق به شهادت رسانید خلافت شان
ختم نمود حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را غایت و شهادت رسانیدند. و علامه در آخر زمان مردمان که اذاعت توحید و انوار اهل قرآن و حدیث مشهور به غیر متقدمین و بیابان
و امثالین مستحق را نامحق پسنداند و بی دینی را دین میگویند بدعت را عدالت میگویند و مسلمان را مشرک میگویند و زیارت ائمه و مناجات را بت میگویند و مسلمان را کافر میگویند و هر طرف
قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل و زنا کاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عداوت میان به مسلمانان پاک است و سرکشان
دین هم مشهوره های نامحق پسندند و پیران خارج مشهور به اذاعت و توحید سنت و اهل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را مشرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و
حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام تأسیب را قبول ندارد و بیاید نام نسا مسلمان در قرآن و حدیث
بدر اختیار آمده است که حرام بیاید نام نسا مسلمانان گوشت مگ و خر و پتک غیر حرام خورد قرآن حرام ذکر است امام چهارم تأسیب ذکر کرده و آن هم آنجنان و جاسوس بریتانیا است
و آنما دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نشود و همی دشمن مسلمانان نبوده اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیبک غلام حضرت غلام غازی مرو میدان و
فیبک حاجی جب خان مراد و حقیقت را دیدید و از این گروه همراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید گروه باطل مثل زحر بل است و علیه حق جنتی است علیه باطل جسمینی
است اگر کسی که عاقل باشد حاجی جب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قالد سلاما. اگر حق نمون قانون شرعی حکومت اسلامی بود مسلمان باید بپناه بیایند
سر بر سر نشود بخاطر آنکه امام اعظم صاحب (روح اب) تمام هر سر بر سر نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حج عرب به سرشان بود.
آن شخصیک حق را به اولیای باطل باطل مازد و باطل را به اولیای حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين
والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين

إظهار أحوال خودی خواهند آمد است که سئول ایشان با حاجت مقرون گردد

مکتوب پنجم

بسیار است و تقابست پناهی شیخ فرید صد دریافت در مداحی خیر البشر علیه و علیٰ آله الصلوة
والتسلاوة و در بیان آنکه تصدقان شریعت او خیر الامم اند و مکتوبان آن بدترین نبی آدم -
و در ترغیب بتابعیت سنت نبویه و علیٰ آله الصلوة و التسلاوة مرحمت نامه گرامی مداحی
و راعی از مرید شرف و در و یافت بمطالعۀ آن مرفعت گشت لله للهدی سبحانه و المنة که
میراثی از فقر محمدی علیه السلام و الصلوة و الصیات بدست آورده اند که محبت فقر و ارتباط با ایشا
نتیجه آنست نمیداند که این مقصر بے سرو برگ در جواب آن چه نویسد مگر آنکه فقره چندی عبارت
عربی با ثور و فضائل خدیو بر گوار ایشان که خیر العرب است بنویسد علی عجل الله بین الصلوة
انتها و صیر الخیات انکلتها و آن سعادت نامه را وسیله نجات آخروی خود سازد و نه آنکه مداحی او

اسم علیه الصلوة و الخیة نماید بلکه مقولۀ خود بان شاید ترجمه بدست

<p>شعر ما ان مدحت محمد اتمت الخی لکن مدحت مقالی محکم فأقول و یا لله سبحانه العظمة والترفیق ان محمد رسول الله سید ولد آدم و اکثر الناس تبعاً یوم القیامة و اکرم الاولین و الاخرین علی الله و اول من ینطق عنه القلور و اول شافع و اول مشفع</p>	<p>شعر سخن نمن ستودم ذات محمدی ا لکن باسم احمد ستوده ام سخن ا پس میگویم و از خدا ای پاک عصمت میجویم و توفیق میجویم که هر اینده محمد رسول الله بتر و بهتر و بزرگترین فرزندان آدم است و بیشترین مردم است از روی تابعان روز قیامت و بزرگترین پیشینان و پسینان است نزد خدا</p>
--	--

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين
والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مؤتمنين



والمعرفت

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ وَالَّذِينَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا يَجْعَلُ اللَّهُ سَبِيحًا لِمَنْ كَانَ كُفْرًا
 وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَقَدُوا وَأَنَا حَظِيْبُهُمْ إِذَا انْصَلَبُوا وَأَنَا مُسْتَشْفَعُهُمْ إِذَا حُجِبُوا وَأَنَا مَبَشِّرُهُمْ إِذَا يَبْسُتُوا وَالْكَرَامَةُ وَالْمَفَاتِيحُ يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِنِّي أَلْمَسْتُ يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلِيٍّ أَدْرَأُ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفَلَاحِ خَادِمٌ كَأَنَّهُمْ بَيْنَ مَكْنُونٍ وَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ وَحَظِيْبُهُمْ وَصَاحِبَ نَحْوِ عِثْمَانِ غَيْرِ فَخْرٍ لَوْ كَلَّمَ لِمَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْخَلْقَ وَلَمَّا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ نِسِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

شعری نامہ بعضیوں کے درگروہ کہ دارچین بن سید میثروہ پس ناچار تصدق ان پچھین پیغمبر سید البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشد گنہم خیر امتہ آخر حجت نعت و وقت ایشان ست و مکذبان او علیہ الصلوٰۃ والسلام بدترین نبی آدم الا عترت ابی کئذ کفرا وینا کا نشان حال ایشان ست تا کلام صاحب دولت را با تباع

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ وَالَّذِينَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا يَجْعَلُ اللَّهُ سَبِيحًا لِمَنْ كَانَ كُفْرًا
 وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَقَدُوا وَأَنَا حَظِيْبُهُمْ إِذَا انْصَلَبُوا وَأَنَا مُسْتَشْفَعُهُمْ إِذَا حُجِبُوا وَأَنَا مَبَشِّرُهُمْ إِذَا يَبْسُتُوا وَالْكَرَامَةُ وَالْمَفَاتِيحُ يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِنِّي أَلْمَسْتُ يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلِيٍّ أَدْرَأُ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفَلَاحِ خَادِمٌ كَأَنَّهُمْ بَيْنَ مَكْنُونٍ وَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ وَحَظِيْبُهُمْ وَصَاحِبَ نَحْوِ عِثْمَانِ غَيْرِ فَخْرٍ لَوْ كَلَّمَ لِمَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْخَلْقَ وَلَمَّا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ نِسِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ وَالَّذِينَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا يَجْعَلُ اللَّهُ سَبِيحًا لِمَنْ كَانَ كُفْرًا
 وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَقَدُوا وَأَنَا حَظِيْبُهُمْ إِذَا انْصَلَبُوا وَأَنَا مُسْتَشْفَعُهُمْ إِذَا حُجِبُوا وَأَنَا مَبَشِّرُهُمْ إِذَا يَبْسُتُوا وَالْكَرَامَةُ وَالْمَفَاتِيحُ يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِنِّي أَلْمَسْتُ يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلِيٍّ أَدْرَأُ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفَلَاحِ خَادِمٌ كَأَنَّهُمْ بَيْنَ مَكْنُونٍ وَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ وَحَظِيْبُهُمْ وَصَاحِبَ نَحْوِ عِثْمَانِ غَيْرِ فَخْرٍ لَوْ كَلَّمَ لِمَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْخَلْقَ وَلَمَّا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ نِسِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ وَالَّذِينَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا يَجْعَلُ اللَّهُ سَبِيحًا لِمَنْ كَانَ كُفْرًا
 وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَقَدُوا وَأَنَا حَظِيْبُهُمْ إِذَا انْصَلَبُوا وَأَنَا مُسْتَشْفَعُهُمْ إِذَا حُجِبُوا وَأَنَا مَبَشِّرُهُمْ إِذَا يَبْسُتُوا وَالْكَرَامَةُ وَالْمَفَاتِيحُ يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِنِّي أَلْمَسْتُ يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلِيٍّ أَدْرَأُ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفَلَاحِ خَادِمٌ كَأَنَّهُمْ بَيْنَ مَكْنُونٍ وَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ وَحَظِيْبُهُمْ وَصَاحِبَ نَحْوِ عِثْمَانِ غَيْرِ فَخْرٍ لَوْ كَلَّمَ لِمَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْخَلْقَ وَلَمَّا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ نِسِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ وَالَّذِينَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا يَجْعَلُ اللَّهُ سَبِيحًا لِمَنْ كَانَ كُفْرًا
 وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا وَقَدُوا وَأَنَا حَظِيْبُهُمْ إِذَا انْصَلَبُوا وَأَنَا مُسْتَشْفَعُهُمْ إِذَا حُجِبُوا وَأَنَا مَبَشِّرُهُمْ إِذَا يَبْسُتُوا وَالْكَرَامَةُ وَالْمَفَاتِيحُ يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِنِّي أَلْمَسْتُ يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وَلِيٍّ أَدْرَأُ عَلَى رِجْلِي يَطُوفُ عَلَى الْفَلَاحِ خَادِمٌ كَأَنَّهُمْ بَيْنَ مَكْنُونٍ وَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ وَحَظِيْبُهُمْ وَصَاحِبَ نَحْوِ عِثْمَانِ غَيْرِ فَخْرٍ لَوْ كَلَّمَ لِمَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْخَلْقَ وَلَمَّا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ نِسِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

مکتوب ہفتاد و نهم

تیرہ برس سے زائد ہر روز صبح و شام اور تیس دنوں میں ایک مرتبہ سید کو منن علیہ السلام و علی
 اِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ اَوْلًا تَصِحُّ عَقَائِدُ وِثَانِيَا بِدِ اَسْتَنْ اِحْكَامِ مَضْرُوبَةِ تَقْوِيَةِ وِوَرِيَانِ اَنْكَلِ
 اَرْحَمُ سُبْحَانَكَ وَتَعَالَى بِرُوسِيْلِدَا بِرُوسِيْلِدَا اَوْرَا تَعَالَى مَعَا يَدِ طَلْبِيَدِ اَكْتَمَلَا اللهُ مَسْجِدَكَ
 وَعَمَّا قَالُوْا تَقْدِيْسَعَاوَتِ وَاَرْبَعِيْنَ مَنُوْبَتَا بَعْتِيَدِ سِيَدِ كُوْمِنِ اَسْتِ عَلَيْكَ وَعَلَى اِلَهِ الصَّلَاةِ
 وَالسَّلَامَاتِ اَمْتَهَا وَاَكْتَمَلَا بِرُوسِيْلِدَا اَوْلِيَا اِبْلِ سِنْتِ شَكَرُكَ اللهُ تَعَالَى سَعِيْدِيْمُ بِيَانِ فَرْمُوْدِه
 اَوْلَا تَصِحُّ عَقَائِدُ بِمَقْتَضَا اَرْأَى صَايِيْدِيْنِ بَزْرُگُوَارَانِ بَايْدِرُوْثَانِيَا عِلْمِ حَلَالِ وَحَرَامِ
 وَفَرْضِ وَاَجِبِ وِسْتِ وِمَنْدُوْبِ وِبَلِجِ وِوَشْتِيَه حَاصِلِ بَايْدِرُوْثَانِيَا عِلْمِ بِمَقْتَضَا اِيْنِ عِلْمِ نِيَزِ
 وِرْكَارِ اَسْتِ بَعْدَ اَرْحَمِ اِيْنِ وِوَجِيْحِ اِعْتَقَاوِي وِعَلَى اَرْسَعَاوَتِ اَرْزَلِي مَدْفُرَا يَدِ طَلْبِيَدِ اَنْ
 عَالَمِ تَقْدِيْسِ سِيَرِ اَيْدِي وِيَدِ وَفِيْمَا اَخْرَجَ الْقَلْبُ اَدِيْنَا مَعُوْنِي كِرَائِي اَنْ نَمِيَكُنْ اَنْ رَا اَدِ
 سَطَا لِبِ شَمْرُزْدِ وَحَصُوْلِ مَالِ وِجَاوِهْ اَوْرَا اَزْ مَقَا صِدَا اَنْكَارِ نَدِيْنِ نَمِيَتِ بَايْدِرُوْثَانِيَا اَرْحَمِ
 وَتَعَالَى بِرُوسِيْلِدَا بِرُوسِيْلِدَا اَوْرَا تَعَالَى بَايْدِرُوْثَانِيَا اَرْحَمِ كَارَانِيَسْتِ وَفِيْمَا اِيْنِ اَمْمِ اَسْتِ اِنْ
 اَلْتَفَاتِ نَمُوْدِه اَسْتِ خَوَاسْتِه اَنْدِ كَثِيْرِيَه اَكْتَمَلَا اَوْغَاغَا اَلْحِجْتِ خَوَا اَرْهَنْدِ نَمُوْدَا اَمَّا اَيْكِ
 شَرْطِ اَرْمَعِي دَارِنْدُوَانِ وَحَدِيْتِ قَبْلِهْ تَوْجِهْ اَسْتِ قَبْلِهْ تَوْجِهْ رَا سَعِيْدِيَه وَاَسْحَنْ خُوْرَا وِرْ تَفَرِقِهْ
 اَنْدِ اَسْحَنْ اَسْتِ مَثَلِ شَهُوْرِ اَسْتِ كِهْ اَرْكِهْ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ اَسْتِ
 بِرْجَاوِيَهْ شَرْعِيَّتِ مَصْطَفِيَهْ عَلَى صَا لِحِيْمَا الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ وَوَالْحَيَّةُ اَسْتِ قَا مَسْتِ كَرَمِ
 فَرْمَايِدِ وَالسَّلَامُ عَلَى اِيْنِ اَتْبَعِ الْهُدَى وَاَلْتَزِمِ مَقَابَعَةَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَهِ
 الصَّلَاةِ وَالْحَيَّاتِ

طبع فی بیروت
 مطبعہ دار الفکر
 بیروت
 سال ۱۳۸۵
 شماره ۱۰۰
 قیمت ۱۰۰۰ ل.س.
 توزیع در پاکستان
 دفتر انتشارات اسلامی
 خیابان ولیعصر
 کلاں

مکتوبات امام ربانی جده اثنی عشری (روح آن کتاب است که گروه که بر انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله مقبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل اصل است. مکتوب
 66-168-221-243-290-313 یا به حکم یک کشور مثل محمود غزنوی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و قیقت بلند دارند و درین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد
 تعجب آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاضت و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت نبویه
 طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیاء الله بزرگواران اول صحت دره للعالمین میسر شده که اولیاء الله هستی، بهترین قرون قرن قح سحابه گفته، قیاس کنی زسمن و بعد مراد که این
 بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بواسطه الزام سنت است و سنت نیز لازم کردن و از به امتیاز نیک که در حدین یک کنگ گوشت است که آن قلب
 ساک است که آن قلب دیگر است که آن اصلاح شمه نام بدن اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دیگر الهی مشغول شدن بار بار الله که کسین خاطر آنکه ذکر الله فرض من قبل کل
 فرض که در ولایت اولیاء الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سرگذرده قم است ولایت اولیاء الله صغیر که بر این مفسران، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام
 کالات زیاد دارد و تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تعجبی ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نژاد الله تعالی بارگاه تمام جانب به مثل برق سرعت یکسره طریقه تشبیه
 ، صوفیه، فقا و متابعت ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بید انحصار صورت کیر و تعارف در هر بزرگن نسبت همین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این
 حضور تشبیه است این حضور را حضور بی مب یکسره غیر حضور هیچ نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند دارد باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد
 ز مثل تشبیه، تشبیه هر بواسطه فنا و تاملک جذب و تجلیات به عورات میاید و مراد از آن همین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از
 پشیمبر طریقت پست کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان سنده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث در
 لعلمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث یکسره فوق دیگر نیامات اشاره به مکتوب (66-168-221-243-290-313) میباشد.

66-168-221-237-243-290-313 میباشد.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (302.292.287.285.113) علقه داکرین او ایامه، امه جذب، و جدور قس علقه داکرین حرسلان نظیر این مکتوبات خود را بشد که در کدام را در این است برای
مومنین و مسلمان که در خیرت عقیده اند که خیرت ستر است جذب، و جدور قس آن به تمام اطلاق دارد و پیوسته هست. باره او ایامه، بهتر از صد سال عبادت بی ایمانی در صد سال عبادت کننده و سینه و قلب انوار
و روح سرخشی اشفاقان فیض انوار که سینه سینه تعلق دارد آن عاقلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جذب و جدور قس علقه را عمل شیطانی میگویند که این خود ضرورت دین را انکار کرده است. امه (ج ۱)

99 اسم مشهور در یک نام امه اسم اعظم است موجود الا، مطلوب الا، سبده الا، شهود الا، و در ایشان از امه طلب خویش را بنموده رابع به این لازم است یک مثال اول شد عالمان شیر
دل را که از چه پوست بز ساخته شود که عمل شیطانی است و خدا در این و خدا در زمان به صدای آن جذب و جدور قس می نماند آن را عمل شیطانی میگوید و در حقیقت از خیرت عقیده سکر است و اهل پاک
داکرین را شیطانی میگویند از راه عاقلان و مشفقان یکایک مترین و حتی امه خبر ندارد مثال مثل دیگر مومنی و دشمنی که بگویند حق و حجت دارد و عاقلان و ترویج ببالغ این مشق حجت را داد که در دنیا نماند و هر
عالم که در خیرت مثل نباشد مثال ببالغ است و مثال مثل دیگر که یک گام راه را چنان عالم که در راهی خوردن - عالم اول غذا را نماند و میگوید بخام است و عالم دوم غذا را نماند و میگوید شیرین است و عالم
سوم غذا را نماند و میگوید بی مک است عالم چهارم غذا را کافلا نماند و میگوید صحیح است - و در عالم دیگر که به از داکرین بی خبر بود و خیرت مثل نیست و خیرت دارد و بنده نظر نماند باطل و باطل است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

شریعت در حقیقت عبادت است غیر شریعت خیرت اها و نذرت است.

خداوند آن سه عالم که تمام زنده بود و خودشان هم مرده میماند همین عالمان بی عمل از خارج حیات بینند همین غیر متدین بی دین عالمان مثال طریقت انصوف و آن نیم وارث است بگذرد مومنی عمل وارث
دارد آن عالمان فعلی که در پاکستان خود را از یک تحلیس مگر مگر قتل و قتل بنده در عمل 40 سال - میلیون دشمن را شنید نمونده و مومنین می شد او کاست آید که امام مکتوب فروش رسانید چه شده
باید جلد باشند و حقیقت این عمل نداشت - اسلام نبود بلکه نداشت - پیوسته نماند است پیوسته نماند و مومنی اسلام داشت و مشهور به اخوان المسلمین بود و حقیقت اخوان المسلمین بود و قتل غیر حق را به حق شرب دیدن و
نذرت و آن دشمن میگوید که در آن حد قوی از آن سلب شده از آن عالم و ناخبری قبادش قبول میخواند تفرقه از اول غلت است مرکز در حقیقت - غلت مع نشد تفرقه نداشت است و عتاب بر تر از
تفرقه نیست تفرقه حقیقتی و عقیده عملی است - آینه هر یک نظر قتل و قتل به هم اصلاح نیست - نیم اهلان پشت زده آن قتل و قتل در نظر و نماند و قتل - مثل حکومت عربستان سعودی که عدالت نمائی -
ذبح بهری جاسوس انگلیس از بین برده آن گروه که در خارج به اساس است در سر بر همان قتل و قتل به چشم سر دیده و بنده که شهادت مکتوب و سمه باره نظر ندارد و درین جمهور آن شخص که خارج، ایش از آن مرجع توبه
میکنند از آن خبر باشد - مثل محمود فتوی سواد قوم نه مکتوبی است نام نهاد اسلام مکتوب که موجب همان حضرت محمد مصطفی هم نبی بود مومنی است - شریعت تعلق دارد و خیرت دینی به ایلات تعلق دارد که در آن عالم
نام نهاد و مکتوبات فوق ساد و شیرترین عالمان بی عمل و همین اشخاص ولایت دارد مکتوب (48 33 53) این او ایامه را ثبت کرده - به عاقل یک دلیل پس است ما به اهل عالم تمام قرآن نغمه شده به هم کم
است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (255-186-80-48-53-33) ایمان عالمان بی عمل و عاقلان در حقیقت جاهل و جاهلی و مومنی اسلام باطل و باطل است هر قانون از خود شروع دارد
قانون اساسی، قانون و مکتوبی، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد متعلق بشر زمان باشد همچنان یک زن در ایوان پیش بی بی سی اعلان نموده که من برای دو شخص صلاح کردم هر دو بی وفا بودند

ابابک صحیح کرم یک سید و فادار بود یک هم خشت است و زن هم خشت است قانون و کوراسی و آزادی نسبت باشد که هر دو مع فدا و آخر زمان است مثال اول در ایوب بی بی سی فدا پیش اعلان نمودند که کرام الدین کریم رئیس خدایسین قوتبال افغانستان به در تهاذ نمیی بر تیم قوتبال زنان افغان یک سیلون دالر امر بجایی جرید کردید که این خود حقیقت یک اعلان به مرده گوی است.

و قدم اول عام مسلمان مبارانی میمانند و این گل شان دشمنی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و پاچگی مسلمان بد جان هم انداختند و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده برایت کشند و شان امحیس است که به عقاید اهل از نام اسلام استاده میکنند و حقیقت به مثل کھیما بود و تعداد افغانستان و نظر دارند که در شکر کابل به چشم سر دیده میشوند و حقیقت قانون امحیس به مسلمان شل و مره ل است اما سناذ نهایت خویش را بر علیه اسلام اوامر میدهند و حقیقت اسلام و کفر شدی که در هر دو ضدین در یک جامع نیفتند و جمع کردن آن محال است و اسلام عزت و اون است

کتابت ام پانچواست لئی ارج آن کتاب است که هر گروه بنیاد او را به قول باشد این کتابت های است سلسله قوتبال اشخاص جامع حکومت مثل مثل است. کتابت های (163-276-289) یکه ماکر یک کشور به اساس کتابت فرمان صادر نیکه که دست اسلام باشد زیرا که کفر خوار و اهل شان و اهل حقیقت و سعادت در جهان مختلف واری دین اسلام و موجب هم مصطفی اص او با آوردن احکام دین اسلام میباشد و ازین برهان رسوم کفری میباشد. بیکه در ام انیاء و او ایاء الله قابل و عینه و در او از جوست سلبه صاحب سید سید لیکه که کتابت های خود را سناذ نیکه که کتابت های (163-274-259-186) اولات به اشخاص به حق ترتیب شده که در سعادت و کوراسی سر سینه مرفوع دست از برهان شد حضرت محمد مصطفی اص است و دشمنی به قانونی شریعت است که کتابت (54-186-255) او که کتابت بیان آیت سعادت و مقابله کار استین و حق تعالی که کتابت مند در تمام فرمان صادر نموده اول علم شریعت احکام دست است و دوم عقاب اسرار علم طریقت است و آن اسرار تمویل و مدار استین به غیر مکر اشخاص غیر مذکور و قناده اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عام مسلمان آن اسرار شان ندان که در راه راست گمراه نموده و دست بی راه نموده و کفر خلق را میران نمون و گمراه کردن است و سناذ کفر و دین یافته و خیال اهل هم طالب است و سیر قوال است کتابت های (276-289-266) اعلان بی بی سی فدا و سیک یک زن که تهاذ و شخص صحیح کرم آن دو شخص فدا نموده اما یک یک صحیح کرم آن یک فدا و در آدشت نمود خوار است حالا فوق سعادت نیکه.

کتاب (80-33-53-48) کتاب 195 سوزین حکومت یکه در شریعت را بر پیش کیم و تاریخی و کابانی نصب نموده و اهل اسلام یکه کوراسی و ترس نباشد مانند افوس و زنان پادشاه حاضر در زمان و امیران قوم و وقت حاضر و حقوق یکه در 199 داده و دشمن اهل مذنب نظر نمیدهند بر در بران و امیران برنگان علامت است تا ازین اسلام حقیقی دفاع نمایند تا دوح رحمت لعالمین از شرانمی شوند. برای مایل یک دلیل پس است اگر به مجال نام قرآن هم تم نموده به هم کم است

چونکی بر شان که چونکی دولت را محکم گرفته و بنویسند آزار دست بدهند قتل و قتل هر دو طرف مسلمانان و نظر دارند به سنیست و نیاء آخرت بر کردن آن ظالمان است و تمام مسلمانان یکه آواز بر بلند که خارجی نماز مالک پاک خارج نموده مثال اشخاصیکه مخالفت صلح بسته نمیخوانند صلح یکه با زبان میمانند که آزادی بیان و حقوق زن ازین زده که آن آزادی زاده امحیس و محمدین است که مرفوع کتار شان مرده است و همان زمان غاصبن سینه که سیلونا زمین حکومتی و شخصی را نصب نموده مثال و مکر شاهان الله عیان نمازی که از طرف اشخاص بی عمل و چونکی پرست از حکومت

گذر رفت و در بین مسلمانان تفرقه اندازی نمود و حکومتش را مستول دادند و بعد از آن نگرگشایی صورت گرفت و در طول 40 سال به میلنا شخص بی گناه را به شهادت رسانیدند و خیر حق را به حق مترتب دیدن و آن اشخاص نذوق است و چکی پرست و دنیا پرست بودند و چکی پرست شدند و حق را قبول ندادند و بناظر نیم متر چکی شریعت محبوب محمد صطفی (ص) را قبول ندادند. در حالیکه چکی حقیقی در آخرت بزرگترین مبرفور می باشد که درازی آن پنجاه سال راه است که بالای شان رول (ص) نشسته دست راست شان آدم (ع) دست چپ شان ابراهیم (ع) می باشد اندازه باندازه و کرسی های اولیاء احد بلندی شش ماوراء باشد و موستان کرسی های شان خشت دروزن باشد بشرط که سمت صید و شت باشد یعنی صید و اهل سنت اجاعت باشد آن سند و کتاب اینس اولیائین ص 75 می باشد و مقام اولیاء احد و ولایت در چندین قسم است مکتوب (18-21-216-260-301-302) اشخاص غافلان و بنا خیر از دین بیله خبر دار شوند پس در اسلام نیست اگر باشد پروان فرعون و فرود شاد و قدون می باشد و چکی پرست مکتوب (195) بید شریعت به ترقی باشد و در کمزوری اسلام کمزوری صد و صد انفس ظاهر مشران و عام مشران و جمهوری وزیران حکومت امیران و بزرگان علاوه است که در وقت حاضر حکومت اختلاف صاید و شنی نماید اهل مذسب اهل نظریه دار و از دین مفسد اسلام حقیقی دفاع قایم که روح رحه للعلین از شمار می شوند و حدیث محبوب بیان محمد (ص) گفته اند که من اخی شیطان الا ترسون شیطان الانس اشد من شیطان الجن و محل شیا آقا و آقا املا عثمان من طلب العلم الدنیا و جو کافرو من طلب العلم للجهنم من حق و طلب العلم للعلی فو مسلم.

در تقدیر انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نشود زیرا که حضرت امیر مشایخ و توقیر و تعظیم خلفاء
 ائمه فضیلتان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شاید این اقتداء ائمه ایشان را دانسته
 بایشان تبعیت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ائمه متابعت حضرت امیر مؤمنان
 محض افترا است بلکه آن انکارنی بحقیقت انکار حضرت امیر است و در دست صریح هر قول
 و افعال ایشان را و احتمال تقییه را در ماده اسب امده راه وادون نیز از سخنان عقل است محصل صریح
 هرگز تجویز نمی کند کاسد آمد با وجود کمال معرفت و شجاعت تبخیر خلفاء ائمه را حتی سان سلطان
 و از مرد اطهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق بایشان دارند از آنانی که اهل اسلام این قسم
 نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریافت که حضرت امیر چه قسم نبوتی و چه نوع خدای
 و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقییه در ماده اسد آمد مجوز باشد تعظیم و توقیری که
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمه خلفاء ائمه را میکردند و از ابتدا آنها ایشان را
 بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقییه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر غیر واجبست
 تر تقییه را آنجا راه وادون بزرگ می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک
 من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله ینصیب من یشاء من الذناب کفار ینکفون
 که محمد از حق آنچه موافق است اظهار کند و آنچه مخالف است اظهار نمی کند و می پوشد
 و مقررست که نبی را بر خطا مقرر دشمنی با ین نیست و الا خلفه و شریعت او پدایمی شود پس
 چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بنظر نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا
 متصون بود و از زوال محفوظ بپرسد اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تر گویم
 که متابعت جمیع اصحاب در اصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف
 است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است از متابعت جمیع محروم است چنانچه

منه تقییه تبخیر
 امکان در آن
 من مخالفت تبخیر
 کجاست

تعلیق
 در ماده اسب
 امده

تعلیق
 در ماده اسب
 امده



مکتوب و شاد و ششم

مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

اکبر بخت ضلالت است...
و قول و انکسار در تیرگی...
و خفا و آیدین او بر وجه...
ایضاً میقت با...
و نوع است...
و کد و شش...
بیتن...
و طلس...
کن مقال...
الهدی...
الک...
و شاد...

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

والمعنى

٤٣

أَلِكَلِمَةِ قَالَهُمْ كَالْبُحْرِ بِأَيْهِمْ لَقَدْ نَجَّاهُمْ نَجْرًا مَّا الْقِيَّاسُ وَالْإِجْمَاعُ فَذَلِكَ
 مِنَ الْبِدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِنَّهُ مَطْمَئِنٌّ لِعَنَةِ النَّصُوحِ كَأَمْثِلِ أَمْرٍ نَزَلَتْ فَتَشْتَرِي وَأَيُّ أَوْلَى
 الْأَبْصَارِ وَالسَّلَامَةُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالزُّمَرُ مُتَابِعَةُ الصُّطْفِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالرَّبُّ وَالنَّبِيُّمَا

لفظه طمئنت به فقلادون
 ايضا طمئنت قالوا طمئنت قال
 من قال قال الله لطمئنت
 وقالوا طمئنت قالوا طمئنت
 اعني طمئنت وطمئنت قالوا طمئنت

کتابت علم بانی عهد است ثانی ارج آن کتاب است که هر که در دنیا آید او باید اولی قابل باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است
 فیصله کی غازی مرویدان مولوی و علی بن مطلق غلام حضرت غلام (00921338718434) که علیه همین در مورد ساخته. به تعداد (944) تقریر بر مولوی و اصل 32
 بی بی بر مولوی میباشد.

پنجم بر علی سلام میزاید علیه نایب آینه که به نقش اصحاب کرام پیکار دارد. و در ادبی راجع به کلمات از (مشابه کلمات) تفسیر راجع به حق مترب چون تفسیر یعنی لیکه آینه آخرت توبه اش قبول نمیشود.
 ضرورت این را قضا نکند شدن کافراست.

ششمین دو ماده است که تعداد آن زیاد است و جواب میدهد گفت که گوشت که گوشتی زیاد است ماد هر که زودم است و آیین زیاد است ماطلاکم. و عاقله زیاد است ما ساجدکم. عام سخنان زیاد است اما خاص اخاص
 انبیا کم است. عام مسلمین زیاد است اما خاص اولیا الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کلمات خوارچ چشمتان و مظلومان یعنی است. و کسانیکه خوارچ را در آفتابان آورده و حیات میکنند 600000 زبان را برود
 ساخته و با معانی هم 600000 یا سر را بی سر و سنان کرده و همین مردمان از خیر هم بر ترسند عذاب الهی و چشم آفتاب ساز میکنند.

سودا قوم نه مظهر قوم و مغان قوم خیانت کار قوم است و کسانیکه خوارچ را در آفتابان آورده.
 به تعداد بیست و هفت است فی المثل است مصلحت مریان گفت به کسانیکه و پشت پرده خوارچ کار میکنند.

کتابت علم بانی باصل 127 و ارج 103 ارج شرح و توفیق طلاب الصوف فن الذکرات بید به حرفه زبان ترجمه شود که سخنان از قضا خوارچ و اعمش نبات یانه. سودا قوم کمی
 است که نه مظهر قوم است.

لیکند و از یک پنجم را که از نام پنجمین اهل کون است و مخرج زن سلطان بالای شان طلاق است. از یک ولی الله اهل کون از نام اولیا. اهل کون است و زن سلطان بالای شان طلاق است جل و
 اسلام نیست اگر باشد پیروان شاد. نروود فرعون است.

الساکن من اهل سلطان الاخرسون، سلطان الان اشد من اهل سلطان ابن و عمل شایسته آقا و آقا المصطفی

اگر شخصی کمی جوید است.

غازی مرویدان مولوی غلام حضرت غلام و بر مولوی کلام (32) بی بی کلام تقریر نموده که (72) کرده و فرق بی علیه و باصل را ثابت نموده و بچکن غازی مرویدان مولوی ضیاء الله ارج ۱۹. مورد
 الفقه و دست تقریر نموده (72) کرده و چندی را ثابت نموده است.

عاجی حب مان الله به السلام از قوم احمدی سید خوب گفته که بر نصیحت ماعل کند.

باز آن زنی که وقت از وقت بگذرد باز آن وقت افسوس ارزش ندارد.

چگونه این حرفها را قبول نمی نماید و عالم جاہل است ملامت بر آینه.

اصح میفرماید تمام احوال صفت استاده شده و برای نشان گفته شده است بر کلمه تمام احوال گفته قلوبا گفته بیخ قلم آواز داد یک گروه در دین و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه در دین و به قلب گفت که نیتی و آن فاضل کافر است سوم گروه در دین گفت که نیتی به قلب گفت هستی آن را و حالات حرکت مسلمان میسید چهارم گروه به قلب گفت که نیتی به زبان گفته هستی و در حالت مرگ بی ایمن میروید هم گروه سکوت اختیار کرده علامه اش از دست که با مردم گروهی با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از منافق میگویند. منافق در اقرار کفار میکند و دین شیرین و به قلب تعریف میباشد اصح علم قدیم داشت هر عمل انسان را اصح میداند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکند و اتمیده آری بنده که شکر نیک اجر و کعبه به طراب است آیت شریف و اله عظیم و ما تعلمون و احوال سنگین پریشان بود که شکر و منافقین و کفایین احوال با صفتی از احوال با خوشحال بود اصح گفت در سوال تمام احوال با برام جواب بگویند رب شماستم؟ زیست زیبایی و زیست دنیا برای نشان نشان و او و مسنوت آخرت را هم که گذشت را انتخاب میکنند و آن وقت شیطان نفس عار و شیطان در اشیاء داخل شود و آن حالت از پیش در دنیا داخل شده ظاهر آنکه برای ما زود و آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه احوال با سنگین در پیش نماند شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود در پیش قبول کرد (2) آواز شیطان حسن پرتی قبول کرد 3- آواز در پیش بر او استی راقبول دار شد (4) آواز در پیش شراب نوشی قبول کرد 5- آواز شیطان به عت قبول دار شد (6) آواز در پیش ترک سلامت راقبول دار باشد 70 آواز در پیش ترک حاجت قبول دار باشد 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول دار باشد (9) آواز در پیش و خلعت قبول دار باشد (10) آواز در پیش و خود سپندان قبول دار باشد (11) آواز شیطان قبول دار باشد (12) آواز در پیش از عرض دنیا قبول دار باشد (13) احمد و پاکاری قبول دار باشد (14) آواز شیطان کبره نعمت قبول دار باشد (15) آواز در پیش خلق در میان مسلمانا قبول دار باشد (16) آواز در پیش نیست کردن مسلمان قبول دار باشد (17) آواز شیطان شرک به عت قبول دار باشد (18) آواز در پیش کفر صلیه قبول دار باشد (19) آواز در پیش حق اهل قبول دار باشد (20) آواز شیطان کذب کردن قبول دار باشد (21) آواز در پیش افعال به گروه قبول دار باشد (22) آواز در پیش صلیه اهل قبول دار باشد (23) آواز شیطان و به نظری قبول دار باشد (24) آواز شیطان و به دینی قبول دار باشد (25) آواز در پیش منع شیطان قبول دار باشد (26) آواز در پیش بر او متبول و دشمن دار باشد این دنیا استخوان است جنگ خاتم و مظلومان است کتاب التوحید، مطلق العارفين و برین الوصلين حضرت مطلق با جود رسد علیه منکر کتاب 274.

حرکتی که در نسبت است آن شخص از دست محروم نماند و آن شخص که از دست سستی نماند آن شخص از فرض سستی میکند آن شخص از معرفت محروم میماند هر که خود را مائل میداند برکت علم است برکت علم معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرام آه وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشاند و السلام.

حرکتی که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را متابع کرده آن شخص شناخت حرام است و در نسبت محبت دارد آه علایم محبت آخرت است. و هر عمل ضروری است و هر شخص در نفس و شیطان از نظیر و عداوت جان خود را نگه دارد اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکتی که نسبت بیخ شده آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و هر حرکت خود احماد به شمول آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نماند است فهم گفت کرده و الله تعالی در قسم خلوقات پیدا کرده اول پاک

به آن من عمل داده اگر از شوست پاک اندوم جانور پیدا کرده به آن شوست داده و از من عملی نگاه کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان عمل و شوست مردود داده و کدام انسان که شوست آن شخص به عتب غالب باشد آن شخص را از جگر به تراست و کدام شخص که مسلمان عمل آن به شوست غالب باشد آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خوارج و پیروان قدیمه، جبر علیه غیر 39 فرق است روافض و پیروان شیعیان، جنسی و غیره 33 فرق است. فرق های از گفته خوب مصطفی (ص) اول با حضرت ابوبکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روافض به آن اندازه گفتن است که بود و تعداد به اندازه گفتن نیستند سوم با حضرت عثمان غنی (رض) با پیامد حضرت علی شیر خدا به خلافت تسین گردیده بودند اما خوارج به مقابل حکومت اسلامی شان مخالفت نموده و به آن اندازه ظلم کردند که فرود، شاد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندامانیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله های رحمتی علیهین صادر شده که تارین از بعد ضرورت دین است از ضرورت دین آنچه کردن کفر است و فرق های گفتن نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهی است از طرف بنام بر صحران کفر به خاطر مسلمان تسین شده از آن منکر و حقیقت از اسلام منکر است علیه خوارج توبیده شده معتزله از کلمات اولیا، الله منکر هستند و نام نهاد ملائکه توبیده هم در زمان حاضر از اولیا، الله منکر هستند بلکه تا روز قیامت اولیا، الله زنده اند الهی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. در تمام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کائنات مسلمان و دین مقدس اسلام با حمله باطل مبدین به هر مسند حق دین مقدس اسلام خواست های احناف این است که مناظره و یک مرد کتاب از طرف دیگرین هر مسند نیست یکینیم و باطل پرست باید یک کتاب اهل سنت و اجماعت ثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما هب در مقال 72 فرق کرده خوارج روافض، شیعیان و غیره یک مناظره می در مسجد حیدرآباد مشرکال به حضور داشت اینست علی، که خیرین کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا دیده است گفته که در بی ایی روان هستند در غیر آن کتاب الفرق بین فرق و همچنین ما هب اسلام که تالیف ابو منصور عبدالقادر بغدادی را مطالعه و از اهل و مذہب است که گفته توبیده و راو منافقین را را بناید.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفار میباشد و منافق مثال پرگوسند است که در میان دو گوسند شیردار از آن مرد و طرف استاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او مل جلعلان باشد و چندین اعلام منافقین به حرم و حوس مشمول است و حوسم به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و حوسم از الله (ج) به غیره و یک شخص ترس ندارد منافق از الله به غیر از حرکت مترسد و حوسم یکی میکند و الله کریان دارد و منافق لنگه میکند و به آن لنگه خوشحال میشود و حوسم در غفلت یک تن شوش میباشد و منافق مجلس خود را حوسم تنم کرده و در اصل از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد حوسم در دین تدریس برادر یکی حکم میکند و از بد منی میکند و در این اصلاح به خواهد منافق در جای خود بخاطر فرقه و نهاد پیدا میکند مخلوق از یکی به طرف دیگری حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر فرقی از یکی مخلوق منی میکند و آن را به حکم میکند میگم الله تعالی در تمام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاد به سنت است منافق بخاطر اینکه منافق میکوید که به خاطر مسلمان کبر باطن کفار است و نام نهاد مسلمان خوارج و پیروان قرآن را ترحم میکند و خود قرآن برایشان لغت میکند و اهل یک که کرده و کراهی فرقه یا سید باطل به تک بلکه و ظلم با حقان کرده و حق را ناحق گفته مرتد اند به دلایل باطل ناحق را ناحق گویند و ناحق را ناحق ثابت کنند زندق است

و آن روش نیست کمتر است و عذابا بل پرست عبد الوهب نهدی و خواجه و غیر متقدمین پشت نشان نماند نشود باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت نماند ثبت کند از حق ناحق کشته بین اسلام و ایمان از آن رفقا نام نشان اسلام و ایمان است و خشیت اسلام و ایمان نیست. مثل اطمینان، یهود و نصاری که بدتر است.

تیممات و دیگر برای مسلمان جایز است و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، همزای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (رح) اسراج نه نشسته بود از اسراج جایگزین و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ ننده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم نایب عطایی بر حق اطلاع داد که پشت و دوزخ قیامت اهل کفر و منافق و او و خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص انخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد مرس اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء و اولیاء الله در قبر نماند است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله، استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و ناز دست مروی زرافت بسته شود از زمان بالای سینه بخاطر کرمه بنجر حرمه انداره کرده مرتضی لعلین مرود زن حرمه ایشان است است مرود جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیت کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب خیر و برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین عبادت است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارد میست رکعت تراویح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه در مسلمان پنج وقت نماند جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قور صلبه حرمه فروع احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از نماند یکبار دو بار و بار اول و در اخیر دو خواندن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نتم در نماز و طعام و این آن عمل مسالمین است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه مسالمین به مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد طعام به کمک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و غداست سه روز همان عزت واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در اسباب حرمه و این جایز و تعیین کردن آن به دست شلالت و کمرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در دایره مسالمین و مسلمین بالای جنازه جای جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات است و منکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم منکر میگویند منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه دیگر تشبیه بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه دیگر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه به تیممات بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب خیر و برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کتله کشیده میشود و در جات بلا اوله میثقه خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کج و دو دو کلی خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم نماند و سوره حم نماند و سوره التوحه بعد از نماز ظهر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سب مل در لعلین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا منکر شدن کافر است خیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمود امام سلمان در آن ناشیری توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نماند است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلی نگیند دست به دست نماید و وقت ضایع خواهد شد.

1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده ، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل ، جبریه ، قدره ، کفر ، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است.
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. (والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمّل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان می رود و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. (و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گفتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقشبندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقاصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطانی میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقشبندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیشه خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل ارد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمنها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبدین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

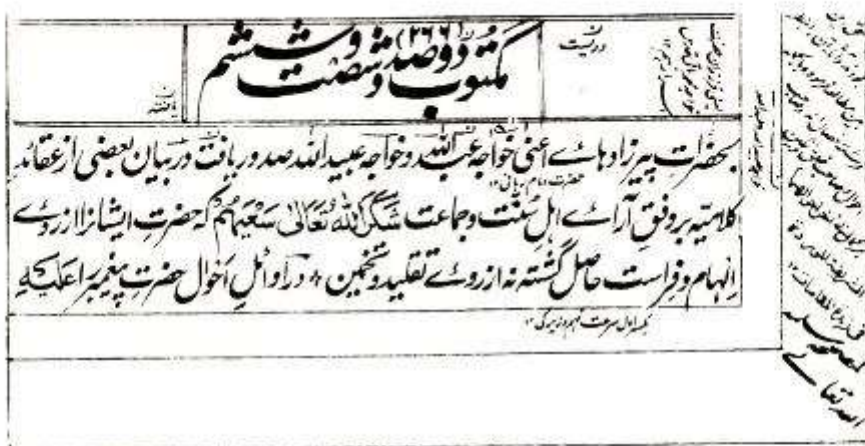
مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امنیت ملی و گارنیزیون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکمالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.



وَكَلَّمَ آلَ الْمَسْكُونَاتِ وَاللَّسَّكَائِمَاتِ بِحُجُبٍ وَبَدَّ بُوَيْدًا كَمَا سَيُفْرَأُ مِنْهُ تَوَازُجُ مَجْتَمِعَاتِ عِلْمِ كَلَامِي وَابْنِ وَتَوَاصُلِ
 بِحَضْرَتِ خَوَانِهْ نُو كَذَرَانِيْدَه بُو دَمَازَان رُو ز حَضْرَتِ اِيْشَان رَا دُر مِهْر سَمْلَه اَز سَائِلِ كَلَامِيَه رَا اِيْمَن دَر مِهْر
 عَلَاحِدَه اِسْتِ وَحُكْمُ حُجُبِ اَلَيْكِيْن دَر اَكْثَرِ سَائِلِ مَوْاقِعْتِ بِشَيْخِ مَاتَرِيْدِيَه دَارَنْدَه بِاِيْمَانِ رُو فَلَاسِيْفِيَه فَوْقِ
 وَبِكَمِ مِشِ اِيْشَان وَرُو فَلَاحِدَه وَز نَاوَقَه كِه مَرَاوَعُو قِيَه رَا نَا قَمِيْدَه لِجَنَالَتِ رَفْتَه اَن دُو رَه بِمِاْنِ بَلْفَنِي
 اَز اَحْكَامِ فِقْهِيَه كِه بِصَلْوَه مُتَعَلِقِ اَن دُو رَه بِمِاْنِ كَمَالَتِ طَرِيْقَه عَلِيَه نَيْقَشِ بِنِيَه وَالتَّزَامِ اِيْشَان مَرْتَابَتِ
 سَمْتِ رَا دُو رَه بِمِاْنِ مَنَعِ اسْتِمَاعِ عِنْمَا وَنَمْنِ اَز حَضْرَتِ مَجْلِسِ رُقَا صَانِ وَتَلِيْمَاتِ اِنْفِ اَلْاَشْرَافِ اَلْمَشْرِفِيْنَ
 سَرَبْتِ يَتْرُو اَن كَعْبِيَه رُو نَمْنِ مَرِي اَلْحَايِرِ بَعْدَ اَلْحَيْلِ وَاَلصَّلَاةِ وَبِتَلْفِيْزِ اَلدَّعْوَاتِ بِجَنَابِ مَخْرُو فَرَاوَا
 كِرَامِ مَعْنَا يَكِه اِن فِقْهِيَه اَسْرَه تَا قَدْر مَخْرُو قِ احْسَانِ مَاءِ وَالدَّر زُرْ كُو اَر شَاهِ اسْتِ وَرِيْنِ طَرِيْقِ سَبْقِ اَلْعَفْ
 بِي رَا اَز اِيْشَان كَرَفْتَه اِسْتِ وَرُو حُجُبِ حُرُوفِ اِيْن رَاهِ رَا اَز اِيْشَان اَمْرُو حَمْدَه وَدَوْلَتِ اَن دَر اِحْسَانِ
 فِي الْبِدَايَةِ بِبَرَكَتِ صَحْبَتِ اِيْشَان حَاصِلِ كَرُو هِ وَتَعَاوُتِ سَفَرِ دَرْ طَرْنِ رَا بَصِيْدَه تَه حَضْرَتِ اِيْشَان
 اِيْقْتَه تَوْجِيْهْ شَرِيْفِ اِيْشَان دُرُو نُو مِ اَه اِيْن نَا فَاعِلِ رَا بِنَسْبِ نَقْشِ بِنِيَه رَسَانِيْدَه وَحَضْرَتِ فَا صِلِ اِيْن
 اَكْبَرِ رَا اِعْطَا فَرْ مَوْوَه وَدُرِيْنِ مَدَتِ قَلِيْلَه اَن جِهْ اَرْتَجِيَا تِ وَظَهْرَاتِ وَاَنْوَارِ وَاَنْوَانِ وَتَبِيَه رِيْ كِه مِهْرَا
 وَتَبِيَه كِيْفِيَه اَكِه بَطِيْلِ اِيْشَان رُو وَاوَه جِهْ مِشْرُحِ وَبِدْوَجِهْ بِمِاْنِ تَفْصِيْلِ اَنْ نَمَا يَدْحَمِيْنِ تَوْجِيْهْ شَرِيْفِ اِيْشَان كَمِ
 دَقِيْقَه مَانْدَه بِاَشْدِ دَرْ مَعَارِفِ تَوْجِيْدِ وَاَشْجَاوُ قُرْبِ وَنَحِيْتِ وَاعْطَا وَتَمْرَانِ كِه بَرِيْنِ فِقْهِيَه كَشَاوُ نَدَاوُ حَقِيْقَتِ
 اَنْ اَطْلَاعِ نَدَاوُ تَهْمُو وَوَقْدَتِ دَر كَثْرَتِ وَشَاهِدَه كَثْرَتِ دَرْ رُحْمَتِ اَز عَدَمَاتِ وَتَبَاوِي اِيْن مَعَارِفِ
 اِسْتِ بِاَجْمَلِهْ اَن جَا كِه نَسْبِ نَقْشِ بِنِيَه اِسْتِ وَحَضْرَتِ فَا صِلِ اِيْن اَكْبَرِ نَامِ اِيْن مَعَارِفِ بَر زَبَانِ اَوْرُوْنِ
 وَنِشَانِ اِيْن شَهْمُو دُو شَاهِدَه رَا بِمِاْنِ نَمُوْدُوْنِ اَز كَوْنَه نَطْرِي اِسْتِ كَارِ فَا نَه اِيْن اَكْبَرِ بَلْبِنْدَه اِسْتِ
 بِيْرْتَرِي اَسْمِي وَفَا يَسْبِتِ نَدَاوُ دِهْر گَاهِ اِيْن طُوْرُو لَتِي رَفْعِ الْقَدْرِ اَز حَضْرَتِ اِيْشَان بِاِيْن فِقْهِيَه
 رَسِيْدَه بِاَشْدِ اَكْرُو رَدَّتِ عَمْرُ سَرِخُو رَا بِاِنْمَالِ اَقْدَامِ حُدُوْمَه عَمَلِيَه شَا كَرُو هِ بِاَشْدِ بِيْجِ نَه كَرُو هِ بِاَشْدِ
 اَز تَقْصِيْرَاتِ خُو دُو جِهْ عَرْضِ نَمَا يَدُو اِسْتِ رَسَنْدِگِي اَسْمِي خُو دُو جِهْ اَز ظَهْرِ تَمَا يَدِ اَنَا مَعَارِفِ اَكِه گَاهِ خُو دُو جِهْ

وَأَمَّا حَضْرَتِ مَجْلِسِ رُقَا صَانِ فَهِيَ كَلَامِيَه رَا اِيْمَن دَر مِهْر
 وَتَلِيْمَاتِ اِنْفِ اَلْاَشْرَافِ اَلْمَشْرِفِيْنَ
 وَتَلِيْمَاتِ اِنْفِ اَلْاَشْرَافِ اَلْمَشْرِفِيْنَ

وَأَمَّا حَضْرَتِ مَجْلِسِ رُقَا صَانِ فَهِيَ كَلَامِيَه رَا اِيْمَن دَر مِهْر

وَأَمَّا حَضْرَتِ مَجْلِسِ رُقَا صَانِ فَهِيَ كَلَامِيَه رَا اِيْمَن دَر مِهْر

وَأَمَّا حَضْرَتِ مَجْلِسِ رُقَا صَانِ فَهِيَ كَلَامِيَه رَا اِيْمَن دَر مِهْر

درین ایام فرزندی محمد معصوم جو اہم شرح موقوف را تمام کرد و در اثنا بسبق او قباحتها این بخیر و ان بفتح
 آمد و قائمہ ما بران مترتب شد الحمد لله الذی ہدانا لهذا وانا كنا لکافی لہدای لولا ان ہذا انا
 اللہ لقلنا بجات رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم وعبادت شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر با یجاب است
 و در معنی قدرت مرافقت بفلسفہ دارد کہ صحت ترک از قیاد و تجویز نمے نماید جانب فعل الاضرب
 عجایب کار و بار است شیخ محی الدین از مقبولان و نظر مے در آید و اکثر علوم او کہ مخالف آراء ال
 حق اند خطا و باصواب ظاہر میشوند تا آنکہ بخطائے کشفی معذور و اشتہ اند و در تک خطائے اجتهادی
 از ملامت مفرع ساختہ این اعتقاد خاص است این فقیر را و ما و ہ شیخ محی الدین کہ او را از مقبولان میدانند
 و علوم مخالفہ او را خطا و مضرت میندیشند ہستند ازین طائفہ کہ ہم شیخ را طعن ملامت میکنند و ہم
 علوم او را تحقیر مینمایند و ہمے دیگر ازین طائفہ تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب
 و بدلائل و شواہد حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست کہ این ہر دو فریق راہ افسوس
 و تقریب اختیار کرده اند و از تو شیخ حال دور ما ندیدیم کہ از اولیا و مقبولان است بواسطہ خطب
 کشفی چگونہ تذکرہ و شعور و علوم او را کہ اصواب و بر اند و مخالف آراء ال حق اند چگونہ تقلید
 توان کرد و قال الحق ہوا الثوبت الذی وفتح علیہ سبحانہ وکبرہ آسے و رسالہ و حدیث
 و وجود ہم غیر ازین طائفہ باشد شریک اند چہ چند شیخ ویرین مسئلہ نیز طرخصا و اروا و اصل سخن
 شریکست فار مذہب این مسئلہ نیز چہ لفظ مخالفت بمعقولات ال حق دارد ناقابل توجہ است شایان
 جمع این فقیر بجنابہ اللہ سبحانہ و شرح شرح رباعیات حضرت ایشان باین مسئلہ را بمعقولات
 ال حق جمع ساخته است و تراغ و بصرین البعض عامہ شدہ و مشکوک شجاعت ظفرین را حل ساخته
 بر ہجیمہ چل تیب و اشتباہ نامندہ بحال الذی یخلف علی الناس ظہیرہ باید و انست کہ ممکنات با سربا
 چہ جو اہر و چہ اغراض و چہ اجسام و چہ عقول و چہ نفوس و چہ افلاک و چہ عناصر ہر مہمتہ با سربا و چہ مختار
 اند کہ از کتہم علم اینہا را بوجود آورده است و چنانچہ اینہا و وجود با و تعالی محتاج اند در بقا نیز با و سبحانہ

لعل من انظر الى هذا
 عن النفس الامارة بالسوء
 عن النفس النورية
 عن النفس اللوامة
 عن النفس الباطنة
 عن النفس الظاهرة
 عن النفس الخفية
 عن النفس العلوية
 عن النفس السفلية
 عن النفس الاعلیٰ
 عن النفس الاسفلیٰ
 عن النفس النورية
 عن النفس اللوامة
 عن النفس الباطنة
 عن النفس الظاهرة
 عن النفس الخفية
 عن النفس العلوية
 عن النفس السفلية
 عن النفس الاعلیٰ
 عن النفس الاسفلیٰ

خالی است و ایضا در دخول ناکر عدیل اوست مثل این و غیره شکی نیست چه دخول نافی تحقیقت
 مربوط بکفر است و الله سبحانه و تعالی که اهل ایمان را میماند و کفر است
 در بهشت خوب است و دید بجهت و بکیف و بجهت و بجهت این مسئله است که جمیع فرق
 اهل ملت غیر اهل ملت غیر اهل ملت همه منکر آئند و رویت بهجت و بکیف را تجویز نمی نمایند
 که شیخ محی الدین بن العربی نیز رویت آخرت را بجلی صوری فرود می آورد و بجز این تجویز نمی نماید
 روایت حضرت ایشان ما از شیخ نقل میگرداند که اگر معتزله رویت را بجهت تنزیه مقتدی نسکی و ندو و تنزیه
 نیز قائل میباشند و رویت را باین تجلی نیز میدانند هرگز از رویت آنکار میگرداند و محال نمیدانند یعنی
 آنکار ایشان از بیستی و بکیفی است که مخصوص بجهت تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت بکیف
 در آن ملحوظ است و نموده نماز که رویت آخرت را بجلی صوری فرود آوردن فی تحقیقت آنکار کردن
 است هر رویت را چه آن تجلی صوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجد ابو رویت حق نیست
 بقرآنی المومنون یغفر کیف و قد سزا که معتزله و متین مقال به بعثت انبیاء علیهم الصلوات
 و السلامات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود مگر امانت از بعثت ذات
 وصفات واجب الوجود تعالی و تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولا را با جلالشانه از عدم صفیات
 او سبحانه که نمایی نموده و محمول قصه مابقی تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه
 تمام مابقی تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام
 است و بجهت بلوغ نرسیده تجزیه بالغه بعثت انبیاء است علیهم الصلوات و السلامات که عذاب
 و ثواب اخروی دائمی منوط بانست **سوال** چون عذاب اخروی دائمی منوط ببعثت است
 پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن چه معنی بود **جواب** بعثت عین رحمت است که ببعثت
 ذات وصفات واجب الوجود است تعالی و تقدیس که تضرع دعاوات و نبوی و اخروی است و بدو
 بعثت معلوم و غیره گفته است آنچه مناسب جواب مدعی او تعالی است از آنچه نامناسب جواب
 تعالی است

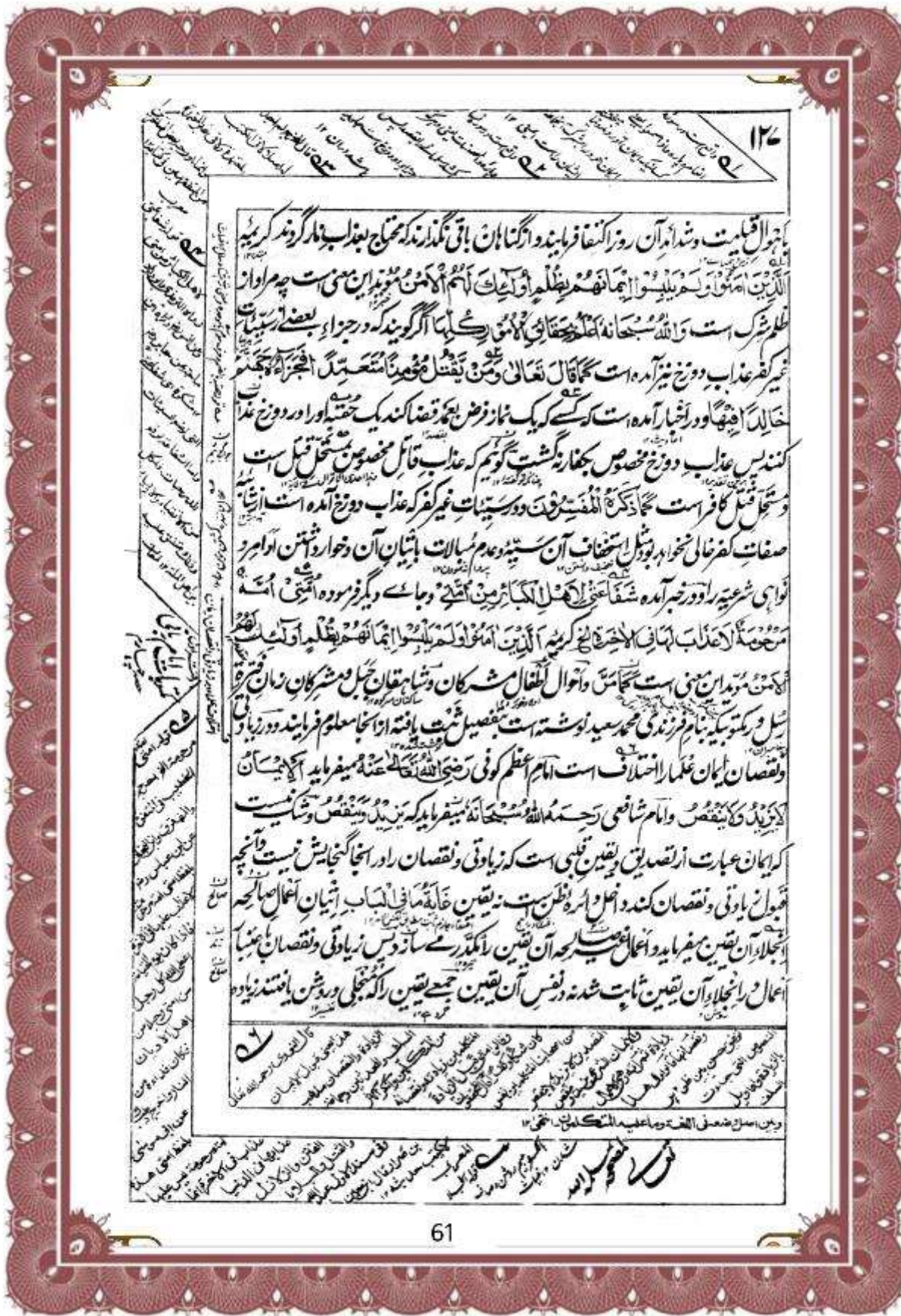
در روایت حضرت ایشان ما از شیخ نقل میگرداند که اگر معتزله رویت را بجهت تنزیه مقتدی نسکی و ندو و تنزیه نیز قائل میباشند و رویت را باین تجلی نیز میدانند هرگز از رویت آنکار میگرداند و محال نمیدانند یعنی آنکار ایشان از بیستی و بکیفی است که مخصوص بجهت تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت بکیف در آن ملحوظ است و نموده نماز که رویت آخرت را بجلی صوری فرود آوردن فی تحقیقت آنکار کردن است هر رویت را چه آن تجلی صوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجد ابو رویت حق نیست بقرآنی المومنون یغفر کیف و قد سزا که معتزله و متین مقال به بعثت انبیاء علیهم الصلوات و السلامات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود مگر امانت از بعثت ذات وصفات واجب الوجود تعالی و تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولا را با جلالشانه از عدم صفیات او سبحانه که نمایی نموده و محمول قصه مابقی تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه تمام مابقی تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام است و بجهت بلوغ نرسیده تجزیه بالغه بعثت انبیاء است علیهم الصلوات و السلامات که عذاب و ثواب اخروی دائمی منوط بانست سوال چون عذاب اخروی دائمی منوط ببعثت است پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن چه معنی بود جواب بعثت عین رحمت است که ببعثت ذات وصفات واجب الوجود است تعالی و تقدیس که تضرع دعاوات و نبوی و اخروی است و بدو بعثت معلوم و غیره گفته است آنچه مناسب جواب مدعی او تعالی است از آنچه نامناسب جواب تعالی است

در روایت حضرت ایشان ما از شیخ نقل میگرداند که اگر معتزله رویت را بجهت تنزیه مقتدی نسکی و ندو و تنزیه نیز قائل میباشند و رویت را باین تجلی نیز میدانند هرگز از رویت آنکار میگرداند و محال نمیدانند یعنی آنکار ایشان از بیستی و بکیفی است که مخصوص بجهت تنزیه است بخلاف این تجلی که جهت بکیف در آن ملحوظ است و نموده نماز که رویت آخرت را بجلی صوری فرود آوردن فی تحقیقت آنکار کردن است هر رویت را چه آن تجلی صوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاجد ابو رویت حق نیست بقرآنی المومنون یغفر کیف و قد سزا که معتزله و متین مقال به بعثت انبیاء علیهم الصلوات و السلامات رحمت عالمیان است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود مگر امانت از بعثت ذات وصفات واجب الوجود تعالی و تقدیس که ولایت میفرمود و صفیات مولا را با جلالشانه از عدم صفیات او سبحانه که نمایی نموده و محمول قصه مابقی تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه تمام مابقی تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند محبت است اما در محبت تمام است و بجهت بلوغ نرسیده تجزیه بالغه بعثت انبیاء است علیهم الصلوات و السلامات که عذاب و ثواب اخروی دائمی منوط بانست سوال چون عذاب اخروی دائمی منوط ببعثت است پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن چه معنی بود جواب بعثت عین رحمت است که ببعثت ذات وصفات واجب الوجود است تعالی و تقدیس که تضرع دعاوات و نبوی و اخروی است و بدو بعثت معلوم و غیره گفته است آنچه مناسب جواب مدعی او تعالی است از آنچه نامناسب جواب تعالی است

و اولاً انزال آرزویشم نه چنانکه گشت مسلمانان همت بین بلا مبتلا اند پس بفتوح علما باید که آن شخص
 در آخرت بعد از ابدی گرفتار گردد و حال آنکه در اخبار صحیح آمده است که سیکه در اول او متذکر فرزند
 انبیا این بود و فرخ او را بیرون تو همت آورد و در عذاب محله نخواهد گشت تحقیق این مسئله
 نزدیک توحید است گوئیم که اگر کافر محض است عذاب محله نصیب اوست عیاذاً بالله سبحانه و تعالی
 و اگر با وجود ایمان هم کافر فرزند ایمان نیز در عذاب و فرخ مبتلا خواهد شد که اگر بکرت آن فرزند ایمان
 است که از خلوص عذاب خلاص شود و از گرفتاری می نجات یابد فقیر بکلمات عبادت ششگانه توبه بود
 که عالم را در قریب با حق تعالی رسیده بود چون توبه حال او شد و دیگر قلب او طمأنینه بسیار وارد هر چند
 متوجه دفع آن ظلمات شد فائده نه کرد بعد از توبه بسیار معلوم شد که آن ظلمات آشی از صفات کفر است
 که در روئے گدازست و منش آن که در اوقات مملکت اوست با کفر و اهل کفر توجیحات دفع آن ظلمات
 نماید ترقی او از آن ظلمات مربوط بعد از آن است که جز او کفر است و نیز معلوم شد که دره از
 ایمان وارد که بکرت آن آخر او را از فرخ تو همت بر آورد و چون این حال او روئے مشاهده
 نمود و بخاطر گشت که آیا چشمت از او نماز با دیگر و یا بعد از توبه ظاهر شد که نماز با دیگر پس مسلمانان
 با وجود ایمان رسوم اهل کفر نیستند و تعظیم ایام ایشان می کنند چنانکه اینها نماز با دیگر و چهار سخن
 نباید ساخت حکم العمل ایام و امیدوار باید بود که آخر بکرت ایمان از عذاب ابدی نجات یابند
 پس معلوم شد که اهل کفر را عفو و مغفرت نیست **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اگر کافر است
 عذاب ابدی جز او کفر است و اگر در ایمان نیز در حبس نماند او عذاب موقت است از بار و در
 سزا که **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** ان شاء الله تعالی غفر ان شاء الله تعالی توبه و فقیر عذاب و فرخ موقت باشد یا محله
 مخصوص کفر است و بعد از کفر محله است یعنی محله کفر و اهل کفر که گناهان ایشان بجز توبه نه در آید
 توبه یا شفاعت یا عفو و احسان و نیز آن که با توبه را با لام حن و توبه می باشد را در مملکت موت
 کفر است توبه است که در عذاب آنها حجت را بعد از کفر غایت کنند و جمیع دیگر را با وجود محنتهاست

عت می کار که جز در رحمت و عفو مسلمان مگر این می رسد که بجز توبه در آورده و کفران نشود رحمت می رسد که انوار

لعل در این محله
 شهادت حق می رسد
 بگشت محض
 چون از کفر منقلب
 در باره او ظاهر می شود
 و توبه می رسد
 بعد از آنکه منقلب
 شد و در عذاب
 محله خواهد گشت
 تحقیق این مسئله
 نزدیک توحید است
 گوئیم که اگر کافر
 محض است عذاب
 محله نصیب اوست
 عیاذاً بالله سبحانه
 و تعالی و اگر با
 وجود ایمان هم
 کافر فرزند
 ایمان نیز در
 عذاب و فرخ
 مبتلا خواهد شد
 که اگر بکرت آن
 فرزند ایمان
 است که از خلوص
 عذاب خلاص
 شود و از گرفتاری
 می نجات یابد
 فقیر بکلمات
 عبادت ششگانه
 توبه بود که
 عالم را در قریب
 با حق تعالی
 رسیده بود
 چون توبه حال
 او شد و دیگر
 قلب او
 طمأنینه
 بسیار وارد
 هر چند
 متوجه
 دفع آن
 ظلمات
 شد فائده
 نه کرد
 بعد از
 توبه
 بسیار
 معلوم
 شد که
 آن
 ظلمات
 آشی
 از
 صفات
 کفر
 است
 که
 در
 روئے
 گدازست
 و منش
 آن
 که
 در
 اوقات
 مملکت
 اوست
 با
 کفر
 و
 اهل
 کفر
 توجیحات
 دفع
 آن
 ظلمات
 نماید
 ترقی
 او
 از
 آن
 ظلمات
 مربوط
 بعد
 از
 آن
 است
 که
 جز
 او
 کفر
 است
 و
 نیز
 معلوم
 شد
 که
 دره
 از
 ایمان
 وارد
 که
 بکرت
 آن
 آخر
 او
 را
 از
 فرخ
 تو
 همت
 بر
 آورد
 و
 چون
 این
 حال
 او
 روئے
 مشاهده
 نمود
 و
 بخاطر
 گشت
 که
 آیا
 چشمت
 از
 او
 نماز
 با
 دیگر
 و
 یا
 بعد
 از
 توبه
 ظاهر
 شد
 که
 نماز
 با
 دیگر
 پس
 مسلمانان
 با
 وجود
 ایمان
 رسوم
 اهل
 کفر
 نیستند
 و
 تعظیم
 ایام
 ایشان
 می
 کنند
 چنانکه
 اینها
 نماز
 با
 دیگر
 و
 چهار
 سخن
 نباید
 ساخت
 حکم
 العمل
 ایام
 و
 امیدوار
 باید
 بود
 که
 آخر
 بکرت
 ایمان
 از
 عذاب
 ابدی
 نجات
 یابند
 پس
 معلوم
 شد
 که
 اهل
 کفر
 را
 عفو
 و
 مغفرت
 نیست
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اگر
 کافر
 است
 عذاب
 ابدی
 جز
 او
 کفر
 است
 و
 اگر
 در
 ایمان
 نیز
 در
 حبس
 نماند
 او
 عذاب
 موقت
 است
 از
 بار
 و
 در
 سزا
 که
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 ان
 شاء
 الله
 تعالی
 غفر
 ان
 شاء
 الله
 تعالی
 توبه
 و
 فقیر
 عذاب
 و
 فرخ
 موقت
 باشد
 یا
 محله
 مخصوص
 کفر
 است
 و
 بعد
 از
 کفر
 محله
 است
 یعنی
 محله
 کفر
 و
 اهل
 کفر
 که
 گناهان
 ایشان
 بجز
 توبه
 نه
 در
 آید
 توبه
 یا
 شفاعت
 یا
 عفو
 و
 احسان
 و
 نیز
 آن
 که
 با
 توبه
 را
 با
 لام
 حن
 و
 توبه
 می
 باشد
 را
 در
 مملکت
 موت
 کفر
 است
 توبه
 است
 که
 در
 عذاب
 آنها
 حجت
 را
 بعد
 از
 کفر
 غایت
 کنند
 و
 جمیع
 دیگر
 را
 با
 وجود
 محنتهاست



باجز اول قیامت و شد آن روز انکشاف یابد و اگر تا بان باقی نماند که محتاج بعذاب نماند که میباید
 الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ ۚ اِنَّهُمْ لَا يَخْشَوْنَ الْعَذَابَ ۚ وَاِنَّهُمْ لَشَاكِرُونَ ۙ
 عذاب شرک است و الله سبحانه و تعالی عذاب کفار را در جزای بعضی از سببها
 غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است گفتم قال تعالی وَ مَنْ يَفْتُلْ فُتْلًا مِّنْهُ لَيُجْزَىٰ بِهِ
 خَالِدًا فِيْهَا وَلَهُ عَذَابٌ اَلِيمٌ است که کسی که یک نماز فرض بجز قضا کند یک عذاب او را در دوزخ عذاب
 کنند پس عذاب و دوزخ مخصوص بخوار نگشت گویم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است
 و شغل قبل کافر است گفتم اذکره الفتن و در سببها غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است از این
 صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سبب عدم مسألت با تیان آن و خوار داشتن او امر و
 نوای شرعی را دور خبر آمده شفا علی کمال الکبار من اشد و باس و دیگر فرموده اشرفی امه
 مَرَحْمَةً لِّلْعَذَابِ اِنَّهَا لَفِي الْاَخِرَةِ لَيُكْرِمُنَهَا لَدِيْنِ اٰمَنُوْا وَ كَانُوا يَتَّقُوْنَ اِنَّهُمْ لَشَاكِرُونَ ۙ
 اَلَّذِيْنَ يُؤْمِنُ مِنْكُمْ مَنْ هِيَ اَسْتَسْتَكْمِلُ وَاٰوَالَ اَطْفَالَ شُرَكَاٰنٍ وَاَشَابِقَانَ جِبِلٍّ وَاَشْرَكَاٰنٍ زَمَانَ
 سَلِّ وَاَكْتَبِيْ كِتَابًا بِرُزْنِيْ مُحَمَّدٍ سَعِيْدٌ نُوْشْتَهٗ اَسْتَبْصِيْلٌ شَرِيْفٌ يَّانِيْهُ اِنْ اَسْجَا سَلَمٌ فَرِيْدٌ وَاَزِيَادٌ
 وَاَقْصَا اِيْمَانٌ عَمَّا رَا اَحْتَدَفَ اَسْتَا مَامٌ اَعْظَمُ كُوْنِي رَضِيَ اللهُ عَنْكَ اَعْدَا سِيْفَر مَابِيْدٌ اَكْرَامِيْ اَنْ
 اَكْرِيْدِيْ اَكْيَقِيْقُ وَا مَامٌ شَا فَعِي رَحِمَهُ اللهُ سُبْحَانَ اَنَّهُ سِيْفَر مَابِيْدِكُمْ يَنْ يَدْ وَا سِيْقُ وَا شَا نِيْسْت
 كَرِيْمَانٌ عِبَارَتٌ اَرْ قَصْدِيْقٌ يَّقِيْنٌ قَلْبِي اَسْتُ كَرِيَادُوْقِيْ وَاَقْصَا اِن رَا اَسْجَا كَجَابِيْشِ نِيْسْت وَا تَجْمِيْ
 قَبُوْلِيْ يَادُوْقِيْ وَاَقْصَا اَكْنَدُوْ اَرْ وَا نِظَرِيْ نِيْسْت يَّقِيْنٌ خَالِيَةً مَا فِيْ لَسَابِ اَسِيَانِ اَعْمَالِ اَسْمَا لِحْمِ
 اَسْجَلَا وَا نِيْقِيْنٌ مِيْفَر مَابِيْدُوْ اَعْمَالِ نِيْسْت اَسْمَا لِحْمِ اَنْ يَّقِيْنٌ رَا كَدْرِيْ سَا زُوْسِيْ زِيَادُوْقِيْ وَاَقْصَا اِن اَسْمَا لِحْمِ
 اَعْمَالِ رَا اَسْجَلَا وَا نِيْقِيْنٌ ثَابِتٌ شَدِيْدٌ وَا نِيْسْت اَنْ يَّقِيْنٌ اَنْ يَّقِيْنٌ اَكْرِيْمِيْ وَا نِيْسْت يَّقِيْنٌ زِيَادُوْ

عذاب شرک است و الله سبحانه و تعالی عذاب کفار را در جزای بعضی از سببها غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است گفتم قال تعالی وَ مَنْ يَفْتُلْ فُتْلًا مِّنْهُ لَيُجْزَىٰ بِهِ خَالِدًا فِيْهَا وَلَهُ عَذَابٌ اَلِيمٌ است که کسی که یک نماز فرض بجز قضا کند یک عذاب او را در دوزخ عذاب کنند پس عذاب و دوزخ مخصوص بخوار نگشت گویم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است و شغل قبل کافر است گفتم اذکره الفتن و در سببها غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است از این صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سبب عدم مسألت با تیان آن و خوار داشتن او امر و نوای شرعی را دور خبر آمده شفا علی کمال الکبار من اشد و باس و دیگر فرموده اشرفی امه مَرَحْمَةً لِّلْعَذَابِ اِنَّهَا لَفِي الْاَخِرَةِ لَيُكْرِمُنَهَا لَدِيْنِ اٰمَنُوْا وَ كَانُوا يَتَّقُوْنَ اِنَّهُمْ لَشَاكِرُونَ ۙ اَلَّذِيْنَ يُؤْمِنُ مِنْكُمْ مَنْ هِيَ اَسْتَسْتَكْمِلُ وَاٰوَالَ اَطْفَالَ شُرَكَاٰنٍ وَاَشَابِقَانَ جِبِلٍّ وَاَشْرَكَاٰنٍ زَمَانَ سَلِّ وَاَكْتَبِيْ كِتَابًا بِرُزْنِيْ مُحَمَّدٍ سَعِيْدٌ نُوْشْتَهٗ اَسْتَبْصِيْلٌ شَرِيْفٌ يَّانِيْهُ اِنْ اَسْجَا سَلَمٌ فَرِيْدٌ وَاَزِيَادٌ وَاَقْصَا اِيْمَانٌ عَمَّا رَا اَحْتَدَفَ اَسْتَا مَامٌ اَعْظَمُ كُوْنِي رَضِيَ اللهُ عَنْكَ اَعْدَا سِيْفَر مَابِيْدٌ اَكْرَامِيْ اَنْ اَكْرِيْدِيْ اَكْيَقِيْقُ وَا مَامٌ شَا فَعِي رَحِمَهُ اللهُ سُبْحَانَ اَنَّهُ سِيْفَر مَابِيْدِكُمْ يَنْ يَدْ وَا سِيْقُ وَا شَا نِيْسْت كَرِيْمَانٌ عِبَارَتٌ اَرْ قَصْدِيْقٌ يَّقِيْنٌ قَلْبِي اَسْتُ كَرِيَادُوْقِيْ وَاَقْصَا اِن رَا اَسْجَا كَجَابِيْشِ نِيْسْت وَا تَجْمِيْ قَبُوْلِيْ يَادُوْقِيْ وَاَقْصَا اَكْنَدُوْ اَرْ وَا نِظَرِيْ نِيْسْت يَّقِيْنٌ خَالِيَةً مَا فِيْ لَسَابِ اَسِيَانِ اَعْمَالِ اَسْمَا لِحْمِ اَسْجَلَا وَا نِيْقِيْنٌ مِيْفَر مَابِيْدُوْ اَعْمَالِ نِيْسْت اَسْمَا لِحْمِ اَنْ يَّقِيْنٌ رَا كَدْرِيْ سَا زُوْسِيْ زِيَادُوْقِيْ وَاَقْصَا اِن اَسْمَا لِحْمِ اَعْمَالِ رَا اَسْجَلَا وَا نِيْقِيْنٌ ثَابِتٌ شَدِيْدٌ وَا نِيْسْت اَنْ يَّقِيْنٌ اَنْ يَّقِيْنٌ اَكْرِيْمِيْ وَا نِيْسْت يَّقِيْنٌ زِيَادُوْ

عذاب شرک است و الله سبحانه و تعالی عذاب کفار را در جزای بعضی از سببها غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است گفتم قال تعالی وَ مَنْ يَفْتُلْ فُتْلًا مِّنْهُ لَيُجْزَىٰ بِهِ خَالِدًا فِيْهَا وَلَهُ عَذَابٌ اَلِيمٌ است که کسی که یک نماز فرض بجز قضا کند یک عذاب او را در دوزخ عذاب کنند پس عذاب و دوزخ مخصوص بخوار نگشت گویم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است و شغل قبل کافر است گفتم اذکره الفتن و در سببها غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است از این صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سبب عدم مسألت با تیان آن و خوار داشتن او امر و نوای شرعی را دور خبر آمده شفا علی کمال الکبار من اشد و باس و دیگر فرموده اشرفی امه مَرَحْمَةً لِّلْعَذَابِ اِنَّهَا لَفِي الْاَخِرَةِ لَيُكْرِمُنَهَا لَدِيْنِ اٰمَنُوْا وَ كَانُوا يَتَّقُوْنَ اِنَّهُمْ لَشَاكِرُونَ ۙ اَلَّذِيْنَ يُؤْمِنُ مِنْكُمْ مَنْ هِيَ اَسْتَسْتَكْمِلُ وَاٰوَالَ اَطْفَالَ شُرَكَاٰنٍ وَاَشَابِقَانَ جِبِلٍّ وَاَشْرَكَاٰنٍ زَمَانَ سَلِّ وَاَكْتَبِيْ كِتَابًا بِرُزْنِيْ مُحَمَّدٍ سَعِيْدٌ نُوْشْتَهٗ اَسْتَبْصِيْلٌ شَرِيْفٌ يَّانِيْهُ اِنْ اَسْجَا سَلَمٌ فَرِيْدٌ وَاَزِيَادٌ وَاَقْصَا اِيْمَانٌ عَمَّا رَا اَحْتَدَفَ اَسْتَا مَامٌ اَعْظَمُ كُوْنِي رَضِيَ اللهُ عَنْكَ اَعْدَا سِيْفَر مَابِيْدٌ اَكْرَامِيْ اَنْ اَكْرِيْدِيْ اَكْيَقِيْقُ وَا مَامٌ شَا فَعِي رَحِمَهُ اللهُ سُبْحَانَ اَنَّهُ سِيْفَر مَابِيْدِكُمْ يَنْ يَدْ وَا سِيْقُ وَا شَا نِيْسْت كَرِيْمَانٌ عِبَارَتٌ اَرْ قَصْدِيْقٌ يَّقِيْنٌ قَلْبِي اَسْتُ كَرِيَادُوْقِيْ وَاَقْصَا اِن رَا اَسْجَا كَجَابِيْشِ نِيْسْت وَا تَجْمِيْ قَبُوْلِيْ يَادُوْقِيْ وَاَقْصَا اَكْنَدُوْ اَرْ وَا نِظَرِيْ نِيْسْت يَّقِيْنٌ خَالِيَةً مَا فِيْ لَسَابِ اَسِيَانِ اَعْمَالِ اَسْمَا لِحْمِ اَسْجَلَا وَا نِيْقِيْنٌ مِيْفَر مَابِيْدُوْ اَعْمَالِ نِيْسْت اَسْمَا لِحْمِ اَنْ يَّقِيْنٌ رَا كَدْرِيْ سَا زُوْسِيْ زِيَادُوْقِيْ وَاَقْصَا اِن اَسْمَا لِحْمِ اَعْمَالِ رَا اَسْجَلَا وَا نِيْقِيْنٌ ثَابِتٌ شَدِيْدٌ وَا نِيْسْت اَنْ يَّقِيْنٌ اَنْ يَّقِيْنٌ اَكْرِيْمِيْ وَا نِيْسْت يَّقِيْنٌ زِيَادُوْ

وین اسرار ضعیفی الفقه و اعطیه التکلیف علی ما حق
 در کتب کلامیه
 در کتب فقهیه
 در کتب حدیثیه
 در کتب تفسیریه
 در کتب عقایدیه
 در کتب اخلاقیه
 در کتب تربیتی
 در کتب اجتماعی
 در کتب سیاسی
 در کتب اقتصادی
 در کتب علمی
 در کتب ادبی
 در کتب تاریخی
 در کتب جغرافیایی
 در کتب نجومی
 در کتب ریاضی
 در کتب فلسفی
 در کتب منطقی
 در کتب منجمی
 در کتب کیمیایی
 در کتب طبیعی
 در کتب نجومی
 در کتب ریاضی
 در کتب فلسفی
 در کتب منطقی
 در کتب منجمی
 در کتب کیمیایی
 در کتب طبیعی

گفتند از آن یقین که آن انجلاء و روشنی ندارد و گویا بعضی غیر منجلی یقین را یقین نم آید و بعضی از انجلاء را یقین است و بعضی را بعضی
منجلی یقین است و بعضی را بعضی گفتند و جمع دیگر که حدیث نظر داشتند و بداند که این زیادتی و نقصان را چه
بصفات یقین است نه بغیر یقین لاجرم یقین را غیر از آن و ناقص گفتند مثل آنکه دو آئینه برابر که در
انجلاء و نورانیت تفاوت دارند و شخصی بیند آئینه را که انجلاء زیاد و در نورانیت است
گوید که این آئینه زیاد است از آئینه دیگر که آن انجلاء و نورانیت ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آئینه
برابرند زیادتی و نقصان ندارند تفاوت در انجلاء و نورانیت است که از صفات آن دو آئینه است
پس نظر شخصی ثانی صائب است و بحقیقت شے مانند نظر شخصی اول محصور بر ظاهر است و از
بناات زوفاة ^{بشرط} الله الذین امنوا منکم و الذین اؤثروا العلم و درجات ازین تحقیق که این فقیر
با آنها آن موقوف شده است اعتراضات مخالفان که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زائل
گشت و ایمان علمه مومنان در جمیع وجوه مثل ایمان انبیاء علیهم السلام و اللذین آمنوا منکم و الذین اؤثروا العلم و درجات
ایمان انبیاء علیهم السلام و اللذین آمنوا منکم و الذین اؤثروا العلم و درجات و نورانی است ثمرات و نتائج باضعاف زیاده
دارد و از ایمان عاقله مومنان که ظلمات و کدورت دارد و علی تفاوت در درجات و همچنین ایمان
ابلی بکر ^{بشرط} الله تعالی عنده که در وزن زیاد از ایمان این است است باعتبار انجلاء و نورانیت
باید آشت و زیادتی را راجع بصفات کامله باید ساخت نمی مانی که انبیاء علیهم السلام و اللذین آمنوا منکم و الذین اؤثروا العلم و درجات
باعلمه و نفس انسانیت برابرند و در حقیقت و ذات همه متحدتفاصل باعتبار صفات کامله آمده است و لکن
صفات کامله ندارد و گویا از آن خارج است و از خواص و فضائل آن نوع موم با وجود این تفاوت
و نفس انسانیت زیادتی و نقصان راهی باید بینموان گفت که انسانیت قابل زیادتی و نقصان
است و الله سبحانه الاملاهم للصواب و الاضداد و ان تصدق ایمانی نزد بعضی تصدیق
منطقی است که شامل طین و یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان را و نفس ایمان گنجایش گشت
لیکن صحیح آن است که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان قلبی است نه معنی عام که شامل طین بود

بعضی از انجلاء را یقین است و بعضی را بعضی گفتند و جمع دیگر که حدیث نظر داشتند و بداند که این زیادتی و نقصان را چه بصفات یقین است نه بغیر یقین لاجرم یقین را غیر از آن و ناقص گفتند مثل آنکه دو آئینه برابر که در انجلاء و نورانیت تفاوت دارند و شخصی بیند آئینه را که انجلاء زیاد و در نورانیت است گوید که این آئینه زیاد است از آئینه دیگر که آن انجلاء و نورانیت ندارد و شخصی دیگر گوید که هر دو آئینه برابرند زیادتی و نقصان ندارند تفاوت در انجلاء و نورانیت است که از صفات آن دو آئینه است پس نظر شخصی ثانی صائب است و بحقیقت شے مانند نظر شخصی اول محصور بر ظاهر است و از بناات زوفاة ^{بشرط} الله الذین امنوا منکم و الذین اؤثروا العلم و درجات ازین تحقیق که این فقیر با آنها آن موقوف شده است اعتراضات مخالفان که بر عدم زیادتی و نقصان ایمان نموده اند زائل گشت و ایمان علمه مومنان در جمیع وجوه مثل ایمان انبیاء علیهم السلام و اللذین آمنوا منکم و الذین اؤثروا العلم و درجات ایمان انبیاء علیهم السلام و اللذین آمنوا منکم و الذین اؤثروا العلم و درجات و نورانی است ثمرات و نتائج باضعاف زیاده دارد و از ایمان عاقله مومنان که ظلمات و کدورت دارد و علی تفاوت در درجات و همچنین ایمان ابلی بکر ^{بشرط} الله تعالی عنده که در وزن زیاد از ایمان این است است باعتبار انجلاء و نورانیت باید آشت و زیادتی را راجع بصفات کامله باید ساخت نمی مانی که انبیاء علیهم السلام و اللذین آمنوا منکم و الذین اؤثروا العلم و درجات باعلمه و نفس انسانیت برابرند و در حقیقت و ذات همه متحدتفاصل باعتبار صفات کامله آمده است و لکن صفات کامله ندارد و گویا از آن خارج است و از خواص و فضائل آن نوع موم با وجود این تفاوت و نفس انسانیت زیادتی و نقصان راهی باید بینموان گفت که انسانیت قابل زیادتی و نقصان است و الله سبحانه الاملاهم للصواب و الاضداد و ان تصدق ایمانی نزد بعضی تصدیق منطقی است که شامل طین و یقین است برین تقدیر زیادتی و نقصان را و نفس ایمان گنجایش گشت لیکن صحیح آن است که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعان قلبی است نه معنی عام که شامل طین بود

عنه ان الاستسقاء وبعده اهل بيته ليعلموا فضلهم في الاجتهاد ۱۲۹

امام عظيم كويدنا انما هو من حقا و امام شافعي كويدنا انما هو من انشاء الله تعالى في اخصيت من اهل ايشان
 اعظمي است مذهب اول باعتبار ايمان حال است و مذهب ثاني باعتبار ايمان و عاقبت كارا ناما شافعي
 از صورت استمنا اولي و احوط است كما لا يخفى على المتصفين وكرامات اوليها الله حق است و الاخر
 و توجع خوارق عادات از ايشان اين معني از ايشان عادات مكره كشته است و نكدر ان مكره علم عاوي
 و ضروري است معجزه نبوي مقرون بدعوي نبوت است و كر است ملي از اين معني خالي است بلكه ضروري
 با تمام متابعت آن نبی فلا انشياءه بين المعجز و الكرامة كما ذكره المذكرون و ترتيب افضليت
 در بيان خلفا را شدين بر ترتيب خلافت است اما افضليت شيخن با جماع صحابه و تابعين ثابته
 است چنانچه نقل كرده اند از جماعه از اكابر ائمه كه ميكي از ايشان امام شافعي است قال الشيخ الامام
 ابو الحسن لا تفرق بين ان تفضل ان بكر بن عثمان بن عفان و ان تفضل ان بكر بن عثمان بن عفان
 علي بن ابي طالب و كوفي مملكتيه و بين ائمة الفايدين و شيعته ان اكابرهم افضل الاكابر ثم قال
 و رواه عن علي كرم الله تعالى وجهه نيف و ثمانون نفسا و كان منهم عجا شعا قال فقهر الله اهل فضله
 ما اجهلهم و روى البخاري عنه انه قال خير لنا من بعد النبي علي بن ابي طالب و السلام
 و بكر بن عمر ثم روى البخاري عنه انه قال خير مني من الخلفاء ثم قال ما انا رجل اهل بيت ابي
 و حن الا الذين و غيرهم عن علي انه قال لا اولاد له باقون ان رجلا لا يرضونني عليه ما و من رجلا انه
 فضاحي علي ما هو مفار علي ما على المفدي و الخرج الدار طوم عنه لا احد لحد فصلني على

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including phrases like "امام عظيم كويدنا انما هو من حقا" and "امام شافعي كويدنا انما هو من انشاء الله تعالى".

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including a large signature "امام شافعي" and other smaller notes.

فرموده اند و شکر اتیکه بر آن مترتب شود ریفاتح بان نموده روز سه مجلس طعام در نماز است حضرت ایشان
 حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان
 اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجز بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که مجلس
 طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ تقی بنده علماء و ساجد را راجع کرده بجانفاه
 حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر کرب منعم فرمایند علماء بحضرت امیر گفتند که ذکر کرب منعم
 نکنند ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر کرب این همه لفظ نماند از
 سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجده که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل
 استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف
 و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت
 صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرّمه و مشتبّه با آنکه سماع و
 قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و بمن الناس من یشتکی تھو الحادیث
 ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاگرد ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که
 مرواوا نحو الحدیث سر و دست و فی المذاریک انھو الحدیث السمر و الفناء و کلان ارب
 عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان انا الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان
 لا یشھد ذن الزور ای لا یحضر ذن الفناء و حکم عن تمام الھدی لیسے منصوصاً انما تورد من
 قال یفقی زماننا الحسنات عند قرا تہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنا

و فرمودند که اگر این طریق هر گاه در منع ذکر کرب این همه لفظ نماند از سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجده که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرّمه و مشتبّه با آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و بمن الناس من یشتکی تھو الحادیث ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاگرد ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که مرواوا نحو الحدیث سر و دست و فی المذاریک انھو الحدیث السمر و الفناء و کلان ارب عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان انا الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان لا یشھد ذن الزور ای لا یحضر ذن الفناء و حکم عن تمام الھدی لیسے منصوصاً انما تورد من قال یفقی زماننا الحسنات عند قرا تہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنا

و فرمودند که اگر این طریق هر گاه در منع ذکر کرب این همه لفظ نماند از سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجده که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و کاشف و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگیه و بر همه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال انفتاح علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرّمه و مشتبّه با آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و بمن الناس من یشتکی تھو الحادیث ایشان منع سر و نازل شده است چنانچه مجاہد که شاگرد ابن عباس است و ارتکاب تابعین گوید که مرواوا نحو الحدیث سر و دست و فی المذاریک انھو الحدیث السمر و الفناء و کلان ارب عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان انا الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان لا یشھد ذن الزور ای لا یحضر ذن الفناء و حکم عن تمام الھدی لیسے منصوصاً انما تورد من قال یفقی زماننا الحسنات عند قرا تہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنا

سئل عن رجل قال لا یحضر ذن الفناء و حکم عن تمام الھدی لیسے منصوصاً انما تورد من قال یفقی زماننا الحسنات عند قرا تہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنا

اندو از نسا ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بر کرایین دولت مشرف سازند ابوهریر
گوید رضوانه تعالی عنده که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی
از ان دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم مصلحت مردم را بر نذران علم دیگر
علم سراسر است که هر کس بان نرسد فی الفضل الله فی عباده من کنت آءا و الله ذوالفضل العظیم
تا نیا فرج آمد که کتابت حضرت خواجہ زاو اوست است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم که ترا
اخذاشے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین اعدا کنند برکات طریقت
آزمانے فالض است که اخداشے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد
راویون برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از آنچه تمام آمد و اجتناب از مخالفت
طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند
و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و الله اعلم بالصواب

کتب و ولایت و شرف و شتم

بنا نمان صدور یافت و بیان آمد علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چهیت و معاد اولی که در حدیث
عک ما متی کانیس ارجلس ایشل اقصده اند کلام اند و در بیان آمد علم سراسر که از وراثت انبیا باقی مانده
علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن سراسر است که اولیا است بان تکلم کرده اند از علم تجوید و جودی و بیان علم
و سیران و قرب و عنیت و ما ایشا کل ذلک، انکم لیرسلو کل عباد الذین یحفظ احوال و
اوضاع فقرا و این حد و مستوجب همه است اللؤلؤ من الله سبحان ذی الجلال و العزیمه و فیما انکم و ایشا کل
چون بحث علم وراثت در میان بوده چند کلمه از ان منقوله بقصفا وقت نوشته آمد و در اخبار آمده العک
ورثه الایب علیک و انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است و دو نوع است علم احکام و علم سراسر
علم وراثت گسی است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده که او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که

من علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
علم سراسر است که هر کس بان نرسد فی الفضل الله فی عباده من کنت آءا و الله ذوالفضل العظیم
تا نیا فرج آمد که کتابت حضرت خواجہ زاو اوست است بنظر شریف خواهد که شت مخدوم که ترا
اخذاشے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عتق نیست که در دین اعدا کنند برکات طریقت
آزمانے فالض است که اخداشے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد
راویون برکات آن طریق سد و گشت پس محافظت طریقت از آنچه تمام آمد و اجتناب از مخالفت
طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مبالغه من آن فرمایند
و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و الله اعلم بالصواب

که آن متناهی وراثت است چه وارث را از جمیع انواع نکره مورث نصیب است از بعضی قریب بعضی بگد او را از
 بعضی معین نصیبست و اصل آنست که نصیب بعضی حق اولیای گرفته است و همچنین فرموده حکیم
 و علی الله الصالحون والسلام و علیما متبعی کافیتا یعنی ای سرانیک هر او علیا علیما و وارثانند غیر آن نصیب
 از بعضی نکره گرفته اند چه وارث را بواسطه قریب جنسیت بچو مورث میتوان گفت بخلاف غیر که ازین
 علاقه خالی است پس هر که وارث نبود عالمش گد که علم او را مقید بیک نوع سازیم و گویم که عالم علم حکام
 است مثلا و عالم مطلق آن بود که وارث باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب یافتند اکثر مردم گمان دارند
 که علم آنرا عبارت از علوم اویسید وجود است و شهو و وحدت و کثرت و شامده کثرت و وحدت و کثرت
 است از معارف احاطه و سر بیان و قریب معیت اوقالی برنجیکه کثرت و شهو و از باب احوال است
 کثرتا و کثرتا کثرتا کثرتا و کثرتا که این علوم و معارف از علم است را بر بند و شایان مرتبه نبوت باشند زیرا که
 بنیاد این معارف کثرت و غلبه عال که متناهی صحیح است علم انبیا علیهم السلام و الصالحات
 چه علم احکام و چه علم آنرا بر صحیح است که شکر آن متناهی است بلکه این معارف مندرجه
 ولایت اند که قدم را بر سر و در سر این علوم را بر ولایت بودند از آنرا نبوت انبیا علیهم السلام
 و الصالحات جز نبوت ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مخلو بند و در جنب احکام نبوت منضم است
 بی هر جا شود هر شک را به شکار جز نهان بودن چه یاراه فقیر در کثرت سائل خود نوشته است
 و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریاک محیط دارد و کمالات ولایت در جنب آن قطر است محقر آنچه توان
 کرد جمیع انسانی کمالات نبوت گفته اند که ایضا آیه افاضت نبوت و جسد دیگر و وجهی آن گفته اند که ولایت
 نبی فضل است از نبوت او این هر دو فرق حقیقت نبوت را ندانسته حکم غایب کرده اند نزدیک باین حکم
 است حکم تبریح سکر بر سکر اگر حقیقت سکر را میدانستند هرگز سکر را بچو نسبت نمیدانند شیخ طریقت خاک
 با عالم پاک به دنیا که سحر و جادو اینها مثل سحر و جادو است سکر را بر آن ترجیح داده اند کاش سکر خوار از اینها مثل سکر
 علوم و دانسته جزات باین حکم نمی نمودند چه مقرر عقلا است که سحر بهتر از سکر است اگر سحر و سکر مجازی است

در بعضی از این معارف
 که در این کتاب مذکور است
 از بعضی قریب بعضی بگد
 او را از بعضی معین نصیبست
 و اصل آنست که نصیب
 بعضی حق اولیای گرفته است
 و همچنین فرموده حکیم
 و علی الله الصالحون والسلام
 و علیما متبعی کافیتا
 یعنی ای سرانیک هر او
 علیا علیما و وارثانند
 غیر آن نصیب از بعضی
 نکره گرفته اند چه وارث
 را بواسطه قریب جنسیت
 بچو مورث میتوان گفت
 بخلاف غیر که ازین
 علاقه خالی است پس هر
 که وارث نبود عالمش
 گد که علم او را مقید
 بیک نوع سازیم و گویم
 که عالم علم حکام است
 مثلا و عالم مطلق آن
 بود که وارث باشد و از
 هر دو نوع علم او را
 نصیب یافتند اکثر
 مردم گمان دارند که
 علم آنرا عبارت از
 علوم اویسید وجود است
 و شهو و وحدت و کثرت
 و شامده کثرت و
 وحدت و کثرت است
 از معارف احاطه و سر
 بیان و قریب معیت
 اوقالی برنجیکه کثرت
 و شهو و از باب احوال
 است کثرتا و کثرتا
 کثرتا کثرتا و کثرتا
 که این علوم و معارف
 از علم است را بر بند
 و شایان مرتبه نبوت
 باشند زیرا که بنیاد
 این معارف کثرت و
 غلبه عال که متناهی
 صحیح است علم انبیا
 علیهم السلام و الصالحات
 چه علم احکام و چه
 علم آنرا بر صحیح است
 که شکر آن متناهی است
 بلکه این معارف
 مندرجه ولایت اند که
 قدم را بر سر و در سر
 این علوم را بر ولایت
 بودند از آنرا نبوت
 انبیا علیهم السلام و
 الصالحات جز نبوت
 ولایت نیز ثابت است
 اما احکام آن مخلو
 بند و در جنب احکام
 نبوت منضم است بی
 هر جا شود هر شک
 را به شکار جز نهان
 بودن چه یاراه فقیر
 در کثرت سائل خود
 نوشته است و تحقیق
 نموده که کمالات
 نبوت حکم دریاک
 محیط دارد و کمالات
 ولایت در جنب آن
 قطر است محقر
 آنچه توان کرد
 جمیع انسانی
 کمالات نبوت
 گفته اند که ایضا
 آیه افاضت نبوت
 و جسد دیگر و
 وجهی آن گفته
 اند که ولایت
 نبی فضل است
 از نبوت او این
 هر دو فرق
 حقیقت نبوت
 را ندانسته
 حکم غایب
 کرده اند
 نزدیک باین
 حکم است حکم
 تبریح سکر
 بر سکر اگر
 حقیقت سکر
 را میدانستند
 هرگز سکر
 را بچو نسبت
 نمیدانند
 شیخ طریقت
 خاک با عالم
 پاک به دنیا
 که سحر و جادو
 اینها مثل
 سحر و جادو
 است سکر را
 بر آن ترجیح
 داده اند
 کاش سکر
 خوار از اینها
 مثل سکر
 علوم و دانسته
 جزات باین
 حکم نمی نمودند
 چه مقرر
 عقلا است که
 سحر بهتر از
 سکر است اگر
 سحر و سکر
 مجازی است

تذکره است این حکم می نویسد که هر چه نزدیک بود از معنی اولیای نبوت است

وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما حقہ صحت نیست بنظر ایکہ پینمبر (ص) ہم نبی بودیم

ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۹۲
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوہ او فی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہے موجود است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مبضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ الناس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ
یعنی چہ نہ مبضر نباشد علیکہ نزد خدا سے عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوہ او فی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہے موجود است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مبضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ الناس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ
یعنی چہ نہ مبضر نباشد علیکہ نزد خدا سے عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان مانع نیامدہ چہ تا نبی شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوہ او فی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش
کہ در سنگ و سہے موجود است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مبضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ الناس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ
یعنی چہ نہ مبضر نباشد علیکہ نزد خدا سے عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

۱- علامت است که در قرآن مجید
 ۲- علامت است که در قرآن مجید
 ۳- علامت است که در قرآن مجید
 ۴- علامت است که در قرآن مجید
 ۵- علامت است که در قرآن مجید
 ۶- علامت است که در قرآن مجید
 ۷- علامت است که در قرآن مجید
 ۸- علامت است که در قرآن مجید
 ۹- علامت است که در قرآن مجید
 ۱۰- علامت است که در قرآن مجید

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را بسمانه عزت و اودان
 بغایت مستحب است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تعالی و تدبیر و اقتادتی نافع
 آید که خالصاً لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و ما فیها علمای نیک
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سواد و شراب و موم و تصویر
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند
 اللَّهُمَّ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ وَ اسْتَعُوذُ بِكُمْ الشَّيْطَانُ فَأَسْأَلُكُمْ
 ذَكَرَ اللَّهُ أَوْلِيَاءَ حِزْبِ الشَّيْطَانِ الْآنَ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ عَزِيزِ
 شیطان کجین را و بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته آن عزیز تر
 آنرا پس سید بعین گفت که علماء سواد این وقت درین کار با من خود مدعویم گردند و مرا
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دستانه که در امور شرعیه واقع شده
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شوخی علماء سواد است و سواد
 شیات ایشان آرسے علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بترسند
 آزاد از علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند علیکم الصلوآت و التسلیحات و بهترین خلایق
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشان را بخون شهادتے فی سبیل الله وزن خواهند کرد
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عباداً و در شان ایشان متحقق است ایشانند که
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحت دنیا و شایعیت آن مشاهد شده آنرا بنظر بقا
 دیدند و این را بدایغ زوال تمسیر یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود
 عظمت آخرت ثمره شهود عظمت جلال لایزال است و ذلیل داشتن دنیا و ما فیها از لوازم
 هر صورت اولیای حق است و در قرآن

۱- علامت است که در قرآن مجید
 ۲- علامت است که در قرآن مجید
 ۳- علامت است که در قرآن مجید
 ۴- علامت است که در قرآن مجید
 ۵- علامت است که در قرآن مجید
 ۶- علامت است که در قرآن مجید
 ۷- علامت است که در قرآن مجید
 ۸- علامت است که در قرآن مجید
 ۹- علامت است که در قرآن مجید
 ۱۰- علامت است که در قرآن مجید

عنه که در تالیف بحیث از او از باب جاودانست و قرع بر آذان مغربی

سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكَ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَبِيكُ الْعَالِمُ الرَّاسِ مِنْ غَرَضِ انْتِخَابِ
 كُنْدِ بَهِتَرِ مَنِيَادِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَاخِرْتِ پیدایش و چه سعادت که صحبت او کبریت است و اگر پیدایش شود
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند تا آنکه لا یدرک کلمه لا یترک کلمه نسیه انهم چه نویسم
 همچنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجوب علما است شسران عالم نیز ایشان مربوط است بهترین
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلایق است و اضلال ابایشان مربوط است
 اندر غریزی ابلیس لعین را وید که فارغ و بیگارش است بر آنرا پرسید گفت علما این وقت کار میکنند
 و در اغوا و اضلال کافی اندیشه عالم که امرانی درن پروردی کنند او خوشتر گم است که راهبری کند
 غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اند امر خوانند نمود چون کار از دست برود
 علاجی نمی پذیرد و هر چند شرمی آید کسی امثال این سخنان با رباب فطانت صحیح اظهار سازد
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته متصدع می گردد

کتاب پنجاه و چهارم

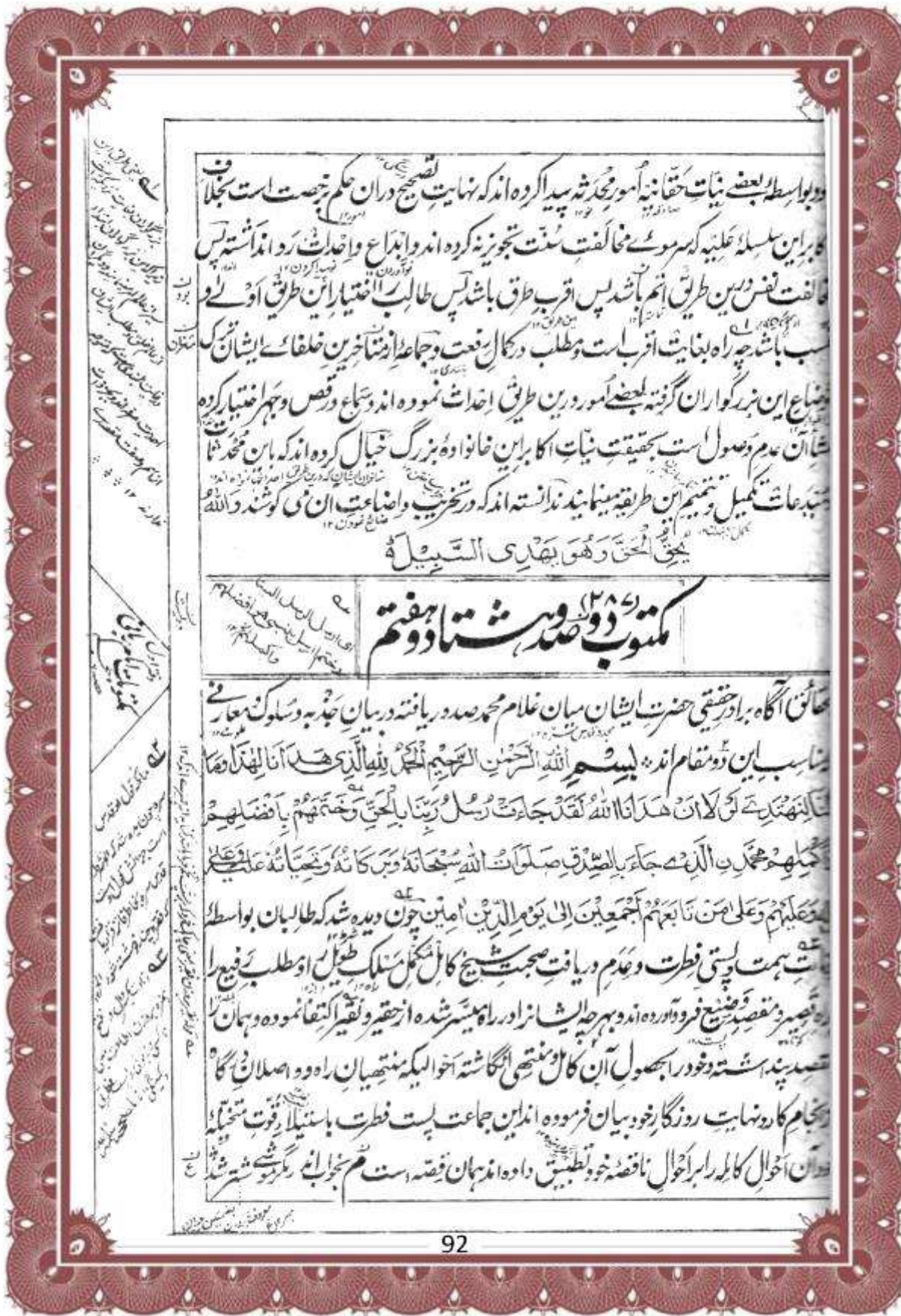
تیر بیست و نقابت پناهی شیخ فریددور یافته در بیان آنکه جناب ارحمت بنوع لازم است
 ضرر صحبت به تبع فوق ضرر صحبت کافر است و بهترین فرق مبدعه شیعه شنیعه اند و مینا سبب
 ذَلِكَ عَظَّمَ اللهُ تَعَالَى اَجْرَكُمْ وَرَفَعَ قَدْرَكُمْ وَتَبَرَّكُمْ وَشَرَحَ صَدْرَكُمْ وَتَبَسَّطَ سِنِينَ
 الْبَشَرِ الْمَطْمَئِنِّ زَيْغِ الْبَصَرِ عَلَيْكَ وَعَلَى اَلِهٍ مِنَ الصَّلَاةِ اَفْضَلُهَا وَمِنْ التَّسْلِيْمَاتِ
 اَكْمَلُهَا مَنْ لَمْ يَشْكُرْ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللهُ كَسَى كَشْكُرَ اَوْ مَيَّانَا وَرُشْكُرَ ضَائِي عَرُوجِ بِلْجَا
 نِيَا وَرُوسِ بَرَا فَيَقْرَأُ شُكْرًا حَسَنًا شَا لَازِمٌ اَسْتِ اَوْ لَاسِبٌ جَمِيعَتِ خَوَاجِرِ مَاشَاوَهُ
 اِي بَطْفِيلِ شَاوَرَانِ جَمِيعَتِ طَلَبِ حَسْبَانِ وَتَعَالَى كَرِيمِ وَحَطْمَايِ وَا فَرُودِمْ وَثَانِيَا چُونِ بَكْمِ

عنه که در تالیف بحیث از او از باب جاودانست و قرع بر آذان مغربی
 سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكَ وَمِنْ فَضْلِ الْعِلْمِ الشُّعْرُ الْكَبِيكُ الْعَالِمُ الرَّاسِ مِنْ غَرَضِ انْتِخَابِ
 كُنْدِ بَهِتَرِ مَنِيَادِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَاخِرْتِ پیدایش و چه سعادت که صحبت او کبریت است و اگر پیدایش شود
 بعد از تامل صحیح بهترین این جنس را اختیار کنند تا آنکه لا یدرک کلمه لا یترک کلمه نسیه انهم چه نویسم
 همچنانکه خلاصی خلایق وابسته بوجوب علما است شسران عالم نیز ایشان مربوط است بهترین
 علما بهترین عالم است و بهترین ایشان بهترین خلایق است و اضلال ابایشان مربوط است
 اندر غریزی ابلیس لعین را وید که فارغ و بیگارش است بر آنرا پرسید گفت علما این وقت کار میکنند
 و در اغوا و اضلال کافی اندیشه عالم که امرانی درن پروردی کنند او خوشتر گم است که راهبری کند
 غرض که درین باب فکر صحیح و تامل صادق مرعی داشته اند امر خوانند نمود چون کار از دست برود
 علاجی نمی پذیرد و هر چند شرمی آید کسی امثال این سخنان با رباب فطانت صحیح اظهار سازد
 آما این معنی را وسیله سعادت خود دانسته متصدع می گردد



در صورت بقا با شدت شکرش از تحقق بقاء باسد و نوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از
 رسیدن این مقام این معنی متوجه می شود علی الخصوص در طریقه علییه نقشبندیه قدس الله تعالی امرهم
 و الحق ما حَقَّقْتُ الصَّوَابَ مَا لَهْمَتْ وَاللَّهِ تَعَالَى أَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَاللَّيْهِ تَعَالَى الْمُرْجِعُ وَالْمَدَابِ
 مُحَمَّدٌ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَزْوَاجًا وَأَخْرَأَ وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى رَسُولِهِ دَائِمًا وَسِرًّا

سوره طه
 ماله نقشبندیان
 عالی کلمات
 زنده ها
 رفیقان
 کلام



و در بواسطه بعضی نیات حقیقتیه امور مجدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح دوران علم تخصصت است بجملاً
 بر این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس
 گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقباب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و
 سب باشد چاره بغایت اقباب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که
 صنایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیص و بهر اختیار کرده
 نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام
 مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و احضار ان می گویند و الله
 یخفی الخفی و هو البهدی السبیل

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقباب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چاره بغایت اقباب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که صنایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیص و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و احضار ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهدی السبیل

کتاب و وصیته ما و هفتم

مخالفان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جدیه و سلوک معارف
 بنابر این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا لَمْ يَخْلُقْ إِلَّا الْهَادِيَ
 لَنَا الْهَادِيَ لِي لَأَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَرَحْمَةً لَهُمْ يَا أَفْضَلَهُمْ
 كَلِمَاتٍ مُحَمَّدٍ الْإِسْلَامِ جَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَبِئْسَ كَانَتْ وَصِيَّتُهُ عَلَيْهِ
 عَلَيْهِمْ وَعَلَى مَنْ تَابَعَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ چون دیده شد که طالبان بواسطه
 تهمت پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال ممکن ننگ طویل او مطلب رفیع را
 در تصویر و تقصیر فرو آورده اند و بهر چه ایشان را در راه همیشه شده از حقیر و تقیر انفا نموده و همان
 تصدیق داشته و خود را بجهول آن کمال منتهی انگاشته آخوا یکدیگر منتصیان راه و وصلان گاه
 و انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستینا قوت متخیله
 در آن احوال کال را بر احوال نافضه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند و مگر شسته شده

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقباب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چاره بغایت اقباب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که صنایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیص و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و احضار ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهدی السبیل

سبح است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الی انکار مدد و آن تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بجز طایفه فریادت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب
 سستی و حقیقت تعامیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کما طیل و کما کفره لعلی موان + فکس کسک + فیه یحسن تکو فیغه سبجانده و هو سبجانده
 کسبیل و نعم الملکونی و نعم الکیلی این مکتوب شمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک اردو خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طایران را در استن آنها کاشیه المنفعت است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که منجذب شوند
 در عمل جز که از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفسان مقام قلب نمیتواند گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 به نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت با نور و درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی مقام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن به تخلص روح از نفس
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

سبح است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الی انکار مدد و آن تقلبات خود را مجذوب
 ساکب میدانند بجز طایفه فریادت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب
 سستی و حقیقت تعامیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل
 کما طیل و کما کفره لعلی موان + فکس کسک + فیه یحسن تکو فیغه سبجانده و هو سبجانده
 کسبیل و نعم الملکونی و نعم الکیلی این مکتوب شمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول
 بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک اردو خاتمه بیان
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طایران را در استن آنها کاشیه المنفعت است مقصد اول
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که منجذب شوند
 در عمل جز که از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفسان مقام قلب نمیتواند گذشت و بقلب قلب
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل
 به نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت با نور و درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی مقام قلب
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن به تخلص روح از نفس
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

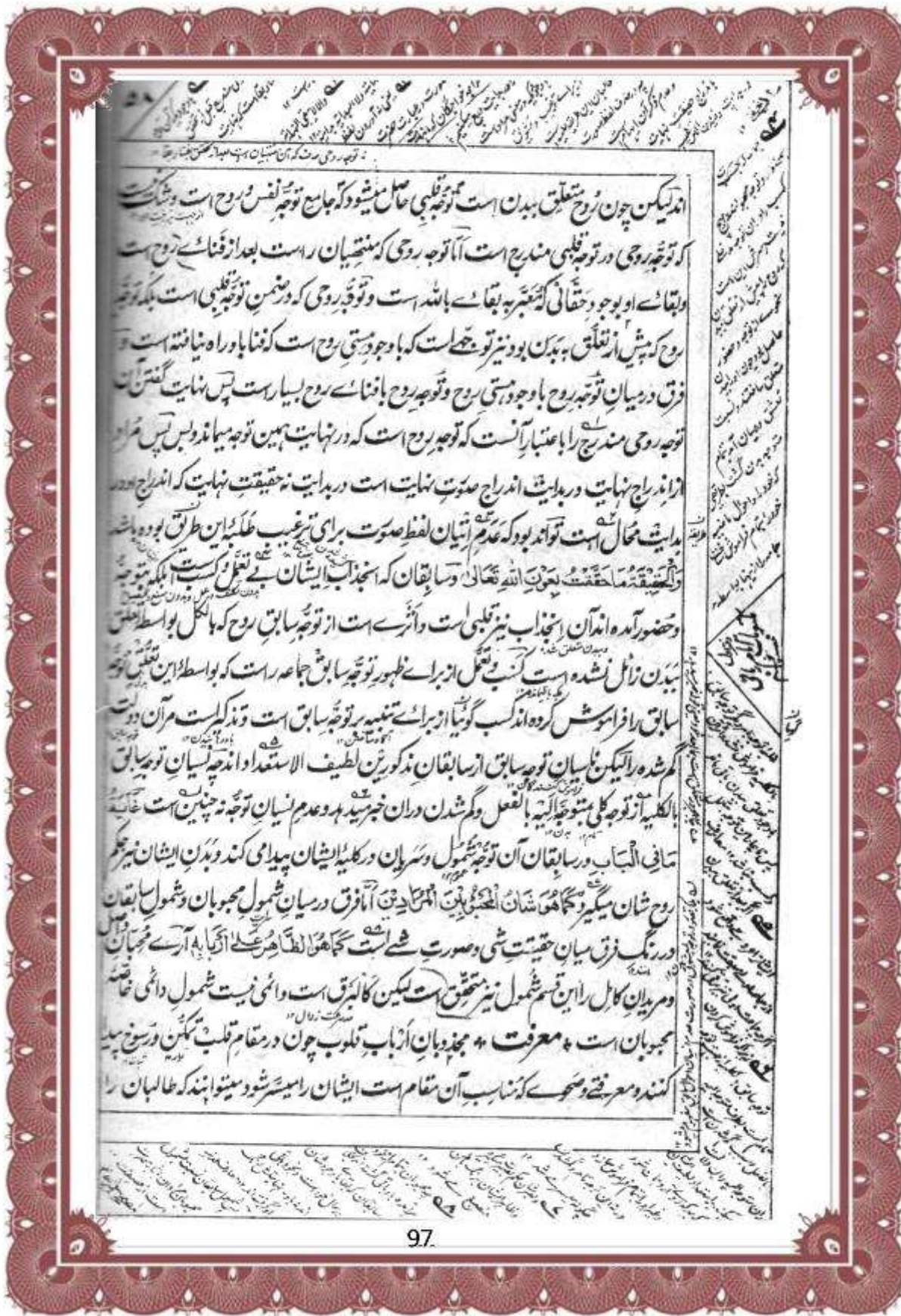
بر آنکه سنی فرق و جمیع مائت کتور بر سید و شصت و پنجم از سائر مشرکین نفس نمود و ملذذ انعام حاصل نمایند

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیر عن الله بالعلم و دار و صورت بندوست هر گدای
 مرد میدان که شود به پشته آخر سلیمان که شود به قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب
 المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است
 ان الله خالق ادمه علی صفة تبه و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه نمیکند مگر تا بمقام فوق
 بی مقام فوق و فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل
 نهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب یابد
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون
 و بیچگونه است چون راه به چون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصال
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 حق متعالی از محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید به هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبان که کسل از قلب بجلیت مستوجه بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنصر

سید و شصت و پنجم از سائر مشرکین نفس نمود و ملذذ انعام حاصل نمایند
 قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است
 ان الله خالق ادمه علی صفة تبه و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه نمیکند مگر تا بمقام فوق
 بی مقام فوق و فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بکلمه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل
 نهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب یابد
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه
 شهود و شعارفت همچنانکه مقصد ایشان همچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز همچون
 و بیچگونه است چون راه به چون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصال
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت
 حق متعالی از محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید به هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین
 مجذوبان که کسل از قلب بجلیت مستوجه بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنصر

بقوه مدونی کسری باید خواند

مستنصر بزرگی



اندکی پس چون روح متعلق بدن است موجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است آن توجه روحی که منتحبیان را است بعد از فناست روح است
 و بقائش او بوجو و حقیقی که تعبیر به بقائش باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است و
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فناست روح بسیار است پس نهایت گفتن آن
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس پس مراد
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد
 و الحقیقة ما حقیقت یعون الله تعالی و سابقان که اسجد آب ایشان بنه تغل کسبت ملک متوجه
 و حضور آمده اند آن اسجد نیز قلبی است و اثرش است از توجه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق
 سابق زائل نشده است نسبت تعلق از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجه سابق است و مذکور است مرآن دوست
 گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندچه نسیان توجه سابق
 بالکلیه از توجه کلی بتوجه کلبه بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر مد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب
 مافی الباب و سابقان آن توجه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدای کند و بدن ایشان نیز عجز
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبین انهم لا یفرقون اما فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شمس است کما هو الظاهر علی انکاب آیه آرسه محبوبان
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذیق است و انمی نیست شمول دائمی حقیقت
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را

تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان بکمال
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیامد افاده ایشان هر قدر که باشد بیش از افاده آریاب سلوک است هر چند به نهایت
 سلوک رسند و جذب مستحقان پیدا کنند آنگاه مقام تملکشان را بطریق غیر عن الله بالذکر فرو نیاوردند با
 چه مستحق غیر جمیع عالم تملک افاده ندارد چه او را به عالم نسبتی و توجه نمانده تا افاده تواند نمود و شیخ معتاد
 که در برنج می گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود
 تهور افاده می نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه و تعالی با توجه خلق جمع شده است که روح کدام حجاب و دیگر نیست
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند
 و شیخ برنج را جامع بین آتش و آب و آتش و آب میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است
 و این مقام شمی که بنام آن بر صحر است نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح
 مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس آنچه را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحر است که در سبب مقام عترت است و هذلول
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شدن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و دره
 است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجذوب شدن بیش از گیت افاده
 مستحق مرجع است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجذوب است زیرا که مستحق مرجع را هر چند
 بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذوب است منصف بزرگ اصل است
 برزخیت یاد و این مجذوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

این مقام شمی که بنام آن بر صحر است نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس آنچه را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحر است که در سبب مقام عترت است و هذلول شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شدن نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و دره است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجذوب شدن بیش از گیت افاده مستحق مرجع است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجذوب است زیرا که مستحق مرجع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذوب است منصف بزرگ اصل است برزخیت یاد و این مجذوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

برقائے کمال بان بقا باقی است پس ناچار طالبان بواسطہ سنا سبت تحقیقی از مجذوب بیشتر فائدہ گیرند
 منتہی مرجع کثیر لیکن افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لا جرم در کیفیت افادہ منتہی
 راجع باشد و ایضا منتہی رافی الحقیقت ہمت و توجہ نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجہ است بہمت
 کمال طالب ہمیشہ سے بروہ چہ سچو کمال سادہ و ایضا نہایت توجہیکہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود
 ہمان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان سیاہ ایشان آید بطریق انداز و توجہ
 قلبی حاصل گشتہ بخلاف توجہیکہ در صحبت منتہیان پیدا میشود توجہ جاوید است کہ پیشتر اصلا موجود نہ
 و موقوف بود بر بقائے روح بلکہ بر بقائے او بوجہ و حثانی پس لابد توجہ اول سہل الحصول باشد و توجہ
 ثانی تعسیر الوجود و ہر چہ سہل است بیشتر است ہر چہ تعسیر است کمتر ازینچاہست کہ گفتہ اند کہ در تحصیل ہمت
 چند شیخ مقتدا واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و توجہ
 محتاج گشتہ لہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگیند شیخ تربیت و در جہت سئلوک اورا کے قطع منازل سئلوک
 شیخ مقتدا در کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشانید کہ این ہم مجذوب نکلن را با فادہ عام
 نیست بدہر دور مقام تکمیل شیخی نشانید چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند تمامہ باشد
 و قابلیت کمال تکمیل برود چہ تمام داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اکتفا سکتل کہ آن استعداد حاصل شود
 و ان قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم
 گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد سیکوی آرد و اگر در آن زمین تخم رومی گندم یا تخم نخود اندازند
 چہ حاصلے بار کہ شذوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصاحت و رخصت او میدہد یعنی افادہ
 دروسے باید کہ افادہ اورا مقتید سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا سبت طالب بطریق افادہ او
 و عدم اصاحت استعداد ان و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و مقتدا چہ ہواے
 نفسانی ازوسے نائل شدہ است بواسطہ عدم تزکیہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب ازوسے نہایت
 افادہ اورا ستیدہ در استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را ظاہر سازد و

طریق تکمیل
 سہل الوجود
 تعسیر الوجود
 مقتدا
 طالب
 سئلوک
 زراعت
 تخم
 گندم
 رومی
 نخود
 سنا سبت
 طغیان
 تزکیہ
 معلوم
 ظاہر

مسئلہ ہنوز تکمیل نفس ہنوز قابلیت ترقی است و مقتدا چہ ہواے نفسانی ازوسے نائل شدہ است بواسطہ عدم تزکیہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب ازوسے نہایت افادہ اورا ستیدہ در استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را ظاہر سازد و

طیبت مناسب افتاده و طاعت از اولیا و الله که بر قدم و س از صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
 و بارگه انماست که از باب ایشان اندر وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اندو کا تفکر
 در مر آن محل را و از باب سزا بنیا صلوات الله تعالی و تسبیح آنکه علی نبینا و علیکم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیات انصاف ذاتست عز سلسله آنکه بصفت موجوده زانده و طاعت
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مر آن سرور را علیه الصلوة و السلام و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست
 مزین صفات را گوشتا قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا
 و علیکم و علیکم طلال این قابلیت جامع اندو کا تفصیل اند مر آن جامع محل او طاعت که بر قدم آن سرور
 علیه و علیکم الصلوة و الخیرة و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را چه است که صفات
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگر از آنکه
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین هم که در باب حضرت علی الصلی و الخیرة و قابلیت انصاف
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی
 و هر یک در السبیل پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلی و السلام و الخیرة و ربنا از باب
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علیه الصلوة و السلام از ذات است بنیة سطحه زانده و چه
 تفریق است در اعتبار زیادتی در ایشان از منتهی عات عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زانده موجودان در میان افتاد و محلی صفاتی نام
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زانده آرو چه صفات موجود
 اند قابلیت اینها آنچه چون قابلیات در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

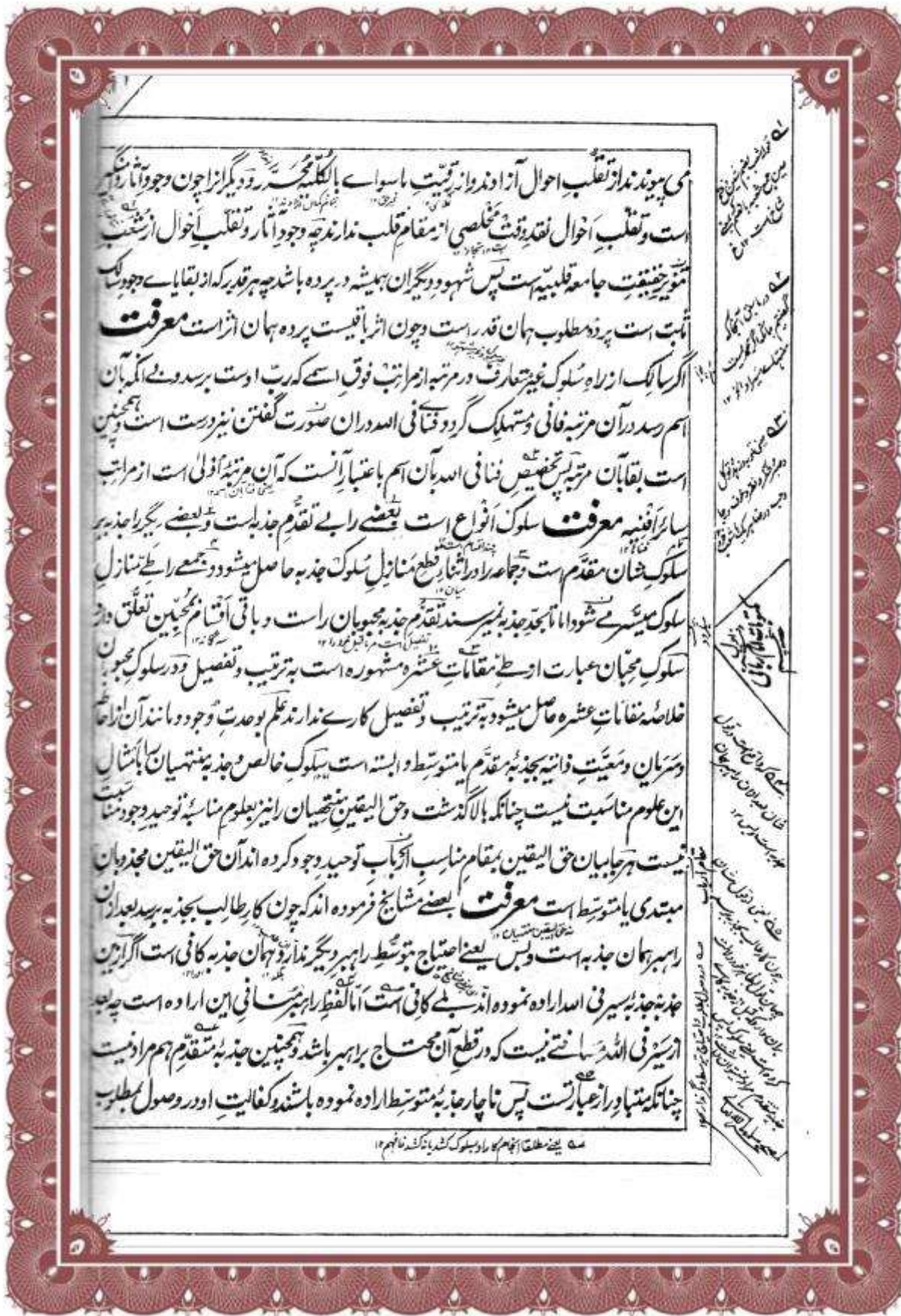
طاعت
 حق تعالی
 بر قدم
 بر بارگه
 بر سزا بنیا
 بر واسطه
 بر قابلیت
 بر جامع
 بر تفکر
 بر مر آن
 بر محل
 بر طاعت
 بر برکات
 بر نبینا
 بر علیکم
 بر طلال
 بر این
 بر قابلیت
 بر جامع
 بر اندو
 بر کا
 بر تفصیل
 بر اند
 بر مر آن
 بر جامع
 بر محل
 بر او
 بر طاعت
 بر که
 بر بر قدم
 بر آن
 بر سرور
 بر علیه
 بر الصلوة
 بر و
 بر الخیرة
 بر و
 بر واسطه
 بر وصول
 بر فیض
 بر اول
 بر نیز
 بر ایشان
 بر را
 بر چه
 بر است
 بر که
 بر صفات
 بر محمیان
 بر را
 بر وسایل
 بر وصول
 بر فیض
 بر اول
 بر بعد
 بر از
 بر واسطه
 بر وصول
 بر فیض
 بر ثانی
 بر بخلاف
 بر دیگر
 بر از
 بر آنکه
 بر بعضی
 بر از
 بر مشایخ
 بر قدس
 بر سره
 بر تعالی
 بر امین
 بر هم
 بر که
 بر در
 بر باب
 بر حضرت
 بر علی
 بر الصلی
 بر و
 بر الخیرة
 بر و
 بر ربنا
 بر از
 بر باب
 بر هم
 بر در
 بر مقام
 بر شیون
 بر و
 بر هم
 بر در
 بر مقام
 بر صفات
 بر و
 بر واسطه
 بر وصول
 بر هر
 بر دو
 بر فیض
 بر است
 بر و
 بر نیز
 بر معلوم
 بر گشت
 بر که
 بر وصول
 بر فیض
 بر مراتب
 بر کالات
 بر ولایت
 بر آن
 بر حضرت
 بر علیه
 بر الصلوة
 بر و
 بر السلام
 بر از
 بر ذات
 بر است
 بر بنیة
 بر سطحه
 بر زانده
 بر و
 بر چه
 بر تفریق
 بر است
 بر در
 بر اعتبار
 بر زیادتی
 بر در
 بر ایشان
 بر از
 بر منتهی
 بر عات
 بر عقل
 بر است
 بر لهذا
 بر محلی
 بر ذاتی
 بر مخصوص
 بر او
 بر گشت
 بر و
 بر کمال
 بر تابعان
 بر او
 بر چون
 بر از
 بر راه
 بر او
 بر فیض
 بر بگیرند
 بر ایشان
 بر را
 بر نیز
 بر از
 بر این
 بر مقام
 بر شرفی
 بر بدست
 بر آمد
 بر و
 بر دیگران
 بر را
 بر چون
 بر واسطه
 بر صفاتی
 بر در
 بر میان
 بر است
 بر و
 بر صفات
 بر موجوده
 بر زانده
 بر موجودان
 بر در
 بر میان
 بر افتاد
 بر و
 بر محلی
 بر صفاتی
 بر نام
 بر ایشان
 بر گشت
 بر باید
 بر و
 بر است
 بر که
 بر قابلیت
 بر انصاف
 بر هر
 بر چند
 بر اعتبار
 بر است
 بر وجود
 بر زانده
 بر آرو
 بر چه
 بر صفات
 بر موجود
 بر اند
 بر قابلیت
 بر اینها
 بر آنچه
 بر چون
 بر قابلیات
 بر در
 بر رنگ
 بر برانند
 بر در
 بر میان
 بر ذات
 بر و
 بر صفات
 بر بلکه
 بر میان
 بر شیون
 بر صفات

یعنی چون قبولی اسد با صدمه

پس ناچار این فانی را فانی فی اسد بناید گفت و باقی را باقی با صدمه بیکه مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا متقیه بصفتی یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس ناچار فناء محمیان آید
بقائے ایشان اکمل و ایضا مخرج مجدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فناء سالک شانه مستلزم فناء مطلق او باشد
بسیکای هیچ بقائے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیگردد
بحد فانی و صفت که تمام از خود نمیرد و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود سالک اثر همان صفت
و عمل آن پس ظهور اسلماحی وجود ظل باطل نباشد و بقا با نماند فناء است پس مجدی از جوع بصفا
بشیرت این باشد و از خوف رزق محفوظ چه او بجای از خود برآمده است و با و صحت باقی گشته درین محل
نمیگردد و منوع باشد بحد ذات و صورت فناء که صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقائے اثر وجود سالک ممکن
است از اینجا تواند بود و احتما فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی است که در جوار از مجموع و اصل عدم
جوانان واقع است حق است که اگر محمیت محفوظ است از خود و اولی در خط است و همچنین است
تجدد فیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فناء او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قابل گشته اند
بعضی دیگر زوال اثر را جائز ندانند که اندر حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمیت عین و اثر در
تجدد میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل است باقی است پس زوال ظل آن
بسیا ممکن نباشد اینجا و قیقه ایست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شعور است مجدی
یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زنده است و جاعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
و حال اثر ممکن گشته اند و آن را الحاد و زنده دانسته اند و الحق ما حقیقت با عکله است
بسیاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
شعور بزوال اثر مستلزم الحاد و زنده است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی
معمول ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص مجدی مشرب است پس محمیان تمام از قلب می آیند و بقلب

عقل فانی را فانی فی اسد بناید گفت و باقی را باقی با صدمه بیکه مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا متقیه بصفتی یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس ناچار فناء محمیان آید بقائے ایشان اکمل و ایضا مخرج مجدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فناء سالک شانه مستلزم فناء مطلق او باشد

بسیکای هیچ بقائے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیگردد بحد فانی و صفت که تمام از خود نمیرد و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود سالک اثر همان صفت و عمل آن پس ظهور اسلماحی وجود ظل باطل نباشد و بقا با نماند فناء است پس مجدی از جوع بصفا بشیرت این باشد و از خوف رزق محفوظ چه او بجای از خود برآمده است و با و صحت باقی گشته درین محل نمیگردد و منوع باشد بحد ذات و صورت فناء که صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقائے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و احتما فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی است که در جوار از مجموع و اصل عدم جوانان واقع است حق است که اگر محمیت محفوظ است از خود و اولی در خط است و همچنین است تجدد فیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فناء او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قابل گشته اند بعضی دیگر زوال اثر را جائز ندانند که اندر حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمیت عین و اثر در تجدد میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل است باقی است پس زوال ظل آن بسیا ممکن نباشد اینجا و قیقه ایست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شعور است مجدی یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زنده است و جاعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند و حال اثر ممکن گشته اند و آن را الحاد و زنده دانسته اند و الحق ما حقیقت با عکله است سیاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ شعور بزوال اثر مستلزم الحاد و زنده است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی معمول ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص مجدی مشرب است پس محمیان تمام از قلب می آیند و بقلب



می پیوندند از قلب احوال آزاوند و از تربیت ماسواست بالکلیه ^{و در دیگر از چون وجود آثار} است و قلب احوال تقدیرت ^{مخلصی از مقام قلب ندارد چه وجود آثار و قلب احوال از مشیت} متوخر حقیقت جامعه قلبیه است پس شهو و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایای وجود کس
 ثابت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیمت پرده همان اثر است معرفت
 اگر ساکن از راه سلوک غیر تعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه بان
 اهم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیک گردد و فانی المدد در آن صورت گفتن نیز درست است و چنین
 است بقایان مرتبه پر تحسین فانی البدان هم باعتبار آنست که آن مرتبه اولی است از مراتب
 سایر افضلیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی را بجز جذب بر
 سلوک شان مقدم است و جماعه را در ایشان قطع منازل سلوک جذب حاصل میشود و جمیع راهی تنازل
 سلوک میسر می شود اما تا بعد جذب بر سر مقدم جذب مجویان راست و باقی اقسام مجویان تعلق در
 سلوک مجویان عبارت از طین مقامات عشره مشهوره است بر ترتیب و تفصیل و در سلوک مجویان
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود بر ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوجدت وجود و مانند آن از احوال
 و مرتبان و سعیت و انیه بجز به مقدم یا متوسطه و البته است سلوک خالص جذبیه نه تیسران با مثال
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین نه تیسران را نیز بعلوم مناسبت توحید وجود نیست
 نیست هر چه بیان حق الیقین بتمام مناسب آجاب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی مشایخ فرموده اند که چون کار طالب بجز به برسد بعد از آن
 راه بر همان جذب است و بس یعنی احتیاج متوسط را بهر دیگر ندارد و همان جذب کافی است اگر این
 جذب جذب سیر فی السراوده نموده اند بلی کافی است اما لفظ راه برست فی این اراده است چه بعد
 از سیر فی اللد سانه نیست که در قطع آن محتاج بر راه بر باشد و همچنین جذب به متقدم هم را نیست
 چنانکه مبتدا و راه بر است پس تا چار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بطلوب

سه یعنی مطلقاً آنچه که کار سلوک کشاید که تا تمام ۱۱

لله قلبی غیر من غیر
میران من غیر من غیر
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

شکست من
شکست من
شکست من

چه کار دارد به معرفت کمال تابان آن سرور اعلیٰ العزله و السلامه و الخیرة اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه السلام و کلامه و الخیرة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه السلام و کلامه نصیبت و سایر انبیاء را علینیت او و کلامه و صلوات و الخیرات و کلامه
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا و اهل
 بیت او علیه السلام و الصلوات و الخیرات و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که کمال تابان این
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلاً شخصی بجهت جمال آفتاب در خارج عروج
 طے کرده با آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از مابقی رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود
 ذات آفتاب در عروج آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مابقی در میان نیست
 شک نیست که شخص اقل نزدیکتر است با آفتاب و حالتی است بکمال و دقیقه او پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ قلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابعد افضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا است اولیا کفیلی انده و کفیلی
 آخر الکلامه **بِسْمِ اللَّهِ مُحَمَّدًا صَلَاتُهُ عَلَى ذَٰلِكَ وَ عَلَىٰ جَمِيعِ نَعَمَائِهِ وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَىٰ**
أَفْضَلِ الْأَنْبِيَاءِ وَ عَلَىٰ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْمَلَائِكَةِ الْمَقَرَّبِينَ وَ عَلَىٰ الْمُرْسَلِينَ

بسم الله محمد بن عبد الله
 صلوات الله عليه و آله
 و آله الصالحين

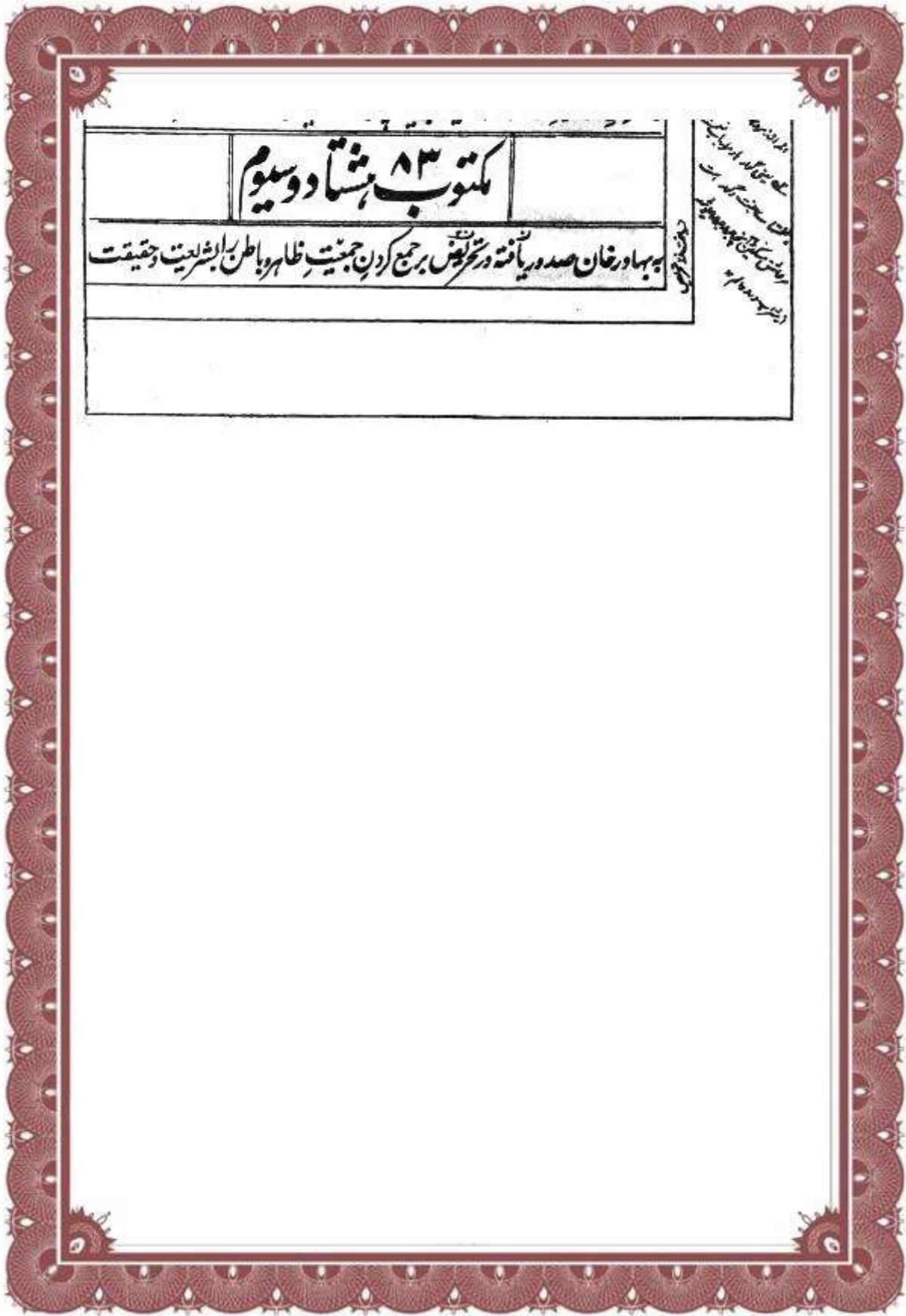
بسم الله محمد بن عبد الله
 صلوات الله عليه و آله
 و آله الصالحين

بسم الله محمد بن عبد الله
 صلوات الله عليه و آله
 و آله الصالحين

بسم الله محمد بن عبد الله
 صلوات الله عليه و آله
 و آله الصالحين

وَالصَّلَاةُ
مَكْتُوبٌ وَوَضَعْتُهَا وَبَشَرْتُهَا
 وَالصَّلَاةُ

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و غیره
 و شبها غیره و این است **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ الَّذِي شَرَفَنَا بِمَا نَعْبُدُهُ**
أَنْتُمْ سَائِلِينَ وَ حَسْبُ نَاعِي الْأَكْبَابِ الْمُبْتَدَعَاتِ فِي الدِّينِ وَ الصَّلَاةُ عَلَىٰ مَنْ تَمَّتْ
بَنِيَانِ الصَّلَاةِ وَ تَرَفَعُ أَعْلَامُ الْهِدَايَةِ وَ تَكُنُ إِلَيْهِ الْأَبْرَارُ وَ مَجْهَدُ الْأَخْيَارِ بَابُ دَارِ



مکتوب هشتاد و سوم

به بهار و رخاں صد و ریاضه در شرح بعضی بر جمع کردن جمعیت ظاهر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

در شهر کربلا / در روز شنبه / در ماه ربیع الثانی / در سنه ۱۲۸۴ / در شهر کربلا

والمعروف

از برآسے خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه
اہل اسلام نسخ جو ہو کہ شوکت مینوید اسلام است به علامت حصول دولت اسلام
بقض است باہل کفر و عناد است باایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را
بخس فرمودہ و در جائے پرش فرمودہ پس در نظر اہل اسلام میباید کہ اہل کفر بخشنند
و چون چنین میندود و مانند لاجرم از صحبت ایشان پزیر نمایند و در مجالست ایشان مشغول
چیز از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیما کل بدن از کمال اعزاز این دشمنان است
نہی کہ کنند از ایشان طلب و دعاء کہ بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی مر
کام مجید خود میفرماید **وَمَا آتَاكُمْ مِنَ الذِّكْرِ فَرِحُوا بِهِ** از اہل کفر و ایمان دشمنان اہل مجال
است اجابت را و آنچه احتمال انقدر فساد از دشمنی آید کہ اعزاز این سگان می افزاید ایشان
اگر عاقلان و اہل ایمان خود را وسیلہ خواهند آورد و خیال باید کرد کہ کتاب کجا میکشد و از مسلمانی بوس
نیاید عزیزے فرمودہ است تا یکی از شما دیوانہ شود مسلمانی زسد و یوانگی عبارت او گرد شدنت
از نفع و ضرر خود بواسطہ اعلائے کلمہ اسلام با مسلمانی ہر چه شود گوشت و گوشت و گوشت و گوشت
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیہ الصلوٰۃ و السلام
وَالْحَقِّيۃُ وَاوَّلِيۃُ مَعَ رِضَاكَ مَعَالِيۡتُ حَضِيۡتُ بِاللّٰهِ مُجَازَاۃً ذَكَرًا وَاَبَاۡاَسْلَمًا وَدِيۡنًا
وَتَحَمُّلًا عَلٰیكَ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ تَدِيۡبًا وَاَوَّلِيۃً مَعَ رِضَاكَ مَعَ رِضَاكَ مَعَ رِضَاكَ بجز مژستید
اَنْزَلَ سَلٰتِيۡ عَلٰیكَ وَ عَلٰی الْاٰيْمِيۡنِ الصَّلٰوةَ اَنْزَلَ كَمَا وَنِ الشَّلٰتِ اَسَاۡسًا كَمَا وَنِ الشَّلٰتِ
اَوْ كَلَانِ اِنْخِلَ اَجْمَالُهُ اَلْوَقْتِ اَنْزَلَ قَضْرُوۡى وَاَلَا بَدِي وَاَسْتَبْرَقِ اَجْمَالِ نُوۡشَةُ فَرَسَا وَاَعْرَازِنِ
اَكْرُوۡفِيۡقِ فَرِيۡقِ لَشَّتِ مَفْصَلِ تِلْزِزِ نُوۡشَةُ اَسْرَآلِ خَوَاۡرِجَتِ جَمِيۡنَا كَلِمَةَ اِسْلَامٍ مَّذَكُرَ اَسْتَبْرَقِ
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشود ترک دنیا بدو نوع است نوعیست کہ از باحالتان

عنه فرموده و در جائے پرش فرموده پس در نظر اہل اسلام میباید کہ اہل کفر بخشنند و چون چنین میندود و مانند لاجرم از صحبت ایشان پزیر نمایند و در مجالست ایشان مشغول چیز از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیما کل بدن از کمال اعزاز این دشمنان است نہی کہ کنند از ایشان طلب و دعاء کہ بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی مر کام مجید خود میفرماید وَمَا آتَاكُمْ مِنَ الذِّكْرِ فَرِحُوا بِهِ از اہل کفر و ایمان دشمنان اہل مجال است اجابت را و آنچه احتمال انقدر فساد از دشمنی آید کہ اعزاز این سگان می افزاید ایشان اگر عاقلان و اہل ایمان خود را وسیلہ خواهند آورد و خیال باید کرد کہ کتاب کجا میکشد و از مسلمانی بوس نیاید عزیزے فرمودہ است تا یکی از شما دیوانہ شود مسلمانی زسد و یوانگی عبارت او گرد شدنت از نفع و ضرر خود بواسطہ اعلائے کلمہ اسلام با مسلمانی ہر چه شود گوشت و گوشت و گوشت و گوشت مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیہ الصلوٰۃ و السلام وَالْحَقِّيۃُ وَاَوَّلِيۃُ مَعَ رِضَاكَ مَعَالِيۡتُ حَضِيۡتُ بِاللّٰهِ مُجَازَاۃً ذَكَرًا وَاَبَاۡاَسْلَمًا وَدِيۡنًا وَتَحَمُّلًا عَلٰیكَ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ تَدِيۡبًا وَاَوَّلِيۃً مَعَ رِضَاكَ مَعَ رِضَاكَ مَعَ رِضَاكَ بجز مژستید اَنْزَلَ سَلٰتِيۡ عَلٰیكَ وَ عَلٰی الْاٰيْمِيۡنِ الصَّلٰوةَ اَنْزَلَ كَمَا وَنِ الشَّلٰتِ اَسَاۡسًا كَمَا وَنِ الشَّلٰتِ اَوْ كَلَانِ اِنْخِلَ اَجْمَالُهُ اَلْوَقْتِ اَنْزَلَ قَضْرُوۡى وَاَلَا بَدِي وَاَسْتَبْرَقِ اَجْمَالِ نُوۡشَةُ فَرَسَا وَاَعْرَازِنِ اَكْرُوۡفِيۡقِ فَرِيۡقِ لَشَّتِ مَفْصَلِ تِلْزِزِ نُوۡشَةُ اَسْرَآلِ خَوَاۡرِجَتِ جَمِيۡنَا كَلِمَةَ اِسْلَامٍ مَّذَكُرَ اَسْتَبْرَقِ نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشود ترک دنیا بدو نوع است نوعیست کہ از باحالتان

تعارف
مجلس علم
کتابخانه

والمعرفت

کتاب فیض الحیاتی
تالیف مولانا محمد تقی
مکتبہ اسلامیہ
لاہور

امقروض بعلم حضرت حق سبحانه و تعالیٰ یسائنث و مکمل و اسخنان را غیر از ایمان بمتشابهات نصیب
یافت و تاویلای که که علماء صوفیہ بیان کرده اند اخبار الاثر نشان آن متشابهات نیا است و از
آنست که قابل استیسا باشد آن تاویلات را تصویب کرد و چنانچه عقین القضاة و تاویل بعضی از متشابهات
گفته مثلاً از الف لام میم الخ خواسته که یعنی در و است که لازم عشق و محبت است و امثال آن
آخر کار چون حضرت حق سبحانه و تعالیٰ بمحض فضل خود همه از تاویلات متشابهات را برین تقریباً
ساخت و جد و گے از ان در یاشے محیط زمین است و این کلمین کشاده گردانید و است که علماء و اسخنان را
تیز از تاویلات متشابهات نصیب و از سر است که کل الله الذی هدانا لهذا انه کاننا لکاشف
لکل ان هدانا الله لقد جاءت رسولنا بالحق بعبیرت و قلع مسطوره را که طلب نموده بودند
حوال حضور و داشته از ان مقوله بیخ نمونشت چکنه قلم معارف دیگر جاری گشت و معارف و معارف
معهذ و روحانیت و است و السالمة علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و ال ترو متابعه
المصطفیٰ علی و علی الذی علی انخوانه الصلوات التسلیمات الغلا

این تاویلات متشابهات را برین تقریباً ساخت و جد و گے از ان در یاشے محیط زمین است و این کلمین کشاده گردانید و است که علماء و اسخنان را تیز از تاویلات متشابهات نصیب و از سر است که کل الله الذی هدانا لهذا انه کاننا لکاشف لکل ان هدانا الله لقد جاءت رسولنا بالحق بعبیرت و قلع مسطوره را که طلب نموده بودند حوال حضور و داشته از ان مقوله بیخ نمونشت چکنه قلم معارف دیگر جاری گشت و معارف و معارف معهذ و روحانیت و است و السالمة علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و ال ترو متابعه المصطفیٰ علی و علی الذی علی انخوانه الصلوات التسلیمات الغلا

مکتوب دولیت و مقام و مہتمم (۲۴۴)

مکتبہ اسلامیہ
لاہور

بمعاد الحق صدور یافت و در بیان علم یقین و عین یقین و حق یقین این علوم از علوم سابقه
است که در توسط حال تحریر یافته بود و درین معرفت نهایت شہود و شہود نفسی است و معارف کلاخیر
نوشته اند شہود و نفسی را در رنگ شہود و انانی بے حاصل است و در آراء نفس و آفاق شہود و اثبات نموده
بلکہ نفس شہود در او را زده و حصول دانستہ از ما و را این آن علوم و معارف نوشته اند چنانکہ این
سنی از کتب و رسائل ایشان لایح است بہ بلان آشدک الله تعالیٰ کہ عظم یقین و در ذات حق
سبحانہ و تعالیٰ عبارات از شہود آیتے است کہ وال اندر قدرت او تعالیٰ و تقدس و شہود آن آیت
و شہود انانی گریه آتش و محضه رفانی جز و در نفسی متصور نیست و آن جز و نفس کاکے نے شہود

این تاویلات متشابهات را برین تقریباً ساخت و جد و گے از ان در یاشے محیط زمین است و این کلمین کشاده گردانید و است که علماء و اسخنان را تیز از تاویلات متشابهات نصیب و از سر است که کل الله الذی هدانا لهذا انه کاننا لکاشف لکل ان هدانا الله لقد جاءت رسولنا بالحق بعبیرت و قلع مسطوره را که طلب نموده بودند حوال حضور و داشته از ان مقوله بیخ نمونشت چکنه قلم معارف دیگر جاری گشت و معارف و معارف معهذ و روحانیت و است و السالمة علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و ال ترو متابعه المصطفیٰ علی و علی الذی علی انخوانه الصلوات التسلیمات الغلا

مکتبہ اسلامیہ لاہور

أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُضُورِ الْفِعْلِ
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ اجْتِمَاعُ
 الْمَثَرَتَيْنِ عَلَى أَنْوَاعٍ جَدِيدَةٍ
 فَتَحَلَّفَتَيْنِ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفَلَّاحُ
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ فِي وَصْفِ
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا
 بِمِثْلِ كَوْنِهِ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْحَقْدَ
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرَ الْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ
 مَعَادٍ إِذْ لَا مَعْنَى لِتَأْثِيرِ الْوَصْفِ
 بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذْ الْوَصْفُ
 أَنْ يَنْتَفِعَ عَلَيْهِ لِكُنْهِ مَحْتَجِبًا إِلَى
 تَأْثِيرِهِ بِأَنْ يَكُونَ أَصْلُ الْفِعْلِ
 إِذْ وَجُودِ الْوَصْفِ زَائِدًا عَلَى وَجُودِ
 الْأَصْلِ وَلَا يَحْدُورُ فِي الْقَوْلِ
 بِالتَّأْثِيرِ أَنْ يَكُونَ كَمَا ذَكَرْنَا عَلَى
 الْأَشْعَرِيِّ إِذْ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ
 أَيْضًا بِالْجَادِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْجَادِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعری بتاثير قدرت حادثه در
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرتين
 است اجتماع دو صورت را اثر واحد اما از دو جهت
 مختلف و قابل گشته است قاضی ابوبکر الفلانی
 بتاثير قدرت حادثه در وصف فعل بدین پنج
 که شریف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت
 یا معصیه و نخست از نزد این بند و ضعیف تاثير
 قدرت حادثه است در هر یک از نفس فعل و
 فعل چه تاثير قدرت حادثه در وصف بدون
 تاثير و در اصل پنج معنی ندارد زیرا که وصف
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل
 بدین سبب که وجود وصف زائد است بر
 وجود اصل و پنج اشکال نیست در قول
 بتاثير قدرت عبد هر چند این قول بر
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف
 تاثير در قدرت عبد نیز بايجاد حق است
 سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز بايجاد
 اوست تقالی

وَالْقَوْلُ بِتَأْيِيرِ الْقُدْرَةِ هُوَ الْأَوْفَرُ إِلَى
 الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَخْلٍ
 فِي كَاتِرَةِ الْبَابِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذْ لَا اخْتِيَارَ
 عِنْدَهُ حَقِيقَةً وَلَا تَأْيِيرَ لِقُدْرَةِ
 الْكَادِتَةِ أَصْلًا عِنْدَهُ لِأَنَّ الْفِعْلَ
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْبَابِ يَبْتَدِئُ لَا يُسَبِّغُ
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ حِجَازًا وَعِنْدَ
 الْأَشْعَرِيِّ يُسَبِّغُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيرًا لَمْ يَكُنْ حَقِيقَةً
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يُسَبِّغُ إِلَى قَدْرَةِ الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقُدْرَةُ مُؤَيَّرَةً
 وَكَوْنِ الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ الشُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبُ
 حِمْيَرَ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ
 يُمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَعْنِي الْفِعْلُ عَنِ الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً وَإِنْ شَاءَ لَهُ حِجَازًا كَمَا هُوَ
 مَذْهَبُ الْجَبْرِ بِلَا كَرِهٍ وَنَحْوِ الْبَكَارِ
 عَنِ الصُّرُوفِ قَالِ صَلَاحُ الْمُهَيَّبِ
 وَمِنْ الْجَبْرِ بِلَا كَرِهٍ قَالِ بَانَ الْفِعْلُ

وقول بتأثير قدرت ما حدثه بهان است
 که نزدیکتر است بصواب. واما مذهب
 اشعری پس فی الحقیقت داخل دائره
 جبر است چه نزد اشعری عبد را فی الحقیقه
 هیچ اختیار نیست و قدرت ما حدثه بهان
 هیچ تأثیر نیست مگر آنکه نزدیکتر به فعل اختیاری
 بفاعل حقیقه نسبت کرده نمیشود بلکه حیا
 ونزد اشعری بفاعل حقیقه نسبت کرده میشود
 هر چند مراد حقیقه اختیار است حاصل نیست
 زیرا که فعل نزد اهل سنت بقدرت عبده
 مذکور است قدرت فی الجملة مؤثر باشد
 چنانکه مذهب غیر اشعری است از اهل سنت
 یادار صرف چنانکه مذهب ویست و به
 همین فرق ممتاز کرده و مذهب اهل حق
 از مذهب اهل باطل - واما این که فعل
 را از فاعل باعث با حقیقت تعنی کردن
 و باعتبار مجاز اثبات نمودن چنانکه قول
 جبریه است پس کفر است صریح و انکار
 است از بداینه صاحب تصدیق فرموده که
 بعضی از جبریه قائل اند باینکه صدر فعل از

مذهب اهل حق
 از مذهب اهل باطل
 جبریه است
 و این قول
 از مذهب اهل حق
 است

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقه
 او را هیچ استیلاعت حاصل نیست و عبد در
 شجر است که چون متحرک گرداند او را با متحرک
 پس چون محبوس و محض است کاشی و این قول
 کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد و کافر و بدیع
 فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقه ندو
 خیر و شر و هر چه میکنند پس فاعل آن
 همان حق است بجان و این قول نیز کفر است
 اگر گوی هر گاه قدرت عبد را در افعال
 تا تاثیر نیست و در امور احقیقه اختیار پس نزد
 اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه
 وارد گویم هر چه قدرت را در افعال تا تاثیر
 مستحق نیست مگر این قدر است که حق سبح
 آن را از برای حصول افعال مبرا ساخته است
 بدین سبب که می آفریند حق تعالی افعال عباد
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و امتیاز
 خود را در افعال بطریق جبری عادت -
 و نیز قدرت عبد علت عادی گشته است از
 برای حصول افعال پس ثابت شد

من العبد ظاهر و مجاز اما فی الحقیقه
 لا استیلاعة لنا و العبد کالشجر اذا
 حركتها الريح محركت فكذا لك
 العبد محبوس کالشجر و هذا الكفر و
 من اعتقد هذا يصير كافرا و قال
 ايضا في مذهب الجبرية قولهم
 ان ليس للعباد افعال على الحقيقة
 الا في الخير لا في الشر و ما فعل العبد
 قال فاعل هو الله سبحانه و هذا الكفر
 فان قلت اذ لم يكن لقدرة العبد
 تاثير في الافعال و لم يكن اختيارا
 له حقيقة كما منتهى نسبة الافعال الى
 العبد حقيقة عند اشعري قلت ان
 القدرة وان لم يكن لها تاثير في
 الافعال الا انه سبحانه جعلها
 مدارا للوجود الافعال بان يخلق
 الله تعالى الافعال عقيب صرف
 قدرتهم و اختيارهم الى الافعال
 بطريق جبري العادة و كانت القدرة
 لعل عادية لوجود الافعال فيكون

کفر است

فعال علی الحقیقه
 در خیر و شر
 در چه میکنند پس فاعل
 همان حق است
 قول نیز کفر است

کفر است

چه ای بجعل الفعل واجباً ومتعاً ووجوب الفعل امتناعاً عنها في اختيار ارتكابه أو الامتناع عن الجواب بالاختيار المحض لا مشاءاً وإنما هو امتناع عن افعال الغير

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْاِخْتِيَارَ
 وَهُوَ مُحْتَقِقٌ لِلاِخْتِيَارِ كَمَا أَنَّ لَهُ وَالصَّاحِبَ
 مَقْضُوعٌ بِأَقْصَالِ الْبَارِئِ عَالِي لِيَنَّ فِعْلَهُ
 مَسْجُومٌ بِالنَّظَرِ إِلَى الْعُقَاةِ أَمَا وَاجِبٌ
 أَوْ مُتَمَعٌّ إِذْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِأَنْ جُودَ فَعَلٍ
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجُوبُ
 الْفِعْلِ بِالِاخْتِيَارِ مَنَافِيًا لَهُ لَمْ يَكُنْ
 الْبَارِئُ عَالِي مَحْتَارًا أَوْ هَذَا كَقَوْلِهِ
 وَلَا يَحْتَقِقُ عَلَى أَحَدٍ أَنْ الْقَوْلُ يَسْتَلْزِمُ
 قَدْ رَوَى الْعَبْدُ فِي إِيجَادِ أَفْعَالٍ مَعَ كَمَالِ
 ضَعْفِهِ فَوَعْنَايَةِ السَّخَاةِ وَمَنْ شَاءَ
 نَهَيْتَهُ السَّفَاهَةَ وَيَهْدِي أِبَالِغَ مَشَاهِيرِ
 مَا وَرَاءَ النَّهْرِ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى سَعْيَهُمْ مِمَّنْ فِي
 تَسْلِيلِهِمْ فِهَذَا بِإِذْنِ الْمُسْتَعْلَمِ حَتَّى قَالَ
 إِنَّ الْعَبْرَةَ لَعَدَلٌ حَاكِمَةٌ مِمَّنْ حَيْثُ لَمْ
 يَسْتَبْرَأِ الْأَثَرُ نِيكًا وَاحِدًا وَامْتَعَنَ لَمْ
 يَنْبَسُ شَرَكًا لَمْ يَخْضُرْ وَرَعَمَتِ الْجَبْرِتِيَّةُ
 أَنَّهُ لَا فِعْلَ لِلْعَبْدِ إِصْلًا وَإِنْ حَرَّكَتَهُ
 بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَاهِلَاتِ لَا فَرْقَ لَهُمْ
 إِصْلًا وَلَا قَصْدًا وَلَا اِخْتِيَارًا وَرَعَمُوا

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد یا نخواهد کرد و قاضی
 مافی البایان چنین قضا اختیار عید را واجب
 و لازم میگردد و این مثبت است قضا است مافی
 آن و غیر مقض است بافعال بارئ تعالی زیرا که
 فعل او بجهاد بنظر قضا واجب است یا ممتنع
 چه قضا اگر بوجود متعلق است واجب است یا بعد
 پس ممتنع پس اگر وجوب فعل اختیاری مافی اختیار
 بود بائ تعالی در افعال خود مختار نبود که
 و این کفر است و برعکس مخفی نیست که تحقیق
 قول با استقلال قدرت عید در ایجاد افعال
 خویش با وجود کمال ضعف و درغایه سبکی است
 و نشانه نهایت بیخودی و ازینجا است که مشایخ
 ماوراء النهر شکر الله تعالی سعيهم مماله مؤنه
 اند و تسلیل ایشان اندرین مسئله سجدیکه گفته اند
 که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس
 غیر از یک شرک است اثبات نکرده اند و معتزله
 شرک را بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه
 زعم نموده که فاعل است هرگز مر عید را و نه قدرت
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات
 و گفته که عید نه فعل خیر ثواب داده شود و نه

له من غیر
 متعلق است
 علیه من غیر
 است
 متعلق
 با افعال
 ایضا

کتاب
 فی
 الف

این کلام
 در
 اختیار
 است

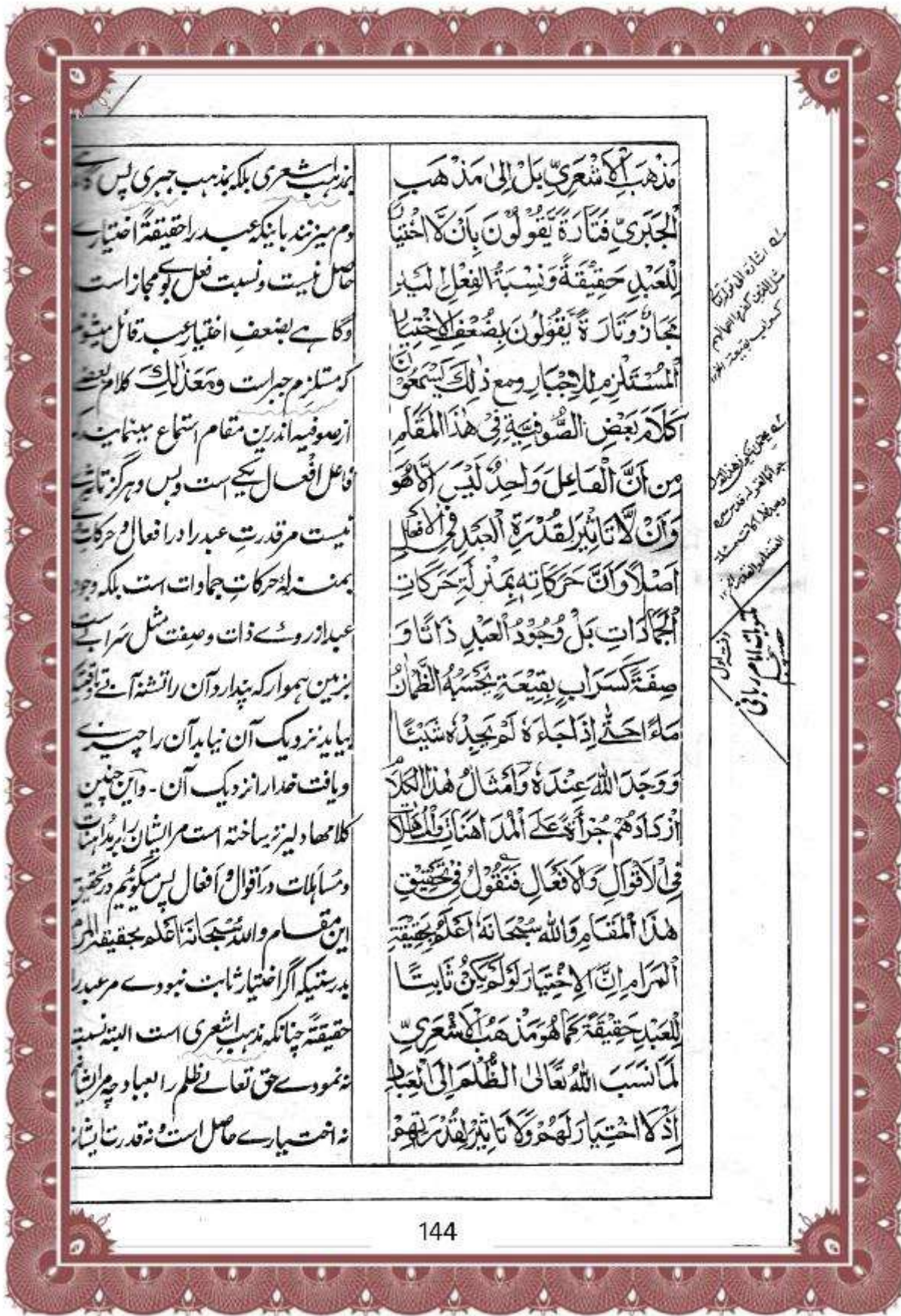
این
 کلام
 در
 اختیار
 است

الصباکه تیارون بالغیر کے ایضاً تیارون بالشر سرب ۳

اَنَّ الْعَبْدَ لَا يَتَّابُ بِالْغَيْرِ وَلَا يَعَاقِبُ
 بِالشَّرِّ وَالْكُفَّارُ وَالْعَصَاةُ مَعْدُودُونَ
 غَيْرُ مَسْئُولِينَ لِإِنَّ الْأَقْوَالَ كَلِمَاتُهَا
 مِنْ اللَّهِ تَسَالَى وَالْعَبْدُ حَبِيْبٌ فِي ذَلِكَ
 وَهَذَا كَقَوْلِهِ وَهَذَا لَمْ يَرْجِعْهُ الْمَعْرُوفُونَ
 الَّذِينَ يَقُولُونَ بِأَنَّ الْعَصِيَّةَ لَا يَضُرُّ
 وَالْعَاصِيَ لَا يَعَاقِبُ رَوَى عُمَرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
 أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ لَعْنَتُ
 الْمَرْجُوعِ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا
 وَمَنْ هُمُ الْبَاطِلُ بِالضَّرْفِ وَالْقَرْنِ
 الْقَاطِعِينَ حُرُوكَةَ الْبَطْنِ وَحَرَكَتِ
 الْأَرْفَاقِ وَنَعْلَهُمْ قَطْعًا أَنْ الْأَوَّلُ
 بِالْخِيَارِهِ دُونَ الثَّانِي وَالنَّصُوصُ
 الْقَطْعِيَّةُ تُقْتَلُ هَذَا الْمَذْهَبُ أَيْضًا
 كَقَوْلِهِ تَعَالَى جَزَاءُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
 وَقَوْلِهِ سُبْحَانَ مَنْ قَسَمَ شَاءَ فَلْيُؤْمَرْ
 قَسَمَ شَاءَ فَلْيُكْفَرْ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ وَأَخْلَفَ
 أَنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لِيُضَعْفَ هَمَزُهُمْ وَ
 حُضُورِ نِيَّاتِهِمْ يُطْلَبُونَ الْأَعْيَادُ وَ
 دَفْعُ الشَّرِّ إِذَا انْقَرَضَ فَيَمْتَلِكُونَ إِلَى

نہ بر فعل شر عقاب کرده شود و کفار و عصا
 معذورانہ غمیب قول زیرا کہ افعال تمامها
 از حق است بجانہ و عبد مجبوح محض است و این
 و این قول کفار است و این طائفه مرجع ملعونہ
 ایشانند کہ قائمندا با نیکہ معصیة مضر نیست
 و عاصی معاقب نہ مروی است از غیر خدا
 صلے الله تعالى علیه و آله و سلم کہ فرمود
 مرجع ملعون است بر زبان ہفتاد پیغمبر
 و مذہب ایشان باطل است بالبدایت
 از جهت تحقق فرق ظاہر میان حرکت بطش
 و میان حرکت از تعاش و قطعاً میدانیم
 کہ اول باعتبار اوست نہ ثانی و خصوص
 قطعیت نیزین مذہب را نفی مے کارو
 همچون قول حق تعالی جزاء یسا
 کاتوا یعملون و قول اوجسانہ
 فمن شاء فلیؤمروا و ممن شاء
 فلیکفر و غیر ذلک و بدانکہ اکثر
 مردم بعلت ضعف ہم خود و قصورت
 خویش بہانہ و عذر مے جویند و میخواہند
 کہ رفع مسألت از خود نمایند پس مائل میشوند

لعل العباد لا یفعلون
 بنیاب مسألت در حق
 اللہ عزوجل و صفتنا
 بالظلمة و کفر و یسألون
 بالہم
 علی ذلک و یسألون
 علی ما یسألون
 معذرت خود و عذر
 مے جویند و میخواہند
 کہ رفع مسألت از خود
 نمایند پس مائل میشوند
 بہانہ و عذر مے جویند
 و میخواہند کہ رفع
 مسألت از خود نمایند
 پس مائل میشوند



مذهب الاشعري بل الى مذهب
 الجبري فتارة يقولون بان الاختيار
 للعبد حقيقة ونسب الفعل لمبدئ
 مجاز وتارة يقولون بصحة الاختيار
 المستلزم للجبار ومع ذلك يسمى
 اكله بعض الصوفية في هذا المقام
 من ان العاقل واحد ليس الا هو
 وان لا تأثير لقدرة العبد في الافعال
 اصلا وان حر كاته بمنزلة حر كات
 الجادات بل وجود العبد ذاتا و
 صفة كسر اب يقية بحسبه الظاهر
 ملة احسن اذ لجهل كتم جحد كشيئا
 ووجد الله عندنا وامثال هذا الكلام
 اذ كادتم جزا عنكم المدا هنا والكل
 في الاقوال والافعال فنقول في تحقيق
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقيقة
 الامر ان الاختيار لو لم يكن ثابتا
 للعبد حقيقة كما هو مذهب الاشعري
 لما نسب الله تعالى الظاهر الى العبد
 اذ لا اختيار له ولا تأثير لقدرة

بمذهب اشعري بل بمذهب جبري پس
 وميزند بايكه عبد را حقيقة اختيار
 حاصل نيت و نسبت فعل بوجاز است
 وگاه بعضه اختيار عب تامل ميشود
 كه مستلزم جبر است و معتدل لك كلام است
 از صوفيه اندرين مقام استماع بيناميت
 في عمل افعال كچه است پس و هرگز تاثير
 نيست مر قدرت عبد را در افعال حر كات
 بمنزلة حر كات جمادات است بله وجود
 عبد از روى ذات و صفت مثل سراسر است
 بزمين هموار كه پندار و ان را نشنه آت و توفيق
 بياد نزيك آن نيابد آن را چنين
 و يافت خدا را نزيك آن - و اين چنين
 كلامها دليله نيز ساخته است مر ايشان را بر ادوات
 و مساهلات و اقوال و افعال پس گوئيم در تحقيق
 اين مقام و الله سبحانه اعلم بحقيقة الامر
 يدريته كه اگر اختيار ثابت نبوده مر عبد
 حقيقة چنانكه مذهب اشعري است البته نسبت
 نيموده حق تعالى ن ظلم را بعباد چه را ايشان
 نه اختياريه حاصل است نه قدرت ايشان

به اشاره لا در اول
 مثل الفون كونه العالم
 كسب في حقه بطور

به چنين كه در اول
 جو العالم و قدره
 و صفة لا است
 المستلزم لاجتماع
 كسب و اختيار
 و نيت

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبَيْهُوتَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ
 كِتَابِهِ الْمَجِيدِ وَفَعَّلَ الْمَدَّ رِيَّةً بِدُونِ
 الشَّائِئِ وَكَوْنِ الْجَمَلِ لَا يُجِيبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأَيُّمَ وَالْمُعْتَذِرَ الْعَمِيَّ
 مِنْهُ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمَنُ
 قَاتِلًا لَهُمْ لَيْسَ بِظُلْمٍ أَصْلًا إِذْ هُوَ مُجْتَازٌ
 مَا لَكَ عِلْمُ الْأَطْلَاقِ يَتَصَرَّفُ فِي ظُلْمِ
 الْمُطْلَقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ
 إِلَيْهِمْ تَمَسُّ تَنْزِيمَ الشُّبُوتِ الْأَخْتِيَارِ لَهُمْ
 وَأَخْتِيَالُ الْجَازِ فِي هَذَا هَلْ لَيْتَ يَخْلُ
 الْمَسْبُوبِ قَلْبًا مِنْ تَكْبَرٍ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْأَخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُو
 إِمَّا أَنْ يُرَادَ بِهِ الضَّعْفُ بِالنَّسَبِ إِلَى
 لِحْتِيَارِهِ تَعَالَى فَهَسَلَمَ وَلَا فَرَّاقَ فِيهِ
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَسْتِقْلَالِ
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ الْبَيْنَا مَسْلَمًا وَأَمَّا
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدِّ خَلِيَّةٍ لِلْحَقِيَّةِ
 فِي الْأَفْعَالِ فَتَمْتَوَعٌ وَهُوَ أَوَّلُ الْمَسْتَكَلِّ
 وَنَسَبُ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مَقْصُودًا بِبَعْضِ أَنْ

تاثير سے قدرت ايشان مرا محض است
 نزد اشعری پس وحال آنکه نسبت نموده است
 حق سبحانه و تعالی ظلم را با ايشان در موضع متعده
 از کتاب مجید خود و مدار تیره صرف بدون تاثير
 و لوقی جمله تصحیح نمی نماید صدور ظلم را از ايشان
 آرے الامام و تعذیب حق صل علام عباد را
 بدون آنکه ايشان را اختیار سے حاصل بود صلا
 ظلم نیست چه او سبحانه مایکست علی الاطلاق
 تصرف نماید در ملک مطلق خود و هر نهجیکه خواهد اما
 نسبت ظلم با ايشان پس تکریم شہوت اختیار
 مرا ايشان را و احتمال تجب از اندرین مسئلہ
 خلاف متبادر است بدون متر و ن از کتاب
 آن کرده نشود و اما قول بضعفا اختیار پس
 خالی نیست که مراد بان اگر ضعفا نسبت باختیار
 حق است تعالی پس مسلم است و کسے دوران
 نزاع نیست و همچنین ضعفا بمعنی عدم استقلال
 در صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعفا بمعنی
 عدم فعلیت اختیار و افعال پس مسلم نیست
 و آن اول مسئلہ است و سند منع مفسلا
 پیش ازین گذشتہ

در اسم
 من لایزاله ان کل
 انهم علیما ذیل
 فیکون الذلین حادین
 ذلین ذلیل الذلین حادین
 انهم انفسکم انفسکم
 انفسکم انفسکم انفسکم
 انفسکم انفسکم انفسکم

در اسم
 انهم انفسکم انفسکم
 انفسکم انفسکم انفسکم
 انفسکم انفسکم انفسکم

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ
 بِقَدْرٍ طَائِفَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قَالَ
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ
 وَهُوَ سَجَّادٌ حَكِيمٌ رُفُوفٌ رَحِيمٌ
 لَا يَلِيقُ بِالْحِكْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ
 تَكْلِيفُ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْبَسْبَسَ
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْكُومَةِ عَلَيْهِ
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ لِلْبَيْتِ
 وَكُلِّ ذَلِكَ تَبْسِيرًا غَايَةَ الْبَيْتِ وَكَذَلِكَ
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيَاةِ الشَّهِوَةِ وَالْقِيَامُ
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ مِنْ بَعْزِ الْعَشْرِ
 وَلَمْ يَقْدِرْ رِبَا الْكُلِّ وَالْتِصْفِ مَثَلًا
 لَيْسَ أَثْقَلُ عَلَى الْعِبَادِ مِنْ كَمَالِ
 الرَّأْفَةِ حَبْلُ اللَّيْسَانِ حَلْفًا أَنْ تَعْمُرَ
 الْأَصْلَ فَجَعَلَ الْوَصْوَاءَ حَلْفًا هُوَ اللَّيْسَانُ
 وَكَذَا أَحْكَمَ بَأَنَّ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

و استنیت که بختیش حق تعالی تکلیف آید
 مریدگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت نموده
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب
 کند از شما و انسان ضعیف آفریده شده است
 چگونه و حال آنکه او بجا با حکمت است و بار آفت
 و رحمت نسوزد و حکمت است و رحمت او که تکلیف
 را بر او بسیار آسان کند که او نتواند تحمل کند که کرده است
 بنده را بر سر و شستن سنگ عظیم که آن را نتواند بردارد
 بلکه تکلیف داده است با آنچه آسان تر است
 بر عباد از نماز سه سجده که مشغول اند بر قیام کعبه
 و سجود و قرائت میسر و این همه که انسان اندر نعمت
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بندهگان
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است
 مرا سوره را بدان عوض بر تقدیر بعد از اصل ضایع
 عوض ضعیف را مشعر ساخته و همچنین حکم فرموده که

و استنیت که بختیش حق تعالی تکلیف آید

و استنیت که بختیش حق تعالی تکلیف آید

و استنیت که بختیش حق تعالی تکلیف آید

تَعْبَادِ صَلَاتِكَ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ
 سَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى
 السُّجُودِ وَالسُّجُودِ صَلَاتِكَ مُؤَمِّبًا إِلَى غَيْرِكَ
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَى الشَّاطِرِ فِي الْأَحْكَامِ
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرِ الْأَعْتَابِ وَالْإِنْصَافِ فَيَعِدُّ
 سَامَاتِ التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائَةِ
 تَبْسُرٍ وَنَهَائَةِ الشُّهُولَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ
 تَرْفَعَةٍ مِنْهُ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي
 حَفَّاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمِصْدَاقِ
 حَيْفِ التَّكْلِيفَاتِ مَتَى الْعَوَامُّ فِي بَادِي
 تَكْلِيفَاتِ تِلْكَ مَوَالِدِ فَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ
 زِيَادَةً فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمَّةُ إِلَّا
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ
 يَسْرِفِي آدَاءِ الْأَحْكَامِ لِلبَعْضِ مَنِي
 عَلَى رُجْحٍ وَظُلْمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ
 حَاطِعِيَّةٌ نَاشِئَةٌ عَنِ هَوَى النَّفْسِ
 الْكَامَنَةِ الْمُتَّصِبَةِ بِمَعَادَاتِ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبَّرَ عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که
 بر قعود قادر نبود و بر سپلو خفته نماز ادا نماید همچون
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد یا شاره نماز
 ادا کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید
 کمال آفت اورد سبحانه بر عباد و صعوبات آفرید
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای
 زیاده روزه فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض
 و علی هذا القیاس و تیسرت این مضمی
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم
 وجدان یسر در آداء احکام مر بعضی را
 بینی است بر وجود طلبات نفسانیه
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا
 نفس آماره که ایستاده است بعد از
 حق سبحانه و تعالی فرمود
 حق سبحانه و تعالی و تعالی و شورا آمد

در احکام شرعی
 در احکام شرعی
 در احکام شرعی

غالی

الشِّرْكَيْنِ مَا دَعَوْهُمُ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْغَافِلِينَ
 فَأَلَمَ أَنْ مَرَّصَ الظَّاهِرَ مُوجِبَ الْعُسْرِ
 آدَاءَ الْأَحْكَامِ أَوْ كَذَلِكَ مَرَّصَ الْإِطْلَاقَ
 أَيْضًا مُوجِبَ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْهِيَّ لِإِبْطَالِ رُسُومِ النَّفْسِ
 الْأَمَّارَةِ وَتَرْفَعُ هَوَاجِجَهَا مَوْجِي النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِّ يُعَدُّ عَلَى طَرَفِي الْقَبِيضِ
 فَذَلِكُمْ يَكُونُ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 كَيْسَلٌ وَجُودُهُ هُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَى يَقْدِرُ الْعُسْرَ فَإِذَا انْتَهَى الْهَوَى
 كَلِمَتُهُ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلَامُهُ
 بَعْضُ الصَّوْفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَائِقًا فِي نَفْسِي
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاصْلُهُ أَنَّ كَلَامَهُمْ
 إِنَّ لَهُمْ كَيْفًا مَطَابِقًا بِحُكْمِ الشَّرِّ يُعَدُّ
 قَلْبًا أَعْتَبَارًا لِكُلِّ أَصْلٍ وَكَيْفًا يَصْطَلِحُ لِلْحَيَاةِ
 وَالنَّقْلِيدِ فَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْمُحَبَّةِ وَالنَّقْلِيدِ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشُّدَّةِ كَمَا وَافَقَ
 أَقْوَالَ لَهُمْ مِنْ كَلَامِ الصَّوْفِيَّةِ الْقَبْلِ وَمَا
 نَحَا لِقَوْمٍ لَا يَقْبَلُ عَلَى أَنَا لِقَوْلِ الْصَّوْفِيَّةِ

برشته كان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شورا است مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و آزار احکام است چنانکه مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت عزرا از برای ابطال آن من رسوم نفس
 آماره و از اله هواجس آن وارد شده است
 پس هر نفس و متابعت شریعت بر طرفین
 نقیض اندازد جرم وجود آن عسر میل باشد بر جرم
 هوائی نفس پس با ندادن عسر هر نفس موجود
 و آینه شود و چون هوائی نفس با تکلیف نفس
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و آن کلام بعضی
 از صوفیه در نفسی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه شایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول صحیح لهذا گوئیم که صوفیه

هذه الاقوال من كلام الصوفية

كبرياء
 انوار
 بان

مستقیمه الاحوال لم یعبادوا والقرآن
 صلاک لافی الاحوال ولا فی الاحوال و
 لافی لاقوال و لافی العزم و المعارف
 و یلمون ان بقیة الخلاف مع الشریعة
 تکشیة عن شتم فی الحال و خلل فی
 و قصد الحال ما خالف الشریعة
 الحقة و بالجمله بخلاف الشریعة دلیل
 ان ذاقه و علامه الاتحاد علی ما فی
 الباب ان الصوفی کون کلمه یکلام
 مخالف للشریعة نایش عن الکشف
 فی غایة الحال و سکر الوقت فهو
 معذور و کشفه غیر ریضی و غیر صالح
 للفتنید بل یبغی ان یجمل کلامه
 و یصرف عن ظاهره فان کلامه الشکلی
 یجمل و یصرف عن الظاهر

مستقیم الاحوال از شریعت تجاوز نمیکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است
 از مستقیم حال و احتمال بال ورنه مخالف
 شریعت حقه اصلا نمی بود بالجمله
 خلاف شریعت دلیل بر مذمه است
 و علامت اتحاد و غایة ما فی الباب
 اگر از بعض صوفیه کلام مخالف
 شریعت ناشی ادکشف در علیه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تعلیم است
 بلکه لازم است که کلام او بر مجمل
 حل کرده شود و از ظاهر خود مضموت
 ازیه که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

تعلیل
 کلام مخالف شریعت

هذا اما یتبرن فی هذا المقام یعنی ان الله سبحانه و تحسن توفیقهم تعالی
 و الحمد لله و سلام علی عباده و الذین اصطفاه

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صدور یافت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 نَعَالَى وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ أَهْلَكَ النَّاسُ عَيْنَ
 قَلَمًا أَنْ مَرَضَ الظَّالِمُ فَبَعَثَ لِعِيسَى
 آدَاءَ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضَ الظَّالِمُ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرُ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرْفِيُّ الْإِطَالُ رُغْمَ النَّفْسِ
 الْأَمَانَةِ وَرَفَعَهَا جِسْمًا مَبْرُورِي النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرْفِيِّ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ
 فَلَا جَرَمَ يَكُونُ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 دَلِيلٌ وَجُودُهُ هُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَى يَقْدِرُ الْعُسْرُ فَإِذَا انْتَقَى الْهَوَى
 كَلِيَّةً انْتَقَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَإِنَّمَا كَلَامُهُ
 بَعْضُ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَعْيِ
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاخْتَلَفَ أَنْ كَلَامُهُمْ
 إِنْ لَمْ يَكُنْ مُطَابِقًا بِالْحُكْمِ الشَّرْفِيِّ بَعْدَهُ
 فَلَا اعْتِبَارَ كَذَا أَصْلًا فَكَيْفَ يُعْبَلُ لِلْحُجَّةِ
 وَالْتَقْلِيدِ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْحُجَّةِ وَالْتَقْلِيدِ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَّ الْقَوْلَ بِالصُّوفِيَّةِ

برش مکان آنچه بخوانی ایشان را بان
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظالم
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس
 آماره و ازاله هوس آن وارد شده است
 پس هوس نفس و متابعت شریعت بر دو طرف
 تقیض اندل اجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر
 هوس نفس پس باندازه عسر هوس نفس موجود
 دانسته شود و چون هوس نفس با کفایت
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و اما کلام بعضی
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقاً
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم
 شرعی نباشد و او را اصلاً اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

شرح الشرفی الطال رغم النفس الامارة بالسوء

این کلام بیان

المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف
 ويعلمون أن بقية الخلاف مع الشريعة
 ناشية عن ضعف في الحال فخلل فيه
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة
 الحقة وبإجماله خلاف الشريعة دليل
 الزندقة وعلامة الإمامة غاية ما في
 الباب أن الصوفي لو تكلم بكلام
 مخالف للشريعة نأش عن الكشف
 في غلبته الحال وسكر الوقت فهو
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح
 للتقليد بل ينبغي أن يجعل كالم
 ويصرف عن ظاهره فإن كاهن الشك
 يجعل ويعصرف عن الظاهر

مستقيم الأحوال از شریعت تجاوز میکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است
 از ضعف حال و اختلال بال و نه مخالفت
 شریعت حقه اصلاً نه بود باجماله
 خلاف شریعت دلیل زندقه است
 و علامت امام و غایب مافی الباب
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف
 شریعت ناشی ادکشف در غلبه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید نیست
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح
 حل کرده شود و از ظاهر خود منصرف
 زیرا که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتابت المراسم

هذا ما كتبه في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صد و ریانت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

درین وقت درین مناجات و معنی تراحمیت مطلق تری که

می آیند و ارواح ایشان بفراموشی نفوس و مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اندر هر
از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی متکبران ذر است گشته است مدد برنج میرسد روح را بواسطه
آن امداد و تاسبت خاصه بطلوب پیدا میگردد و آرام این برگروران بعبادات است و تکلیف
در ادای حقوق بندگی و طاعات پس خروج در نهاد ایشان کم است و شوق ضعیف و در لطف
شان قلیل هنوز مبتدعت است چندان وقت ایشان لایح است و کمال اتباع سنت بدیه
بصیرت شان ممکن لاجرم حدیقه بصیرت را زود چرخ می بینند که نزدیکان در انظار آن جز
چرخند عروج کمتر دارند اما نورانی اند و بنور اصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند و جلیل
القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان را کار سماع میکند و نور است
پهل از عروج کفایت می بخشد جامع مقلدان اذ اهل سماع و وجد که بخدمت شان این بزرگواران و اوقات
نمیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از دگر گو میا عشق و محبت را منحصر در نفس و وجد
میدانند و طائفه دیگر از منتهمیان آنانند که بعد از قطع حساب سیرالی امد و تحقیق به بقایا رسیده
ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلب انجذاب کشان کشان می برند و در وقت
انجا از سیرت ممنوع است و تشکیه ایشان را غیر جائز و خروج محتاج با موعظه نیستند سماع و قصر
در شگفتای قلوب ایشان با نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه بان خروج انجذاب
به نهایت نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه تاسبت آن سرور علی علیه السلام و الصلوات
و السلامات و التحیات از مقامیکه مخصوص بان سرور است حکایه الصلوات و التحیات نصیب می یابند
این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است انطباق نیز از مقام نصیب ندارند از محض فضل بر روی
بجمل طائفه این نوع و اهل نهایت نهایت را عالم بازگردانند و نور است مستعدان باحواله نمایند
نفس در مقام بندگی فرود می آید و روح او بخرج نفس متوجه جناب مقدس است او است که جامع کمال است
قوتی است و عادی تکلیفات طلبیه و اعتقایی بالقلب هم در انظار ایشان و در علوم مقامات
نورسند

نوعی است از جناب
و تاسبت است اصل
مستعدان است
در انظار
نوعی است از جناب
و تاسبت است اصل
مستعدان است
در انظار
نوعی است از جناب
و تاسبت است اصل
مستعدان است
در انظار

بلکه بسیار است از مراتب که تو آنرا تمیز نیتالی میکنی از مقام روح نیز باین تراست تمیزی که فوق العرش
 ترا متمیز می شود نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منزه از عالم ارفاح است چه عرش محمد و حجت
 و متفک است العباد است عالم ارفاح ماورای عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در
 مکان نمیگنجد و روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در فهم فیندازد که روح از تو بعید است مست
 و در و دراز در بیان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکتبه با وجود لامکانیت
 برابر است ماورای عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با خجاستی متوانی دریافت طائفه از صوفیه که نیز
 روحی رسیده اند و فوق العرش از در یافته اند تمیز الهی بکاشانه تصور نموده اند و علوم بسیار
 آن مقام را از علوم علم گفته و بر آستین او درین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیداشد بود اما چون عنایت
 خداوندی جل سبطا انان و بر طه گذراننده و است که آن نور نور روح بودند نور الهی که
 اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است
 و بصورت بیونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو
 یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام
 فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطت صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم
 عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو است که روح هر چند نسبت با عالم بی چون است
 اما نظریه بی چون حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه
 قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دار و هر دو اعتبار در و صبح است بخلات
 چون حقیقی که چون را بوسه ایداره نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید که بعد از آن

این مقام را از علوم علم گفته و بر آستین او درین مقام عمل کرده و حق است که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیداشد بود اما چون عنایت خداوندی جل سبطا انان و بر طه گذراننده و است که آن نور نور روح بودند نور الهی که اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله و چون روح لامکانی است و بصورت بیونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و هو یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطت صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو است که روح هر چند نسبت با عالم بی چون است اما نظریه بی چون حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دار و هر دو اعتبار در و صبح است بخلات چون حقیقی که چون را بوسه ایداره نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید که بعد از آن

در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است

مراتب الامکانیت عالم از قوا را نیز سه باید نمود آن زمان تا آن اسم رسد که خواجہ پندار که در
وصول است به حاصل خواجہ بچونند از نیست به حق سبحانہ و تعالیٰ کہ در این عالم خلق عالم
انفست و در عالم اخر مراتب انما و شایستگی است ظلاً و اصلاً انما و تفصیلاً و در این
مراتب ظنی و صلی و کونی و آبی و اجالی و بیلی مطلوب حقیقی را می باجیست تا اگر این بحث بچونند
و که ام صاحب دولت را این سعادت شرف سازند ذلک فضل اللہ یمن یشاء و اللہ
ذو الفضل العظیم یمت بند باید داشت و هر چه در راه برست افتد نجات بنا بیکر و در ما و راه
و را می باجیست که کف الوصول الی سعاده و در دنیا قلل الجبال و در دهن میوه
تبدیل به خیر و در اصل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقاء باقی
شرف شده باشد و علم حصولی او بعد از حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان شرح لایح
بر آنکه هر یک عالم را از او ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم
است و در این عالم علم حصولی است و هر یک که محتاج بحصول صورت نباشد آن علم ذات خود
علم حصولیست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت
شروع حصول است و چون آن صورت از ذوق زایل گشت آن توجیه ذوق نیز زایل گشت
پس دوام توجیه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حصولی که تعلقات از معلوم در اینجا
غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حصولی است و چون این حضور دائمی است علم نیز
دائم باشد پس زوال توجیه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا با علم است حصولی که زوال آن متصور
گمان کنی که بقا با علم است از آنکه خود را همین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را
این عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا با علم که بعد از فنا مطلق میسر شود این قسم معلوم و ثابت
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقا با علم است که در حقیقت دست میدهد بقا با علم که
مقصود است و دیگر است مع ذوق این مع نشانی بخدا بخشی چه پس تکرار توجیه و دوام حضور

در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است

المرتب - فایده لایح الی الحق العظیم - ولا تشرع فی خلقه و لا تسکر

در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است
در مرتبه اول که در عالم اول است

و در صورت بقا با بند ثابت شد پیش از تحقق بقاء با بند دوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از
 رسیدن باین مقام این معنی متوجه میشود علی الخصوص در طریق تعلیم نقشبندی قدس الله تعالی علیه السلام
 وَ الْحَقُّ مَا حَقَّقْتُكَ وَالصَّوَابُ مَا أَلْهِمْتُكَ وَاللَّهُ تَعَالَى أَكْثَمُ بِالصَّوَابِ وَالْيَكْرَمُ تَعَالَى الْمَكْرِمُ وَالْمَلِكُ
 أَحْمَدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَوْلَاؤُا وَآخِرَاءُ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ رَسُوْلِهِ دَائِمًا وَسَائِرُكُمْ

مکتوب و صد و ششادوم

بمولانا امان الله نقیبه صدوریافت در بیان اعتقاد صحیح که ما خود از کتاب و سنت است بر وفق آرا
 صاحب اهل سنت و جماعه و رجوعه که از کتاب و سنت خلاف معتقدات اهل سنت و جماعه نمیده اند
 و با کشف خلاف اهل حق معلوم ساخته اند بیست و شش الله اعلم بالصواب بدان که شکر خداست
 و الله مالک سماء الصراط که از جمله ضروریات طرق سالک اعتقاد صحیح است که علماء اهل سنت آنرا
 از کتاب و سنت و آثار سلف استنباط فرموده اند و کتاب و سنت را محمول و شهن بر معانی که جمیع علماء
 اهل حق یعنی علماء اهل سنت جماعت آن معانی را از ان کتاب و سنت فهمیده اند نیز ضروریست
 و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفهومه بکشف و الهام امری ظاهر شود آن را اعتبار بنا نیکر و آنرا
 استعاضه بایند نمود مثلاً آیات و احادیث که از طوابع آنها توحید وجود مفهوم میشود و همچنین احاطه سربا
 و تربیت و معیشت و اتمیه معلوم میگردد و چون علماء اهل حق از ان آیات و احادیث این معانی نه فهمیده اند
 اگر در کتاب راه بر سبک این معانی منکشف شود و موجود چیزی که نیاید یا او را بالذات محیط و اند
 و قریب و آتیا بدین چند او درین وقت بواسطه غلبه حال و سکر وقت معذور است اما باید که همیشه سخن
 و معانی الهی متضرع باشد که او را ازین و شرط بر آورده اموریکه مطابق آرائی صائبه علماء اهل حق
 است بروی منکشف گرداند و هر موئی از غفلات محفقات حقه ایشان ظاهر نسا و باجک معانی غفرت
 علماء اهل حق را بر صدق کشف خود باید ساخت و محکم آنها من خود را جزو آن نیاید و شست چه معانی که
 سه ترمج مکتوبین و کتب بر فو ما مهند برهمن شک در کس کیا باشد در ان کتاب ششادوم

لعل و اولی الامر
 مالتی بقرینت
 مانی از ان است
 ناله ها
 رفعتی و التفت
 اکرم الله تعالی
 الصواب
 البیوت
 بقرینت
 عدله
 و در
 فی المکتوب
 لعل و اولی الامر
 مالتی بقرینت
 مانی از ان است
 ناله ها
 رفعتی و التفت
 اکرم الله تعالی
 الصواب
 البیوت
 بقرینت
 عدله
 و در
 فی المکتوب

اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن
 طریق دیگر نیک شدت دروازه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر نیک
 نفع ذریکے نعام و لیلۃ اولاً و آخراً و الصلوة والسلام و العقیقۃ علی رسولہ صلی اللہ علیہ
 و آله اکسبار

کتاب دوم صد نو و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صد و ریانت در بیان آداب ضروریہ فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان
 و بیان ایشان بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَدْبَنَا بِالْاَدْبَابِ النَّبَوِیَّةِ وَهَدَانَا
 بِالْاِخْلَاقِ الْمُنْطَقِیَّةِ عَلَیْهِ وَعَلَى اِلٰهِ الصَّكَاوَاتِ وَاللَّسَّکَاتِ اَمَّنَّا وَ اَمَلْنَا مَا بَدَا لَنَا مِنْهَا
 این راه از دو حال عالی نیستند فرمیدان یا مراد اگر مراد اندک طوبی لهم برآه انجذاب و محبت ایشان
 را کشان کشان خواهند بود و بطلب اعلی خواهند رسانید و هر آویس که در کار شود متوسط یا بیستوی
 تعلیم شان خواهد شد و اگر زنی واقع شود و متنبی خود فرمود بان مواخذہ خواهند کرد و اگر بهر
 ظاهر احتیاجی داشته باشد بے سعی ایشان بان دولت و ولایت خواهند فرمود با جمله عنایت
 ازلی جل شطانه متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بے سبب کایشان را کفایت
 خواهند کرد و اللہ یحب الی من یتقاه و اگر مریدان کایشان بے توسط پر کمال مکمل شود
 است پیرے باید که بدولت جذبہ و سلوک مشرف شده باشد و سعادت فنا و بقا مستعد
 گشته و سیر الے اللہ و سیر فی اللہ و سیر عن اللہ بالمد و سیر فی الاشیاء باللہ را بانصرام رسانید
 و اگر جذبہ او پر سلوک او مقدم است و تبریت مراد ان مرئی شده که تبریت احم است کلام او
 دواست و نظر او شفا حیایے و لها سے مرده بتوجه شریف او منوط است و نازکی جانها سے
 قسره بالنیفات لطیف او مر بوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود ساکب مجذوب
 بچشم منتقم است و تبریت ناقصان از دنیاست آید و متوسط او بدولت فنا و بقا میرسد آسمان

موتی اللہ امرانی
 در بیان آداب ضروریہ
 فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان
 و بیان ایشان بگوید

آن مرامی حق باشد بجای عکس و همچنین در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه
 نبوت مطلوب نفی تعلقات سواد این صفات است و نفی اصل این صفات که فی حدیث کافیه کاملانند
 صفت علم فنی که آنها از صفات کامل است اگر نفعی برسد راه یافته است از راه تعلیق سواد است
 پس نفی متعلق سواد آن ضروری آمد و نفی اصل آن صفت بطریق این است پس شخصی که مقام نبوت از راه
 ولایت آمده است او را در دنیا بر راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه بی توسط ولایت بان صفت
 رسیده است او را نفی اصل صفات کار نیست نفی تعلقات سواد این صفات باید کرد باید دانست
 که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری مقبر است و ولایت اولیا است
 اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفی تعلقات سواد صفات بشریت است
 و نفی اصل این صفات و چون نفی تعلقات سواد صفات حاصل گشت ولایت انبیا علیه الصلوات
 والسلامه کمال جمیع نبوت بعد از آن خودی که واقع شود متعلق بکالات نبوت خواهد بود و آخرین بیان
 این گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبود و در ولایت از بسبب ولایت و مقدمات است اما ولایت
 نقلی در وصول کالات نبوت هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق افتد و بعضی دیگر را اصل بان محسوس
 واقع میشود و قاضی شک نیست که نفی اصل صفات متعلق است نسبت به نفی تعلقات سواد این صفات
 پس حصول کالات نبوت انبیا واقف باشد نسبت بحصول کالات ولایت و همین نسبت بر وقت
 در هر امری که وصول باصل دارد نسبت باصل از اصل جدا افتاده اند نمی بیند که کیا اصل است
 عمل میسر است و باقرب طریقی حاصل و آنکه از اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمره
 و تحصیل آری فانی می سازد و در وقت آن نقد وقت است و آنچه بدست آورده است بحد
 اللات یا لای الی شایسته بان اصل دارد و باست که آن شباهت عارضه از وسه نازل گردد و اصل
 خود نمود نماید و بقالی و در عملی گشت بخلاف اصل آن که با وجود سهولت عمل و مزویکی راه از خوف نقلی
 و در نقلی آیین است جمعی از سالکان این راه که بر این امتیاز شانه و مجاہدت شدید بظلمت از ظلال

والمعرفت
 و در مقام ولایت در نفی جمیع صفات بشریت میگویند
 و در مرتبه نبوت مطلوب نفی تعلقات سواد این صفات است
 و نفی اصل این صفات که فی حدیث کافیه کاملانند
 صفت علم فنی که آنها از صفات کامل است اگر نفعی برسد
 راه یافته است از راه تعلیق سواد است پس نفی متعلق
 سواد آن ضروری آمد و نفی اصل آن صفت بطریق این است
 پس شخصی که مقام نبوت از راه ولایت آمده است او را
 در دنیا بر راه از نفی اصل صفات چاره نبود و آنکه بی
 توسط ولایت بان صفت رسیده است او را نفی اصل
 صفات کار نیست نفی تعلقات سواد این صفات باید
 کرد باید دانست که مراد از این ولایت که مذکور شد
 ولایت نقلی است که بولایت صغری مقبر است و ولایت
 اولیا است اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر
 است اینجا مطلوب نفی تعلقات سواد صفات بشریت است
 و نفی اصل این صفات و چون نفی تعلقات سواد صفات
 حاصل گشت ولایت انبیا علیه الصلوات والسلامه کمال
 جمیع نبوت بعد از آن خودی که واقع شود متعلق
 بکالات نبوت خواهد بود و آخرین بیان این گشت که
 نبوت را از اصل ولایت چاره نبود و در ولایت از بسبب
 ولایت و مقدمات است اما ولایت نقلی در وصول
 کالات نبوت هیچ در کار نیست بعضی را اتفاق
 افتد و بعضی دیگر را اصل بان محسوس واقع
 میشود و قاضی شک نیست که نفی اصل صفات
 متعلق است نسبت به نفی تعلقات سواد این صفات
 پس حصول کالات نبوت انبیا واقف باشد نسبت
 بحصول کالات ولایت و همین نسبت بر وقت در
 هر امری که وصول باصل دارد نسبت باصل از اصل
 جدا افتاده اند نمی بیند که کیا اصل است عمل
 میسر است و باقرب طریقی حاصل و آنکه از اصل
 آن جدا افتاده است و محنت است و عمره و
 تحصیل آری فانی می سازد و در وقت آن نقد
 وقت است و آنچه بدست آورده است بحد اللات
 یا لای الی شایسته بان اصل دارد و باست که
 آن شباهت عارضه از وسه نازل گردد و اصل
 خود نمود نماید و بقالی و در عملی گشت
 بخلاف اصل آن که با وجود سهولت عمل و
 مزویکی راه از خوف نقلی و در نقلی آیین
 است جمعی از سالکان این راه که بر این
 امتیاز شانه و مجاہدت شدید بظلمت از
 ظلال

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلوة والسلام على
 سيدنا محمد وآله الطيبين
 الطاهرين

سیده اندکمان برده اند که وصول بطلب منوط بر ایضات شاقه است و مجاہدات شدیدہ جمیدہ اند کہ راه
 دیگر اقرب ازین راه است و توصل بنایتہ النہایت و آن راه اہمیت است کہ بجز فضل و کرم منوط است
 و راهی کہ ایشان اختیار کرده اند از راه آہستہ است کہ مجاہدات منوط است و اصلان این را قبول
 قلیل اند و اصلان راه اجتناب عن غیر انبیا علیہم السلام و التسلکات ہمہ براہ اجتناب فرستہ اند و محاب ایضاً
 علیہم السلام و التسلکات نیز بتبعیت و وراثت براہ اجتناب حاصل گشته اند ریاضات از باب اجتناب از
 برائے اداسے شکل نیست و حصول تامل علیہم السلام و التسلکات فی بحراب السائلین عن غیر
 ریاضاتہ الشدیدیہ مع کون ذوقیہ المتقدّمہ و التلکحی و مخففہ و افکار اکثر جنہات کومرا
 و مجاہدات اہل نابت از برائے حصول صلوٰت مشتاقان مابینہما راہ اجتناب از جہنم است و راہ نابت
 راہ قنن از جنون تارفتن فرق عظیم است زو می برند و دور میرسانند و دور میروند و دور راہ ہیما نند حضرت
 خوابی نقشند و در سترہ فرمودہ اند ہاضلیا ہم نہ سبے افضل باشد نہ نہایت دیگران در بدایت ایشان
 بگونه سنج کرد و ذلک فضل اللہ یؤتی من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم بصلہ صلح من رویم
 و تویم کہ این تغییر در عرصہ اشتما کہ بر بزرگوار خود و در سترہ نوشته است نوشتہ کہ جمیع مرادات مرتفع
 گشته اند اما نفس را در ہنوز بر جاست بعد از مدتی نوشتہ کہ آن را در ہنوز رنگ مرادات مرتفع گشته
 و چون حضرت حق سبحانہ تعالیٰ بوراثت انبیاء علیہم السلام و التسلکات مشرف ساخت
 و انست کہ مقصود رفع متعلق سو آن را در ہنوز بوده است نہ رفع نفس آن را در ہنوز نیست کہ رفع متعلق
 سو بعد از رفع اصل بر وجه اتم و اکل ماصل شود و بکلی باست کہ بجز فضل آن سیر شود کہ بشکل و تکلف
 عشق شیر آن حاصل کرد و اسے فرزند در مقام ولایت دست از دنیا و آخرت بایشیست و گرفتاری
 آخرت را در رنگ گرفتاری دنیا باید شمر دور و آخرت را در رنگ در دنیا محمود نباید و انست
 امام داود طائی فرماید ان لک الذی السلامہ سکت علیک الذی وان امدت الکرامۃ لک الذی
 الاخصی و دیگرے ازین طائفہ گوید کہ مدیہ میت کفر من یرید الذی و میت کفر من یرید الاخصی

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلوة والسلام على
 سيدنا محمد وآله الطيبين
 الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلوة والسلام على
 سيدنا محمد وآله الطيبين
 الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلوة والسلام على
 سيدنا محمد وآله الطيبين
 الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلوة والسلام على
 سيدنا محمد وآله الطيبين
 الطاهرين

او کار با انجام رسانید و کمالات نبوت پر تو سے انداخت آنجا همه دروازه است و ستوازه از درون است
 و تماشای بهشت اشجار و انهار و غیره و طمان بهشت را با تماشای و نوبی هیچ نسبت نیست بلکه اینجا
 و در طرف تقیض اندر درنگ تعاضت غضب و رضا اشجار و انهار و آنچه در بهشت است تسبیح و شرات
 اعمال صالحه اند غیر چه علی الله المسلمون و المسلمات که فرمود که بهشت و خشت نمار و آنجا در جهان بشانید پس
 که چه طور بشانیم فرمود علی الله المسلمون و المسلمات که تسبیح و تحمید و تمجید و تهلیل یعنی سبحان الله
 یا قیوم یا و بهشت پنهان یک درخت نشانند پس درخت بهشت نتیجه تسبیح است کمالات تمنی می چنانچه
 درین کلمه در کسوت حروف و اصوات مندرج ساخته اند در بهشت آن کمالات را در کسوت و خشت تبخیر
 میفرمایند **عَلَيْهَا سَائِرُ الطَّيْرِ** آنچه در بهشت است نتیجه عمل صالح است و هر چه از کمالات و جوی و نهار و شکر است
 و زمین کسوت صلاح قوی و عمل اندراج یافته است و در بهشت آن کمالات در پرده لذات و نعمات ظهور
 میفرمایند پس ناچار آن لذت و نعمت مزی و مقبول باشد و وسیله باشد از برای رسیدن و تقا و وصول را آنجه
 بچاره اگر ازین تر آگاه یکشت فکر خستین بهشت نمی نمود و گرفتاری از اغیر گرفتاری حق بجز آنکه
 نمیدانست بخلاف لذت و نعمت و نوبی که نشأ آن شرف و شرات است و نتیجه آن حرمان در آخرت
لَعَذَابُ اللَّهِ سَجْحَانَةٌ این لذت و اگر شراج شرعی است محاسبه در پیش است اگر حجت و سنگینی لغو
 و اے صدوا سے و اگر شراج شرعی نیست **سُورَةُ وَعِيدٍ** است **رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِنَّ لَنَا لَلْغُفْرَ لَكُمَا**
وَتَزِدْنَا الظُّلْمَ من الظالمین پس این لذت را با آن لذت و چه نسبت بود این لذت و نعمت است
 و آن لذت و شرایق نافع پس در و آخرت یا نصیب عوام مومنانست یا نصیب اخیرت خوبتر است
 ازین در و نعمت می نمایند و کرامت در خلاف آن می انگارند: آن ایشانند من چنینم یارب

له تا سوره
 تسبیح و تحمید و تهلیل
 یا قیوم یا و بهشت پنهان
 یک درخت نشانند پس درخت
 بهشت نتیجه تسبیح است
 کمالات تمنی می چنانچه
 درین کلمه در کسوت حروف
 و اصوات مندرج ساخته
 اند در بهشت آن کمالات
 را در کسوت و خشت تبخیر
 میفرمایند
 علیها سائر الطیر
 آنچه در بهشت است
 نتیجه عمل صالح است
 و هر چه از کمالات و جوی
 و نهار و شکر است و زمین
 کسوت صلاح قوی و عمل
 اندراج یافته است و در
 بهشت آن کمالات در پرده
 لذات و نعمات ظهور
 میفرمایند پس ناچار
 آن لذت و نعمت مزی و
 مقبول باشد و وسیله
 باشد از برای رسیدن و
 تقا و وصول را آنجه
 بچاره اگر ازین تر آگاه
 یکشت فکر خستین
 بهشت نمی نمود و
 گرفتاری از اغیر
 گرفتاری حق بجز
 آنکه نمیدانست
 بخلاف لذت و نعمت
 و نوبی که نشأ آن
 شرف و شرات است
 و نتیجه آن
 حرمان در آخرت
 لعذاب الله سجحان
 این لذت و اگر
 شراج شرعی است
 محاسبه در پیش
 است اگر حجت و
 سنگینی لغو
 و اے صدوا سے
 و اگر شراج شرعی
 نیست سورۃ وعید
 ربنا ظلمنا انفسنا
 و ان لنا للغفر
 لکمما و تزدنا
 الظلم من الظالمین
 پس این لذت را با
 آن لذت و چه نسبت
 بود این لذت و
 نعمت است و آن
 لذت و شرایق نافع
 پس در و آخرت یا
 نصیب عوام مومنانست
 یا نصیب اخیرت
 خوبتر است ازین
 در و نعمت می
 نمایند و کرامت
 در خلاف آن می
 انگارند: آن ایشانند
 من چنینم یارب

مکتوب صدوسیوم

باجم جابی یوسف مؤذن در بیان معانی کلمات اذان صد و ریافته به بعد الحسب والصلوة

اینکجا که در کتب کلامیه و کتب معتزله

در تحقیق بقدره بکلی بصورت محض از دریای کمال بر شمع بلکه بصورت کشف و تعاقب کرده اند چون
 همچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند را به مانند خیل منوره از بی مانند مانند که در میان
 احوال جامع که تعلیم را بیان می کند چون آورده اند و بی مانند را گوید از احوال این طالبان که
 نام نکرده و تشنگان آرام طلب گرفته به مراتب بهتر است از تحقیق تا بطلان و از تصدیق تا مطلق
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان بطلب رسیده که تحقیق را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر با شرف غیر صحیح ایشان را معذورند و در بند و این خطا و غلط مواخذه نمایند زیرا که در کتب
 آن کسیتا اذ اکتفا انما مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاق
 در دنیا و راه خانه شنبه بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شمشیر
 کرد که کعبه است و به تحقیق گشت و شخصی دیگر خوش کعبه از و بعد از کعبه معلوم ساخته
 تصدیق به کعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست
 است و در تصدیق خود غرق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالبی
 است که هر چند بطلب سیده است اما نمی طلب بطلب ندانسته است از حال مخطی که قدمی در راه
 طلب نرفته است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه طلب و در
 غلطی کمال کرده است پس عزیز است او را تحقیق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و در حال غمی
 خود را به شرمی و اکتفا خلق کشیده اند و بعلمت و تقصیر خویش استعداد بسیار است از استعداد آن که
 را ضلالت ساخته اند و دشواری بر وقت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و در کتب
 قاصدا و اضلالا قاصدا احوال این مایل کمال و این نوع وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان
 به جذب نرسیده و پیشتر است زیرا که بستری و متهمی در صورت جذب نشاء کند و بطاهر و عشق و محبت
 استسوی اگر صفت الحقیقت با یکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر را هم درگیر است ع
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در آمدند هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در اینصورت
 در خیال لغات است هر چه است و در کتب

اینکه در کتب معتزله و کتب کلامیه و کتب اهل بیت
 در تحقیق بقدره بکلی بصورت محض از دریای کمال
 بر شمع بلکه بصورت کشف و تعاقب کرده اند چون
 همچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند را
 به مانند خیل منوره از بی مانند مانند که در میان
 احوال جامع که تعلیم را بیان می کند چون آورده
 اند و بی مانند را گوید از احوال این طالبان که
 نام نکرده و تشنگان آرام طلب گرفته به مراتب
 بهتر است از تحقیق تا بطلان و از تصدیق تا مطلق
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان بطلب رسیده
 که تحقیق را قدیم میدانند و چون را چون
 می انگارند اگر با شرف غیر صحیح ایشان را معذورند
 و در بند و این خطا و غلط مواخذه نمایند زیرا که
 در کتب آن کسیتا اذ اکتفا انما مشاء طلب کعبه شد
 و از شوق متوجه وصول آن گشت اتفاق در دنیا و
 راه خانه شنبه بجای کعبه او را پیش آمد اگر چه
 آن مشابهت در صورت است آن شمشیر کرد که کعبه
 است و به تحقیق گشت و شخصی دیگر خوش کعبه
 از و بعد از کعبه معلوم ساخته تصدیق به کعبه
 کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه
 نرفته است اما کعبه را کعبه ندانست است و در
 تصدیق خود غرق است حال او از حال طالب مخطی
 مذکور بهتر است از حال طالبی است که هر چند
 بطلب سیده است اما نمی طلب بطلب ندانسته
 است از حال مخطی که قدمی در راه طلب نرفته
 است بهتر است چنانچه با وجود حقیقت تصدیق
 بطلب قطع مسافت راه طلب و در غلطی کمال
 کرده است پس عزیز است او را تحقیق باشد و
 طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و در حال
 غمی خود را به شرمی و اکتفا خلق کشیده اند
 و بعلمت و تقصیر خویش استعداد بسیار است از
 استعداد آن که را ضلالت ساخته اند و دشواری
 بر وقت صحبت و حرارت طلب طالبان را زایل
 گردانیده اند و در کتب قاصدا و اضلالا قاصدا
 احوال این مایل کمال و این نوع وصال در مجذوبان
 سلوک ناکرده از سالکان به جذب نرسیده و
 پیشتر است زیرا که بستری و متهمی در صورت
 جذب نشاء کند و بطاهر و عشق و محبت استسوی
 اگر صفت الحقیقت با یکدیگر مناسبت ندارند و
 احوال یکدیگر را هم درگیر است چه نسبت خاک
 را با عالم پاک به در آمدند هر چه هست معلول
 است و بر نفس محمول و در اینصورت در خیال
 لغات است هر چه است و در کتب

فائده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان کمال
 نرسد چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و گیر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است
 که از ناقص کمال نیاید اما فایده ایشان هر قدر که باشد پیش از افاده از باب سلوک است هر چند بنیات
 سلوک رینه و جذب منتصیان پیدا کنند تا بقام تلکشان را بطریق سیرین الله را بشمارد و نیاید و با
 چه منتهی غیر مرجع بعالم بر یکجمله افاده ندارد چه او را بعالم نسبتی و آنچه نمانده با افاده تواند نمود و هیچ منتها
 را که بر رخ می گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت است که مقام قلب است فرود آمده است و از هر دو
 جهت روح و نفس حفظ و آفر گرفته است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با بودن
 خود افاده می نماید زیرا که او را توجیه حق سبحانه و تعالی با توجیه خلق جمع شده است که روح کلام حیات دیگر نیست
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شایعین ازین برزخیت برزخیت زمین اخلق و اسحق می خوانند
 و شیخ برزخ را جامع بین تشبیه و التزم می گویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است
 لایق مقام شمی که بنیاد آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبت افوار روح
 سنج است و همان اندراج منشا شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر
 جدا است پس تا چنانکه رادوان گنجایش نباشد بلکه آنها همه صحت است که مناسب مقام دعوت است ^{هذه}
 و شیخ کمال را چون در مقام قلب فرود آید بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا کند و واسطه
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت
 دارد و توجیه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه تسلی باشد نیز نصیب بدست آورده
 است لاجرم راه افاده هر دو کساده است بلکه گوئیم که کسیت افاده مجذوب شکر منکرن پیش از کسیت افاده
 منتهی مرجع است و کسیت افاده منتهی زیاد از کسیت افاده مجذوب است زیرا که منتهی مرجع را هر چند
 بعالم نسبت پیدا شده است اما در صورت است فی الحقیقت مبداء است منصف بنگ اصل است
 و باقیست با و این مجذوب است مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است باقی است

این کلام را در
 بیان توجیه حق
 تعالی در مقام
 برزخیت
 در کتاب
 التزم
 در باب
 کسیت
 افاده
 ذکر شده
 است

برقائے که عالم بان بقایابی است پس ناچار طالبان بواسطه نسا نسبت حقیقی از جذوب بیشتر فائده گیرند
 منتهی مجموع کمتر لیکن افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لاجرم در کیفیت افادہ منتهی
 راجع باشد و ایضا منتهی رانی بحقیقت است و نوجو نیست و مجدوب صاحب است و توجہ است بہت
 کا طالب اپیش سے برود چند بجز کمال سادہ و ایضا نہایت توجہ کہ طالبان را از مجدوبان حاصل سے شود
 همان توجہ سابق روح است کہ فراموش کرده بودند و صحبت شان بیاد ایشان آمدہ بطریق اندراج و توجہ
 قلبی حاصل گشتہ بخداوت توجہیکہ در صحبت منتهیان پیدا میشود و توجہ جاہوت است کہ بیشتر اصلا سوجو و مذہب
 و متوقف بود بر زمانے روح بلکہ بر بقائے او بود و حقیقی پس لا بد توجہ اول بہ سہل الحصول باشد و توجہ
 ثانی بتقدیر الوجود ہر چه سہل است بیشتر است ہر چہ سختتر است کمتر از توجہ است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل حجت
 جد پیش شیخ مقتدا واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و تفسیر
 محتاج گشتہ بہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در حجت سلوک اورا سے قطع سازل سلوک
 شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید کہ این قسم مجدوب ممکن را با فادہ عام
 نصحت بہر دور تمام سہل و شیخی نشاندہ چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد
 و قابلیت کمال تحصیل برود حاصل داشته باشند و صحبت این مجدوب اگر افاضت تکمیل کہ آن استعداد حاصل شود
 و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم
 گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند
 چه جائے بار کہ تنلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نصحت او میدہد یعنی افادہ
 دروسے باید بماند کہ افادہ اورا مقتید سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا نسبت طالب بطریق افادہ او
 و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او و برین ریاست و اقتدا چہ سہو است
 نقصانی از وسے زائل شدہ است بواسطہ عدم تزلزل نفس و چون معلوم کنند کہ طالب از وسے نہایت
 افادہ اورا مستفیدہ و در مقتدا و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را خاطر سازد و اورا

توجہ سابق روح است کہ فراموش کرده بودند و صحبت شان بیاد ایشان آمدہ بطریق اندراج و توجہ قلبی حاصل گشتہ بخداوت توجہیکہ در صحبت منتهیان پیدا میشود و توجہ جاہوت است کہ بیشتر اصلا سوجو و مذہب و متوقف بود بر زمانے روح بلکہ بر بقائے او بود و حقیقی پس لا بد توجہ اول بہ سہل الحصول باشد و توجہ ثانی بتقدیر الوجود ہر چه سہل است بیشتر است ہر چہ سختتر است کمتر از توجہ است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل حجت جد پیش شیخ مقتدا واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و تفسیر محتاج گشتہ بہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در حجت سلوک اورا سے قطع سازل سلوک شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید کہ این قسم مجدوب ممکن را با فادہ عام نصحت بہر دور تمام سہل و شیخی نشاندہ چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد و قابلیت کمال تحصیل برود حاصل داشته باشند و صحبت این مجدوب اگر افاضت تکمیل کہ آن استعداد حاصل شود و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند چه جائے بار کہ تنلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نصحت او میدہد یعنی افادہ دروسے باید بماند کہ افادہ اورا مقتید سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا نسبت طالب بطریق افادہ او و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او و برین ریاست و اقتدا چہ سہو است نقصانی از وسے زائل شدہ است بواسطہ عدم تزلزل نفس و چون معلوم کنند کہ طالب از وسے نہایت افادہ اورا مستفیدہ و در مقتدا و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را خاطر سازد و اورا

مسئلہ چنانکہ در کتب مذکورہ فیہ نفسانی توجہ سابق روح است کہ فراموش کرده بودند و صحبت شان بیاد ایشان آمدہ بطریق اندراج و توجہ قلبی حاصل گشتہ بخداوت توجہیکہ در صحبت منتهیان پیدا میشود و توجہ جاہوت است کہ بیشتر اصلا سوجو و مذہب و متوقف بود بر زمانے روح بلکہ بر بقائے او بود و حقیقی پس لا بد توجہ اول بہ سہل الحصول باشد و توجہ ثانی بتقدیر الوجود ہر چه سہل است بیشتر است ہر چہ سختتر است کمتر از توجہ است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل حجت جد پیش شیخ مقتدا واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و تفسیر محتاج گشتہ بہذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در حجت سلوک اورا سے قطع سازل سلوک شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید کہ این قسم مجدوب ممکن را با فادہ عام نصحت بہر دور تمام سہل و شیخی نشاندہ چہ بعضے از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند افتادہ باشد و قابلیت کمال تحصیل برود حاصل داشته باشند و صحبت این مجدوب اگر افاضت تکمیل کہ آن استعداد حاصل شود و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند چه جائے بار کہ تنلوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نصحت او میدہد یعنی افادہ دروسے باید بماند کہ افادہ اورا مقتید سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا نسبت طالب بطریق افادہ او و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او و برین ریاست و اقتدا چہ سہو است نقصانی از وسے زائل شدہ است بواسطہ عدم تزلزل نفس و چون معلوم کنند کہ طالب از وسے نہایت افادہ اورا مستفیدہ و در مقتدا و طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را خاطر سازد و اورا

ظلمت مناسب افتاده و طالع از آفتاب و اندک بر قدم و س از صلی الله تعالی علیک و علیک وسلم
 و بارک اسمائے که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کانتقال
 اندر آن ظل محفل را و آری باب از انبیا صلوات الله تعالی و نسیه لایحه علی نبینا و علیکم و واسطه وصول
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت اقصاف ذاتی عزت کانتا بصفت موجوده زائده و طالع
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است و حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول
 فیض اول مر آن سرور علی الصلوة و کانت کانت قابلیت اقصاف ذاتی تعالی و تقدست
 مزین صفات را گویند قابلیت که وسایل فیض سایر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا
 و علیکم و علیکم سلم طلال این قابلیت جامع اند و کانت فیض اول و ثانی جامع محفل او طالع که بر قدم آن سرور
 علیک و علیکم سلم الصلوة و اللقیة و وسایل وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که معنی آنست
 محمیان را و وسایل وصول فیض اول جدا از وسایل وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یک است
 بعضی از اشخاص محمد صلی الله تعالی علیه السلام که در باب حضرت علی الصلوة و اللقیة و قابلیت اقصاف منحصر
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بر مقام شیون و اللقیة و اللقیة
 و اللقیة و اللقیة پس متفق شد که رب آن حضرت علی الصلوة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة
 هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول سر و فیض است و نیز معلوم گشت که وصول
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة
 سیرت است و اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه عات عقل است لهذا محفل ذاتی مخصوص او گشت و کمال
 آبهان او چون از راه او فیض میگردد ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجوده اند خارج خصیص در میان افتاد و بخشی صفاتی نام
 ایشان گشت باید است که قابلیت اقصاف هر چند اعتبار است و وجود زائده در وجه صفات موجود
 اند قابلیت اینها همچون قابلیت در رنگ بر از میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

و کانت قابلیت اقصاف ذاتی تعالی و تقدست مزین صفات را گویند قابلیت که وسایل فیض سایر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا و علیکم و علیکم سلم طلال این قابلیت جامع اند و کانت فیض اول و ثانی جامع محفل او طالع که بر قدم آن سرور علیک و علیکم سلم الصلوة و اللقیة و وسایل وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که معنی آنست محمیان را و وسایل وصول فیض اول جدا از وسایل وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یک است بعضی از اشخاص محمد صلی الله تعالی علیه السلام که در باب حضرت علی الصلوة و اللقیة و قابلیت اقصاف منحصر ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بر مقام شیون و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة پس متفق شد که رب آن حضرت علی الصلوة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول سر و فیض است و نیز معلوم گشت که وصول فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة سیرت است و اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه عات عقل است لهذا محفل ذاتی مخصوص او گشت و کمال آبهان او چون از راه او فیض میگردد ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجوده اند خارج خصیص در میان افتاد و بخشی صفاتی نام ایشان گشت باید است که قابلیت اقصاف هر چند اعتبار است و وجود زائده در وجه صفات موجود اند قابلیت اینها همچون قابلیت در رنگ بر از میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

بعضی چون فیضی و صاحب کمال

پس تا چارین فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان
گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید
و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد
و حیاتی هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تامی خود آن شان باقی بیگردد
بحداف فانی در صفت که تمام از خود نمے بر آید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت
مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فناناے پس محمدی از رجوع بقا
بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود بر آمده است و با و بسخت باقی گشته درین محل
و موعود باشد بجمادات در صورت فناناے صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن
است از اینجا تواند بود و احتما نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت وجود از رجوع و اصل عدم
و از آن واقع است حق است که اگر محییست محفوظ است از خود و اول و زحمت است و همچنین است
احتما نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناناے او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند
بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محییست عین و اثر هر دو
که میسازد و غیر او را اثر زوال نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن
بسیار ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی
چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند
از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و لکن ما سحقت باعد که بیست و پنج
حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ
حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی
در دو ممکن بلکه واقع لیکن مضمون محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

فانی را فانی فی السد بنا میگفت و باقی را باقی باسد بنا میگفت مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناناے محمدیان آید و بقاے ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناناے سالک شانه مستلزم فناناے مطلق او باشد و حیاتی هیچ بقاے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تامی خود آن شان باقی بیگردد بحداف فانی در صفت که تمام از خود نمے بر آید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت مطلق آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فناناے پس محمدی از رجوع بقا بشریت این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود بر آمده است و با و بسخت باقی گشته درین محل و موعود باشد بجمادات در صورت فناناے صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقاے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و احتما نیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت وجود از رجوع و اصل عدم و از آن واقع است حق است که اگر محییست محفوظ است از خود و اول و زحمت است و همچنین است احتما نیکه در زوال اثر وجود سالک بقا از فناناے او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محییست عین و اثر هر دو که میسازد و غیر او را اثر زوال نمے شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن بسیار ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و لکن ما سحقت باعد که بیست و پنج حجاست که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ حکم بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی در دو ممکن بلکه واقع لیکن مضمون محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

می پیونددند از تعقل احوال از اندوخته زینت با سواسه بالکلیه در روز دیگر از چون وجود آنها را نگه
 است و تعقل احوال تقدیر وقت شخصی از مقام قلب ندارد چه وجود آنها و تعقل احوال از شیب
 متوجه حقیقت با سوسه قلبیه است پس شهود و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایا به وجود کس
 آیت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است معرفت
 اگر ساکن از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه آن
 ام رسد در آن مرتبه فانی و تسلیم کرد و فانی اندر آن صورت گفتن نیز درست است همچنین
 است بقایان مرتبه پر تحمیل فانی اندر آن ام باعتبار آنست که آن مرتبه افولی است از مراتب
 سایر آفتیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر
 سلوکشان مقدم است و جماعه را در آثار فاضله منازل سلوک جذب حاصل میشود و بعضی را به تنازل
 سلوک میسر شود اما آنچه جذب بر غیر مقدم جذب مجربان راست و باقی اقسام همچنین تعلق دارد
 سلوک مجربان عبارت است از مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک مجربان
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوحثت وجود و ماندن آنرا
 در میان و رعیت و انیه بجز به تقدم یا متوسطه است است سلوک خالص جذب به نسبت میان با مثال
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین همچنین را نیز بعلوم مناسبت توحید وجود است
 نیست هر جایان حق الیقین به مقام مناسبت از باب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجربان
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی نشان فرموده اند که چون کار طایب بجز به برسد بعد از آن
 را به بر همان جذب است و پس یعنی احتیاج به توسط راه دیگر ندارد و جهان جذب کافی است اگر این
 جذب بجز به سیر فی السداده نموده اند سبب کافی است اما لفظ راه برست فانی این اراده است چه بعد
 از سیر فی السداده نیست که در قطع آن محتاج بر راه باشد همچنین جذب به تقدم هم را در نیست
 چنانکه تنها در از عبارت است پس ناچار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بطلب

سه میحضرت امام را و سلوک کشد بانکه نامهم

سه فایده از این سخن
 می بیند که در این سخن
 شایسته است
 سه در این سخن
 گفته اند که در این سخن
 سه در این سخن
 گفته اند که در این سخن
 سه در این سخن
 گفته اند که در این سخن
 سه در این سخن
 گفته اند که در این سخن

چه کار دارو به معرفت محل تابان آنسور و اعلیٰ العیال و التلاک و الخیة اگر چه بواسطه
 اتباع آنحضرت علیه الصلوة و التلاک و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است
 علیه الصلوة و التلاک و نصیبت و سایر امیاریا اعلیٰ العیال و الخیة و التلاک و الخیة
 تجلیات صفات است و تجلی ذات کثرت است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را صلی
 علیه و آله و سلم و الصلوة و الخیة و التلاک و نصیبت صفات مرتب قرب حاصل است که محل تابان
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت شد شخصیت بحال آفتاب در خارج و در
 طے کرده آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حلیه رقیقه نماند و شخصه دیگر با وجود
 ذات آفتاب در خروج بان مرتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مائلی در میان نیست
 شک نیست که شخص اول نزدیکتر است با آفتاب و عالمی است بحالات و رقیقه او پس در هر که
 قرب بیشتر است و معرفت زیاد تر فاصله است پس هیچ ذلی از اولیای این امت که خیر الامم است
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از امیای نزد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش
 از مقام مابه الافضلیت نصیبی حاصل شود فضل کلی انبیا راست اولیا کفیلی اند و یکی کفیلی است
 انحر الکلاد و کلهم لله سبحانه و تعالی ذلک و کلن جمیع نعمایه و الصلوة و التلاک و الخیة
 افضلیت انبیا و کلن جمیع الایات و المرسلین و المرسلین و کلن الصلوة و الخیة

سعد بن عبدالله بن شاذان
 را به صلوات انبیاست از
 تجلیات صفات است
 طے در خروج بان
 مرتب عاجز است
 با وجود افضلیت
 پیغمبر خویش

کتاب معرفت
 در بیان صفات
 انبیا و اولیا
 و ائمه و مرسلین
 و صلوات
 انبیا و اولیا
 و ائمه و مرسلین

و الصلوة و الخیة
مکتوب و وصفت مناد و مشتم
 و الصلوة و الخیة

بسیار بسیار کپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و توبه
 و شنبهات غیره و این است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرقتنا بمناجاة سید
 المرسلین و حبیبنا من ان کتاب المبتدعات فی الدین و الصلوة و التلاک علی من مع
 بنیان الضلالة و ترعة اعلام الهدایة و علی الیه الأبرار و خصیه الاختیار باید دانست که

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**